

ژوندون

دجله هفتگی سببه ۱۳ میزبان
۱۳۵۳ شماره ۲۹

Ketabton.com



رئیس دولت و صدر اعظم سفیر کبیر

جدیدانندونیزیا را پذیرفتند



بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدرا عظم هنگا میکه بناغلی عبدالهیبیر سفیر کبیر اندونیزیا را در قصر ریاست جمهوری پذیرفتند.

ریاست دفتر ریاست جمهوری اطلاع داد که بناغلی عبدالهیبیر سفیر کبیر جدید اندونیزیا در کابل ساعت یازده قبل از ظهر روز ۷ میزان اعتماد نامه اش را به بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدر اعظم مطابقت مراسم معمول در قصر ریاست جمهوری تقدیم نمود.

درین موقع بناغلی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه و بناغلی محمد اکبر رئیس دفتر ریاست جمهوری نیز حاضر بودند.

سوانح مختصر بناغلی عبدالهیبیر سفیر کبیر اندونیزیا در کابل:

بناغلی عبدالهیبیر در جنوری ۱۹۲۱ در جاگارتا تولد شده و تحصیلات ابتدایی و متوسط را در جاگارتا تا در سالهای ۱۹۴۸ و ۱۹۴۹ به پایان رسانیده در ۱۹۴۲ در جاگارتا تحصیل حقوق نموده است.

موصوف در اپریل ۱۹۵۰ مامور وزارت رفاه عامه اندونیزیا و بعداً در همین سال بهیئت سکرتر سوم تجارتی سفارت اندونیزیا در لندن مقرر گردید.

بقیه در صفحه ۶۳

بر اساس تصویب مجلس عالی وزراء

سیاست تثبیت قیمت تمدید مییابد

دربازارهای جهانی از یکطرف قلت مواد بصورت غیرقابل تصور افزایش یافته است. مذکور محسوس بوده و از طرف دیگر قیمت آن بزرگ دولت جمهوری با قبول خسارات هنگفت به اندازه زیادی و در بعضی موارد مثل شکر تعدید این سیاست را تجویز نموده است.

تصاویر شیمینار قضایای ترافیکی منظور گردید

یک منبع ریاست تدقیق و مطالعات قضا ضمن ارائه این مطلب گفت که تصاویر شیمینار به پیروی از قوانین نافذ در روی کار آوردن تسهیلات بیشتر جهت رسیدگی به جرایم ترافیکی در مرحله تحقیق اقامه دعوا و اجرا آن قضایی موثر بوده و به شکل رساله در شماره فوق العاده مجله قضا جهت اطلاع مسرا جمع ذی علاقه به نشر میرسد.

شورای عالی قضا در جلسه روز ۱۰ میزان خود که تحت ریاست دو کتور عبدالمجید وزیر عدلیه ولوی خارتوال انعقاد یافت تصاویر شیمینار قضایای ترافیکی را منظور گردید.

شیمینار مذکور قبلاً به اشتراک نمایندگان قضا، خارتوالی پولیس ترافیک و صحیه تشکیل گردیده بود.

مجلس عالی وزراء تعدید سیاست استقرار قیمت را تصویب نمود.

بموجب این فیصله سیاست استقرار قیمت در مورد یک عده از اموال طرف ضرورت اولی عامه تا اخیر سال جاری دوام خواهد نمود.

یک منبع وزارت تجارت گفت حکومت علی الرغم محدودیت های مالی بخاطر آسوده حالی مردم و حمایت از طبقه دارای عاید کم و محدود لازم دانست تا تدابیر آتی را بمنظور تطبیق سیاست استقرار قیمت اتخاذ نماید.

فروش شکر به قیمت ثابت بیست و چار افغانی فی کیلو دوام خواهد داشت و غن نباتی از محصول وارداتی معاف بوده و در محصول وارداتی غیر تجملی پنجاه فیصد تخفیف و بیست و پنج فیصد تخفیف در محصول وارداتی منسوجات سندی غیر تجملی و هفتاد و پنج فیصد تخفیف در محصول وارداتی کاغذهای طباعتی، تحریر و کتابچه سفید وارد گردیده است.

منبع گفت در اثر تطبیق فیصله متذکره که مطابق خط مشی دولت جمهوری اتخاذ گردیده است مواد مذکور بیک قیمت ثابت و مساوی مستقر به مقدار کافی عرضه میگردد در حالیکه

تیلگرام تبریکیه به پیکنگ مخابره شده است

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر داد که از طرف بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم تیلگرام تبریکیه به مناسبت روز ملی جمهوری مردم چین عنوانی بناغلی تونگ پیو پیو کلیل رئیس دولت جمهوری مردم چین و بناغلی جونلای صدراعظم آنکشور به پیکنگ مخابره گردیده است.

اساسنامه موسسه انحصار دولتی نافذ گردید

اساسنامه موسسه انحصار دولتی بداخل شش فصل و بیست و پنج ماده در شما ره سیزدهم جریده رسمی نشر و نافذ گردید.

اساسنامه موسسه انحصار دولتی که بنام تصدی انحصار دولتی با داشتن حیثیت تصدی انتظامی تشکیل گردیده قبلاً به تصویب مجلس عالی وزراء و منظوری بناغلی رئیس دولت و صدر اعظم رسیده است.

وصول اگرمیان

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر داد که اگرمیان بناغلی سید مسعود پو هنیار که بهیئت سفیر کبیر غیر مقیم دولت جمهوری افغانستان در آمدن از حکومت اسپانیا مطالبه شده بود موافقت کرده است.

صفحه ۲

حفظ میراث‌های فرهنگی گذشته یکی از هدف‌های

عالی دولت جمهوری است

درباره شخصیت و کار نامه های مو لينا جلال الدين بلخي سمیناری دایر گردید

دانشمندان مولانا شناسی المانی و افغانی در رستوران باغ بالا ترتیب شده بود که در آن دوکتور عبدالمجید وزیر عدلیه، بشا غلشی محمدخان جلالی وزیر تجارت، بشاغلی و حید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه عده از دانشمندان و نویسندگان بعضی از مامورین عالیرتبه وعده از کوردیپلوما تیک مقيم کابل هیات رادیو تلسویزیون ایران اشتراک ورزیده بودند.

در ختم دعوت کسرتی نیز از طرف هنرمندان رادیو افغانستان اجراء شد.

مربوط برای ایراد بیانیه و مباحثه اشتراک می کنند.

یک منبع ریاست نشرات وزارت اطلاعات و کلتور گفت که مولینا شناسان المانی و عده از دانشمندان افغانی به بلخ زادگاه مو لينا و هرات مسافرت نموده با اشتراک دانشمندان این دو ولایت مجالس علمی تشکیل میدهند.

قراریک خبردیگر ساعت ۶ شام ۹ میزبان دعوتی از طرف وزیر اطلاعات و کلتور به انستیتوت

سرمن امر مویته انستیتوت نیز پیرامون شخصیت والا مقام مو لينا جلال الدين بلخي بیانیه هایی ایراد کردند.

همچنان در این محفل پروفیسور دوکتور خانم انی ماری شمیل دانشمند المانی در باره شخصیت علمی مولینا به لسان ذری اظهار

ارادت نموده و راجع به زندگی و مو صوف از جهات مختلف روشنی انداخت همزمان با گفتار مشارالیها سلاید های رنگی نمایش داده شد که طرف دلچسپی فرار گرفت.

سمیناری درباره شخصیت عالی مو لينا جلال الدين بلخي و کار نامه های این عارف بلند پایه کشور ساعت ۱۰ قبل از ظهر روز ۹ میزبان در تالار بزرگ رادیو افغانستان افتتاح شد.

محفل پس از تلاوت چند آیت از قرآن عظیم الشان و نواختن سرود ملی پایا نیه پوهاند دوکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور آغاز گردید.



گوشه ای از سمینار یاد بود مولینا جلال‌الدین بلخی عارف‌نامی کشور در تالار بزرگ رادیو افغانستان



گوشه ای از دعوت وزیر اطلاعات و کلتور در رستوران باغ بالا به افتخار هیات مولانا شناسان المانی و افغانی

در این محفل بعد از ایراد بیانیه عالیباتی چند ازنی نامه مولینا توسط فریده فاروق انسه لطیف و اقلیمیا مغلی نطقان را دیسو افغانستان بصورت جداگانه دگلمه شده وبعد از دگلمه هر کدام توسط میرمن مپوش ، بشاغلی احمدولی و بشاغلی شمس الدین مسرور توام باموسیقی سروده شد که هر یکی از آن طرف دلچسپی خاص حصار قرار گرفت ، و با کف زدنهای معتد بدرقه شد.

رهبری ار کستر را استاد سلیم سرمرست بعهده داشت. همچنان بشاغلی میر فخرالدین یکتن از ارادتمندان مولینا نینامه ویک قسمت دیگر از ابیات مثنوی را بالهجه خاص مثنوی سرود . در ختم محفل شمع ای از مجلس سماع مولینا که به شیوه مجالس سماع بلخ ترتیب شده بود از طرف هنر مندان رادیو افغانستان تمثیل گردید که با دلچسپی خاص حاضرین بدرقه شد.

مجلس در حوالی ساعت دوازده و نیم ختم شد. این سمینار برای یکپخته در سالون کنفرانسهای رادیو افغانستان طبق پروگرام ادامه می یابد و مولینا شناسان در محافل

وزیر اطلاعات و کلتور گفت یکی از اهداف عالی دولت جمهوری افغانستان حفظ میراث های فرهنگی گذشته این سر زمین و کوشش در شنا ساندن کسانی است که در طول تاریخ هر کدام شان به سیم خود در بنیادگذاری فرهنگ پرمایه ملی نقش مهمی بر عهده داشته اند. مولینا جلال الدین بلخی در صف اول رجال نامداری قرار دارد که نه تنها استحکام بنای عظیم فرهنگی این دیار مرهون تلاشهای فکری و علمی ایشان است بلکه در ایجاد و غنای فرهنگ بشری و جهانی هم سیم بوده اند.

پوهاند نوین پیرامون شخصیت علمی و عرفانی مولینا روشنی انداخته متذکر شد تشکیل محفل بزرگداشت عارف بلند پایه افغانستان مولینا جلال الدین بلخی به اشتراک عده از دانشمندان المانی و افغانی در وطن اصلی مولینا مایه مسرت است زیرا مو لينا یکی از بزرگترین شخصیت های علمی و عرفانی است که در این سرزمین دانش پرورد چشم به جهان گشوده و با افکار تابناک خود جهان علم و معرفت رادرتی مدت هفت قرن روشن نگه داشته است و ازین سبب شایسته است که هموطنانش بیش از پیش او را بشناسانند.

سپس بشاغلی محمد عثمان صدقی و بشاغلی

۲ صد فیصد در حاصلات پيله افزايش

بعمل آمده است

بیش از دوصد فیصد در حاصلات غوزه پيله پروژه فارم پيله وری دارلیمان در دو کمپاین امسال نسبت بهسال گذشته آن افزایش بعمل آمده است.

دکتور غلام ابوبکر رئیس و ترنری و مالداری وزارت زراعت و آبیاری ضمن ارا نه این مطلب گفت در دو کمپاین امسال این فارم دوهزار و دو صد و سی و یک کیلو غوزه بدست آمده در حالیکه درسال گذشته هفتصد کیلو گرام بدست آمده بود.

وی علاوه کرد در کمپاین امسال بیست و هفت هزار جعبه تخم پيله تجارتي تولید شده در حالیکه تخم تجارتي سال گذشته به شانزده هزار و نهصد و شصت و یک جعبه بالغ شده بود.

وی افزود همچنان در کمپاین امسال یک هزار و دوصد و شصت جعبه تخم مادری پيله تولید گردیده که اینهمه افزایش قابل ملاحظه رانسیست بسال گذشته نشان میدهد.

رئیس و ترنری گفت ازمدرك تخم تجارتي امسال در حدود دو میلیون و هفتصد هزار افغانی و از فروش غوزه پيله بیش از هشتصد و نود هزار افغانی بدست خواهد آمد.

وی متذکر شد علاقه بیشتر کارکنان فارم پيله وری باعث بلند رفتن سطح تولید شده است.

فرار يك خبر دیگر .

بیش از یکصد و سی و پنج هزار کیلو غوزه ابریشم امسال از پيله ورن و لایات کشور بدست آمده است.

دکتور ابوبکر رئیس و ترنری و مالداری وزارت زراعت و آبیاری گفت امسال شانزده هزار و نه صد و شصت و یک جعبه تخم مادری پيله بدسترس پيله ورن و لایات هرات، بادغیس، بدخشان، بلخ، کندز، جوزجان ننگرهار و لغمان گذاشته شد که حاصل هر

جعبه آن بین هشت و نه کیلو گرام بوده است.

وی متذکر شد به اساس راپور های رسیده از ولایات فعلا يك کیلو گرام غوزه ابریشم در حدود پنجمه افغانی خرید و فروش میگردد که به این حساب پيله ورن کنو رسامال از فروش غوزه ابریشم اضافه از

شصت و هفت میلیون افغانی عاید خواهند کرد.

انگلستان يك ميليون پوندر ستر لنگ به افغانستان قرضه میدهد



ښاغلی علی احمد خرم وزیر پلان و ښاغلی جان کنت در نکال سفیر کبیر انگلستان در حال امضای موافقت نامه .

حکومت انگلستان يك میلیون پوندر سترلنگ برای پیشبرد پروژه های انکشافی به افغانستان قرضه میدهد.

موافقت نامه مربوط به این قرضه روز ۸ میزان توسط ښاغلی علی احمد خرم وزیر پلان و ښاغلی جان کنت در نکال سفیر کبیر انگلستان در کابل ساعت ده صبح روز ۸ میزان در وزارت پلان امضاء گردید.

یک منبع آن وزارت گفت منجمه این مبلغ چهل فیصد آن کمک بلاعوض بوده و متباقی بدون ربح بشمول پنج سال دوره معا فیست در مدت بیست سال تادیه خواهد شد.

در عین حال تهیه یک فیلیم مشترک نشر یک رساله مشترک و تکت های پستی یادگاری و چاپ قطعه بازی برای معرفی کشور های عضو درین جلسات سفارشی گردید.

برای اتخاذ ترتیبات در کشور های عضو جهت تجلیل از این سال ضمن تصمصیم گرفته شد تا کمیسیون های ملی تشکیل شده و تجلیل از این سال بتاریخ بیست و دوم جدی آغاز یابد برای تشویق سیاحت در بین کشورهای عضو و جلب سیاحین از کشورهای دیگر فراهم آوری

تسهیلات لازمه از طرف مراجع مربوط این کشور هائیز درین تصمصیم نهائی این کمیسیون شامل میباشد .

کنفرانس آینده کمیسیون جنوب آسیا قرار است از سی میزان تا دوی عقرب امسال در کابل دایر گردد .

در مجلس روز ۶ میزان تصمصیم گرفته شد تا سپهگیری وزارت اطلاعات و کلتور در تجلیل از این سال بحیث سال توریزم جنوب آسیا در چوکات خدماتی صورت گیرد که بعد از طرف کمیسیون ملی سفارشی و تنظیم می گردد .

شاغلی صدیق

بحیث نایب رئیس

کمیته سیاسی اول

مجمع عمومی

انتخاب گردید

ښاغلی میر عبدالوهاب صدیق شارز دا لیر نمایندگی دائمی افغانستان در موسسه ملل متحد و عضو هیات افغانستان در جلسه بیست و نهم مجمع عمومی ملل متحد به اتفاق آراء بحیث نایب رئیس کمیته سیاسی اول مجمع عمومی ملل متحد انتخاب شده است .

سفیر کبیر منتخب

هند در افغانستان

وارد کابل شد

ښاغلی شری رام یرتاب سنگه سفیر کبیر منتخب هند در افغانستان روز ۷ میزان برای اشغال ماموریتش وارد کابل شد و در میدان هوایی بین المللی از طرف معاون ریاست تشریفات وزارت امور خارجه و اعضای سفارت کبرای هند استقبال گردید .

ملاقات تعارفی

بانبار وال کابل

ښاغلی معهد سلطان سفیر کبیر تنگه دیش مقیم کابل ساعت ده قبل از ظهر روز ۲۰ میزان با دکتور غلام سخی نورزاد بانبار وال کابل ملاقات تعارفی نمود .

قرارداد صدور ده هزار تن بیرو ایت

عقد گردید

قرارداد صدور ده هزار تن سنگ بیرو ایت از افغانستان به اتحاد شوروی روز ۷ میزان بین وزارت معادن و صنایع و موسسه وستولک ایتورک در کابل عقد گردید .

به موجب این قرار داد مقدار بیرو ایت متذکره بصورت پارچه در ماه های میزان، عقرب و قوس امسال از طریق بندر تورغندی به اتحاد شوروی تسلیم داده میشود .

قرار داد را از طرف وزارت معادن و صنایع انجنیر عبدالسمیع زمان رئیس پلان آن وزارت از جانب اتحاد شوروی ښاغلی نیگولا ی

جیانوف رئیس موسسه وستولک ایتورک اعضاء کردند .

یک منبع وزارت معادن و صنایع گفت با اساس سروی که قبلا صورت گرفته ذخایر بیرو ایت معدن سنگلان هرات یک اعشاریه چارمیلیون تن تثبیت شده و استخراج آن از یکسال باین سو آغاز شده است .

صادرات بیرو ایت بصورت سنگ پارچه به اتحاد شوروی از همین معدن صورت میگیرد .

روز ملی جمهوری مردم چین تجلیل گردید

سفارت کبرای جمهوری مردم چین شام روز ۹ میزان روز ملی کشورش را ضمن محفلی تجلیل نمود.

در این محفل که ساعت هفت و نیم شام در آن سفارت ترتیب شده بود بعضی از اعضای کابینه، عده از جنرالها و صاحب منصبان ارشد اردوی جمهوری، مامورین عالی رتبه ملکی، اعضای انجمن دوستی افغانستان و جمهوری مردم چین و روسای کوردیپلوماتیک مقیم کابل اشتراک ورزیده بودند.

روزنامه های مرکز در شماره های روز ۹ میزان فوتو های بناغلی مارتوسی تونگ رهبر و بناغلی جو نلای صدر اعظم جمهوری مردم چین رابه چاپ رسانیده و ضمن نشر سرمقاله هاو مقالات از روز ملی کشور دوست و همسایه ما استقبال نموده اند.

روزنامه ها از روابط حسنه که بین افغانستان و جمهوری مردم چین موجود است یاد آور شده و این روز تاریخی رابه حکیمت و مردم جمهوری مردم چین میمون خوانده اند.

رادیو افغانستان نیز ضمن نشر پروگرام خاصی از روز ملی چین استقبال نمود.



بناغلی محمد خان جلال وزیر تجارت و روز ملی جمهوری مردم چین را به سفیر کبیر آن کشور تبریک میگوید.

سه همگیری فعال یونسکو با وزارت معارف تا کید گردید

وی گفت که هیات تادوماه دیگر بنا یج مطالعات خود را طی راپوری به حکومت افغانستان تقدیم خواهد کرد.

بناغلی همیلی در جواب سوالی گفت کهک های یونسکو از سال ۱۹۵۰ با بنظر با معارف افغانستان ادامه دارد که البته در مرا حل اولی این معاونت ها پراکنده بود ولی از ده سال با بنظر معاونت ها و همکار یونسکو با افغانستان منسجم شده است.

هیات متخصصین یونسکو که فعلا مشغول ارزیابی پروژه های آن موسسه در کشور میباشد با وزیر معارف و پلان و روسای شعب ذی علاقه معارف ملاقات و مذاکراتی انجام داده و هم از مراکز برود کاستنگ تعلیمی، علوم پروژه تربیه معلمین در یازده موسسه عرفانی و اداره پلان گذاری تعلیم و تربیه د بدن کرده است.

هیات ارزیابی یونسکو نتایج معا و نت های آن موسسه را در پروژه های عرفانی کشور مفید خوانده و سه هم گیری فعال یونسکو رابا وزارت معارف تاکید کرد.

هیات یونسکو که از جنیدی با بنظر مصروف ارزیابی پروژه های عرفانی میباشد در ۷ میزان در یک مسا حبه با خبرنگار پختر پیر ا مون مطالعات خویش تو ضیحات داده گفت:

همانطوریکه وزارت معارف دولت جمهوری افغانستان در صدد است در سیستم تعلیم و تربیه تغییراتی وارد سازد یونسکو نیز درین ساحه سه هم فعال تر خواهد گرفت.

بناغلی همیلی رئیس هیات اضافه کرد برای تقویه پرسونل پلان گذاری معارف و همچنان در قسمت برود کاستنگ کمک های یونسکو بیشتر خواهد شد.

سفارت کبرای شوروی یک تعداد کتب علمی و ادبی رابه پوهنتون کابل اهداء نمود

در مراسم تسلیم دهی کتب سفیر شوروی و رئیس پوهنتون بیانیه های مبنی بر همکاری های دو کشور در ساحات مختلف تعاریف نموده و انکشاف مزید این گونه همکاری ها را آرزو کردند.

درین موقع عده از استادان و منسو بین پوهنتون و برخی از اعضای فرهنگی سفارت شوروی حاضر بودند.

سفارت کبرای شوروی مقیم کابل یک تعداد کتب علمی و ادبی رابه پوهنتون کابل اهدا نمود.

بناغلی الکساندر میخائیلو یج پوزانوف سفیر کبیر اتحاد شوروی قبل از ظهر روز ۸ میزان کتب مذکور را به پوهندوی دکتور محمد حیدر رئیس پوهنتون کابل تفویض کرد که با تشکر پذیرفته شد.

امسال افغانستان ده هزار تن میوه تازه به ایران صادر میکند

هیات تجارتی افغانی بعد از انجام یک سلسله مذاکرات تجارتی در ایران بعد از ظهر روز ۱۰ میزان به کابل مراجعت کرد.

بناغلی محمد عیسی صیامی مدیر عمومی بازار های داخلی وزارت تجارت که ریاست هیات رابعه داشته حین مواصلت در میدان هوایی بین المللی کابل گفت که طی این مسافرت موافقاتی درباره صدور میوه تازه افغانی بین نمایندگان تجارت و صادر کننده افغانستان و بعضی از موسسات و تجار ایران به امضاء رسیده است.

پروژه های اقتصادی و اجتماعی در هرات ممد اهداف انکشافی دولت جمهوری میباشد

استراک تورن جنرال سراج الدین قو ماندان قوای عسکری مستوفی هرات بناروال، روسای دوا بر و بعضی از معاریف در سالون بقیه در صفحه ۶۳

بناغلی علی احمد خرم وزیر پلان به مقصد مطالعه امکانات تطبیق یک عده پروژه های انکشافی و صنعتی ولایت هرات قبل از ظهر روز ۴ میزان وارد آن ولایت گردید.

وزیر پلان ضمن توضیح معنیات اقتصادی و اجتماعی پروژه هایی که به تجویز دولت جمهوری در آن ولایت روی دست گرفته شده از علاقمندی اهالی هرات در تیا رزاهداری اقتصادی و اجتماعی کشور با قدر دانی یا د اوری تمود ده گفت.

پروژه ها زمینه رشد اقتصادی و انکشافی ولایت هرات به نحو مطلوب و شایسته میسر گردد.

بناغلی خرم ضمن ارزیابی پروژه های انکشافی ولایت هرات به همراهی وای آنجا از پروژه مالداری و همچنان از جریان ساختمانی عمارات یک تعداد موسسات صحی که از بودجه وزارت صحیه توسط دستگاه ساختنایسی وادی هلمند در حال اكمال است د بدن

نموده بناغلی عبدالقواب اصلی وای هرات در محفل تشریح پلان و پروژه های متذکره که به

از گمرک کندهار

۳۷۸۹ تن شیرین بویه بخارج صادر گردیده است

صدارتی گمرک کندهار رادر این مدت تشکیل داده است. یک منبع پوهنخی فارسی گفت از عصاره شیرین بویه در تداوی قرح معده و از بین بردن بوی دهن معتادین سگرت استفاده میشود.

هفت هزار و سه صد و هشتاد و نه تن شیرین بویه در شش ماه اول امسال از طریق گمرک کندهار به خارج صادر گردیده است. یک منبع مدیریت تجارتی وزارت تجارت در کندهار گفت شیرین بویه قلم در شش

وزیر پلان گفت:

زندون

شنبه ۱۳ میزان مطابق ۱۹ رمضان المبارک برابر ۱۵ اکتوبر ۱۹۷۴

تمدید سیاست تثبیت قیوم

آرامی و رفاهیت مردم از نظر مسایل اقتصادی در یک جا معه وقتی میسر شده میتوانند که متصدیان امور احتیاجات و ضروریات اقتصادی مردم را بصورت دقیق تحت مطالعه قرار داده و طرقی جستجو نمایند تا با تطبیق آن احتیاجات اکثریت مردم هر فوع گردد.

اینگونه اقدامات مفید در یک جامعه یک نوع سرعت عمل در اجرای کارها بار می آورد زیرا وقتی که احتیاجات مردم بر آورده شده و برابری بلسم های اقتصادی شان حل گردد بدون شک و تردید اطمینان و اعتماد متقا بله میان مردم و دولت ایجاد می گردد که در نتیجه مردم با حسن نیت او لبای امور کشور شانرا در پیشرفت و ارتقاء مملکت صمیمانه همراهی خواهند کرد.

خو شبخانه دولت مرد مسی ما از بد و تا سیس تا کنون که پیش از یکسال و چندماه میگذرد همواره کوشیده است تا با به های چنین اعتماد میان مردم و دولت هر چه بیشتر مستحکمتر گردیده و مردم بتوانند ارتباط نزدیکی با دولت قایم نمایند. روی این هدف دولت جمهوری در طرح پلانهای بنیادی کشور نیاز مندی و منافع اکثریت مردم را در نظر گرفته و سعی ورزیده تا با روی کار آمدن اصلاحات بنیادی در کشور اکثریت مردم ما از هرگونه تسهیلات حیاتی بهره مند گردند.

در جمله همچو اقدامات مفید دولت، یکی هم فیصله اخیر مجلس وزرا مبنی بر تمدید استقرار سیاست قیوم در کشور میباشد که با اساس آن دولت جمهوری با در نظر داشت احتیاجات اولیه مردم سیاست فعلی تثبیت قیوم را تا اخیر سال تمدید نموده است.

این تصویب مفید که نمایانگر مردمی بودن نظام جمهوری ما است یکبار دیگر از اهداف ارزنده این نظام مرفعی در جهت فراهم شدن امکانات بیشتر برای ایجاد یک زندگی مرفه و آسوده برای اکثریت مردم این سر زمین نمایانندگی میکند.

بموجب این فیصله اخیر دولت، سیاست استقرار قیوم یک عده از اموال طرف احتیاجات اولیه مردم که درین اواخر در اکثر نقاط دنیا بخاطر وقوع حوادث غیر مترقبه افزایش قابل ملاحظه ای بعمل آمده است تا اخیر سال جاری بحال فعلی باقی خواهد ماند. همچنان با اساس این فیصله، دولت تصمیم گرفته است تا محصول گهرکی اشیای غیر تجملی را کاهش دهد که البته با عملی شدن این اقدام، دولت خسارات هنگفتی را متقبل خواهد شد.

این اقدام دولت جمهوری که از یکطرف از صعود نرخها جلوگیری کرده و از طرف دیگر در مقصد عرضه اشیای مورد ضرورت مردم هیچ تغییری وارد نخواهد کرد و ابعاد رخور تمجید است چه، مردم ما که از صعود نرخها در چنین مواقع استثنائی خاطرات تلخی را گذرانده اند اکنون متیقن گردیده اند که در پرتو ارزشهای مفید نظام جمهوری هرگونه کوشش بعمل خواهد آمد تا تسهیلات همه جانبه برای همه میسر شده و بعد ازین هیچ تشویشی برای شان خلق نخواهد شد که مانعی در سهمگیری مسؤی و تسرو کاهل شان در راه پیشبرد پلانهای انکشافی مملکت وارد نماید.

مطالب عمده پیش شماره



گفتگوی کوتاه با عبدالنواب واصفی

والی هرات



گزارشی از سفر گروه هنر مندان

افغانی در تهران



ترکیه قوی هستند



شهری بر کرانه های دریای ما



ارزشهای جهانی اسلام

به نیستی وفا گردد زیرا مطابق بدستورات اسلامی از آنجا نیکه انسان وظیفه خلافت را در روی زمین بدوش دارد نیرو مندی و توانائی او بزرگتر از حوادث و نا مایمات زمان میباشد .

پس این وظیفه انسان است که به پشت سنگر ایمان و عقیده راسخ با قدم های متین و استوار بایستد و از آنجا در بر تو ایمان و در پر تو اعتقاد بایمان و پیروزی و در پر تو ایمان به پیروزی حق بر باطل، رو به پیش گام بردارد تا بتواند این بار سنگینی وظیفه خلافت زمین را موفقانه بمنزل برساند .

بحث کردن از ارزش ایمان در ساختمان سعادت آخرین کتله های بشری ، در واقعیت امر ، بحثی است از حقیقی ترین و از روشن ترین حقایق هستی بخش در مفهوم اساسی حیات انسانی زیرا وقتی انسان اوراق تاریخ را بمنظور مطالعه واقعیت هائیکه در حیات انسان ها نقش سازنده و ارجمندی داشته است زیر و رو میکند بزودی باین مبحث برانزده زندگی بشری میرسد که بنی نوع انسان در هر دوره از ادوار تاریخ و حتی در تاریک ترین ادوار ، هنگامی که مکاری و موفقیت های واقعی را نصیب شدند که ایمان قوی و راسخ را رهبر و مشعل راه خویش قرار داده بودند و در مقابل ، آنعده انسان هائیکه از نعمت داشتن ایمان راسخ بی بهره و بی نصیب بوده اند همواره در معرض حوادث ، خورده و نابود و یا مغلوب و محکوم شده اند .

بخش خویش را بوی گوشزد میکند که «ولا تشبهوا اولی تعزونی او.. انکنتم موهتین»

یعنی نه سستی را بخود راه دهید و نه غم و اندوه را و شما برتر و پیروز خواهید بود اگر صاحب ایمان قوی و راسخ باشید .

اسلام باین طرز و روش پیمان خود انسان را تشجیع و ارشاد فرموده و او را بمبارزه و داشتن ایمان راسخ و قوی توصیه میکند و بوی تفهیم می دارد که انسان نباید خود را آنقدر کوچک و ضعیف بداند که موجودیت و نیروی مندی خویش را در برابر حوادث و دشواری ها از یاد ببرد و چون خاشاکی در مسیر تند باد حوادث ، محکوم

یعنی بهترین شما کسی است که قرآن را بیاموزد و آن را بدیگرا نیندازد بیا موزاند .

هنگامیکه انسان در پیچ و خم زندگی و در گیروار امواج دگرگونی ها ، تضاد ها و مجادلات و دشمنی ها و بالاخره در مسیر جنگهای حق و باطل ، خود را دست و پاچه می یابد نگاهش بهر طرف گمشده ای را هیچوید ، گمشده ای که او را ازین ورطه خورد کننده و هستی شکن ، نجات بخشد و دست او را بگیرد و بساحل امن و پیروزی بکشاند و درین موقع حساس نیز اسلام بسر وقت انسان میرسد و ضمیر و اراده او را قوت و نیرو می بخشد و این ارشاد حیات

همه امور پسندیده و اعمال نیک را دربر میگیرند و هیچگونه شایستگی و نیکوئی در جهان موجود نخواهد بود که به نحوی از آنجا تحت این سه اصل فطری در نیاید یا لااقل مفهوم و معنی یکی از آنها برای صدق نیاید .
قبلا متذکر شدیم که قرآن همه چیز را برای انسان و انمود کرده و در کلیه شئون زندگی مادی و معنوی رهنمایی های سودمند و روشنی حکیمانه بعمل آورده است اکنون این تاکیدات و ارشادات قرآنی برای بهتر زیستن و آبرو مند بودن و برای رسیدن بیک مرحله عالی از معنویت همه نمایا نگر و شاهد خوبی اندازین منظور و مقصد سترگ و عظیم اسلام .

وقتی میگوئیم همه چیز ضمن آیات متبرکه قرآنی جهت رهنمایی و ارشاد بشریت بسوی سعادت و رستگاری گنجانیده شده این ضرورت در پهلوی آن مبرم تر و قاطع تر جلوه میکند که انسان با بست به خاطر درک احکام و رهنمایی های حیاتی اسلام ، خویشتن را بمسایل و مندرجات قرآنی آشنا سازد و در حدود امکان موضوعات قرآن را بیاموزد تا بتواند در فروغ آن راه خویش را به جانب ترقی های مادی و معنوی هموار سازد و تا بتواند در رو شنائنی آن مسیر حرکت کاروان زندگی بشر را در روی زمین طوری تعیین نماید که تضمین کننده سعادت جساویدان و مستدام باشد .

ازینجاست که پیامبر عالمقام اسلام حضرت محمد (ص) میفرماید «خیر کم من تعلم القرآن و علمه»

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکند

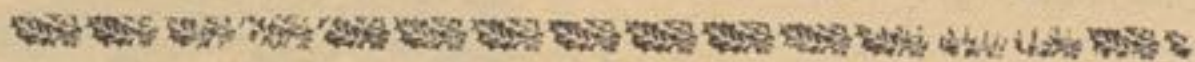
قسمت دوم

حضرت عفرات بنت وهب (رض)

روایت است که روزی پیغمبر اسلام از طرف فرزندان عفرات راهی گذشتند فرمودند خداوند به فرزندان عفرات رحم کند که آنها در قتل فرعون این امت و سر کرده ملت کند شریک بودند برای آن گفته شد که ای رسول خدا «ص» با آنها چه کسی درین قتل اشتراک کرد ، فرمودند فرشتگان و این سقدر نیز شرکت و ورزیده است و نیز روایت است که معوذ بن عفرات دختری داشت که نامش ربیع بود و بای پیغمبر اسلام در بسیاری از غزوات اشتراک نموده گفته است ما بارسول خدا (ج) دوغزوات شرکت می کردیم و اگر ضرورتی در جنگ بها احساس نمیشد جنگجویان را ابدا داده خدمت شانرا می کردیم ، شهدا و زخمی ها را بدمینه منتقل می ساختند . اینست نمونه ای از ایشار و شجاعت یاران رسول خدا (ص) که در راه حق از هیچگونه ایثار و فدکاری و جان بازی دریغ نمی کردند و زندگی شان سر مشق بزرگ فدکاری بدیگران است

در صحیحین وارد است که حضرت رسول اکرم (ص) در پی غزوه بدر گفت: چه کسی بمن اطلاع می آورد که ابو جهل چه کاری کند این مسعود (رض) گفت این ماهوریت بدوش من است سپس داخل صف دشمن شد دید که پسران عفرات با وی در او بیخته زخم شدید را بوی وارد آورده اند که فاصله چندانی میان او و مرگ باقی نمانده است روایت است که معاذ بن عفرات خواست به زندگی ابو جهل خاتمه داده باشم نیز او را بدر آورد درین لحظه پسر ابو جهل بنا ما از عقب بوی حمله ورشد با شمشیر ش دست او را زخم گردانید و جراحت شدیدی برداشت دست از ضربه آن صرف بایوست معلق ماند درین حالت نیز از طاعت و حوصله کارگرفته در قتال و مرگ ادامه میداد چون شدت درد زخم او را از دست کرد پاهایش را بالای دست زخمی اش گذاشت دست او بر آنش را بست از تن خود جدا کرد و درین صورت هم تا زمان دریافت درجه شهادت بقتال ادامه داد .

هیملی ثلاثی عزل شده و کمیته انسجام نظام زمام امور را بدست گرفت



وقایع مهم سیاسی هفته

باعزل هیملی ثلاثی، دو صد و سی و سومین عضو سلسله خانواده پادشاهی حبشه، دامن امپراتوری در آن سر زمین بر چیده شد. زمام امور حبشه را مرد پنجاه ساله ای از ساکنین ایالت شمالی آنکشور به دست گرفت و به قدرت دوره چهل سال امپراتوری هیملی ثلاثی خاتمه داد.

شخصی که باعزل هیملی ثلاثی زمام امور را بدست گرفته است «امان اندوم» نام دارد و بحیث وزیر داخله ایقای وظیفه مینماید. موصوف که از ایالت ایری تیربادر شمال آنکشور میباشد معلوم میشود شخص بیطرف و از جریان اوضاع چنان برمیآید که وی از نظر ارتباطات اجتماعی از نگاه مسایل سیاسی و اداری طرف اعتماد و قبول مردم آن سر زمین میباشد چه از زمانی که زمام امور را بدست گرفته است کمتر اعتراضی راجع به وی شنیده میشود.

با از بین برده شدن هیملی ثلاثی حکومت موقتی انقلابی حبشه که در رأس آن کمیته انسجام نظامی قرار دارد، امان اندوم را بحیث رئیس خود قبول کرد. گذشته از آن موصوف وظیفه وزارت دفاع و لوی درستی را هم بعهده دارد.

بعد از آنکه هیلا ثلاثی بروز ۱۲- سپتامبر معزول شد توسط قوای نظامی به یکی از مراکز قوای هوایی آنکشور در نزدیکی ادیس ابابا انتقال داده شده و به تعقیب آن کمیته انسجام نظامی طی اعلامیه ای گفت که سر از ۱۲ سپتامبر هیملی ثلاثی از مقام امپراطوری معزول گردید. در اعلامیه گفته شده است که شهزاده اصفاز بن سپر هیملی ثلاثی بحیث رئیس دولت حبشه محض یک مقام تشریفاتی را بعهده خواهد داشت. اعلامیه اضافه کرده است که

مراسم تعیین اصفاز سن باین وظیفه بعد از ورود موصوف به حبشه اجرا خواهد شد. همچنان گفته شده است تا زمانی که مردم بصورت دیمو کراتیک نمایندگان خود را انتخاب نمایند. پارلمان موجوده منحل گردید و همچنان قانون اساسی که در سال ۱۹۵۵ در آن کشور تنظیم گردیده بود منحل گردید چه در آن قدرت بیشتر به امپراتوری داده شده بود.

آیا چه علت بود که به سلطنت چند هزار ساله حبشه که شکل عنعنه را در آن سر زمین بخود اجزاز کرده بود بدین ترتیب خاتمه داده شود و چطور شد که مردی مانند هیملی ثلاثی که در برابر قوای فاشیستی طسی سالیهای بسی مقا بله کرده و قدرت خود را تبارز داد بالاخره ازین عهده معزول گردد.

جواب این سوالات را مبارزات هفت ماهه نظامیان آن سر زمین میدهد. در حقیقت در همین مدت مقدمات یک کودتای آرام در آن سر زمین چیده میشود. گفته میشود که حبشه در زمان امپراتوری هیملی ثلاثی در هیچ رشته ای از زندگی آن سامان به کدام پیشرفت نایل نشده با آنکه این کشور مهمترین معدن نقره را در آن سرزمین داشته است. نقره آنکشور طوریکه شاید و باید مورد بهره برداری قرار نگرفته است. بر طبق محاسبه موسسه ملل متحد عاید سرانه در حبشه سالانه به شخصت و پنج دالر میرسد که این امر عملاً آنکشور را در زمره کشورهای رو بترقی و یا بهتر بگوییم در راه انکشاف قرار میدهد.

گذشته از آن بعضی اختلافات از قبیل دینی و لسانی و ایالتی و قبایلی در آن سرزمین بملاحظه میرسید که این خود نشان دهنده عدم رسیدگی تقسیم دمو کراتیک - به معضله ای آن کشور بوده است.

حبشه بین بحیره احمر، سومالی کینیا و سودان در افریقای شرقی موقعیت دارد و این کشور حتی معضلاتی با همسایگانش مانند سودان و سومالی نیز داشته است. مردم این کشور مطابق به سابقه و قومیته خود به قبایل (امهارا) (گالا) (ایاگیل) و (سمالی) یاد میشوند، زبانهایی انگلیسی و امهارا یک زبانهای رسمی حبشه میباشد.

معضلات حبشه وقتی بیشتر شده رفت که طی چهار سال اخیر قحطی و خشک سالی آن سر زمین را فرا گرفت. اکثر گروه های چیز فهم و تعلیم یافته حبشه علت این قحطی را همانا عدم انتظام اداری در آن کشور تلقی کرده و مامورین حکومت را به اختلاس و ارتشاء و دیگر تقلب ها متهم می نمودند. در حقیقت همین موضوعات بوده است که قوای نظامی تقریباً از ماه حوت سال گذشته تکتیک هایی را برای کوتاه ساختن دست و قدرت آن عده از مامورینی که فکر میشد کارها را به بحران و خرابی می کشانند. آغاز نمودند در اواسط ماه ثور قوای نظامی چندین نفر از رهبران سندیکا های تجارتهای را توقیف کردند. در ماه جوزا قوای مذکور با اشغال ستیشن رادو و میدان هوایی ادیس ابابا تسلطی بیشتر بر امور کشور حاصل کرد. به همین ترتیب بعد از آن جسته جسته به توقیف و گرفتاری طرفداران امپراتوری پرداخته بدین وسیله هر روز یکه میگردید نزد قدرت امپراتوری در حبشه کاسته می شد چنانچه مشا و ریس او را گرفتار کردند و قصر وی را ملی ساختند تا آنکه بالاخره به گرفتاری و توقیف بعضی از نزدیکان وی پرداختند و در اخیر خودش را نیز معزول نمودند.

بقیه در صفحه ۵۹ ژونون

دوینستانو دساتنی په باب گټور معلومات

غټوی او په سخته کی دنرمو او ضعیفو وینستانو د ټینګوالی سبب گرځی .

۳ - اصلاح کوونکی کاندیشنرونه دا رنگه کاندیشنرونه د هغه وینستانو له پاره ضروری بریسی چه دزیاتو پریمنځلو او صافولو څخه یی زیان میند لسی وی دا ډول کاندیشنرونه د وینستانو دما تیدو وچو وینستانو دنرمولو اود هغی د منفذو نو د ډکولو له پاره ځینی محتویات او ترو تینی مواد لری .

ستا سو وینستان بنما نی ددغو تر کییاتو دجملی نه یو ډول محتوی ته ضرورت ولری خو کوم شی چه مهم دی هغه دادی چه د منا سبو کاندیشنرونو نو څخه استفاده وکړی اود هغی د پکار اچولو مر بسو ط دستورو نه او وا عد په پوره پاملرنه عملی کړی اود هغی نه په مرتب ارمظم ډول استفاده وکړی .

د یو مناسب رژیم پوا سطره کولی شی چه د خپلو وینستا نو جلا او رو یوا لی خو برا بره کړی په خپل رژیم کی داسی غذا گانسی ځای کړی چه زیات پرو تین او کم غوړی و لری لکه سپوره غو بنه ما هیان ، پنیر او په زیات اندازه سابه او میوی چه د یوی خوا نه ستا سو د بدن سلا متیا ساتی اود بلی خوا نه استعمال هم دوینستانو د سلا متیا له پاره زیان رسوی په میلستیاوو کی دالکولی مشرو با تو نه ځان وژ غوری .

۴- دا څرگنده خبره ده چه وینستان دایمی څارنی او ساتنی ته ضرورت لری لومړی باید دخپلو وینستانو مشکلات درست تشخیص کړی چه ستاسو وینستان وچدی نرم دی ، بی جلا لرونکی یا ماتیدونکی دی

نوکله چه ستاسو دخپلو وینستانو په نقص پوهیدی په هغه صورت کی بیاکولی شی چه دمناسبو کاندیشنرونو څخه استفاده وکړی کاندیشنرونه په دزی ډوله ویشل کیری .

۱- هغه کاندیشنرونه چه دلویسیون په نامه تثبیت کوونکی محتویات لری چه دپروتینو په واسطه وینستان یوښوی او دوینستانو منفزونه ډکوی او هغه سمبال ساتی .

۲- تقویت کوونکی کاندیشنرونه چه دوینستانو تارونه یوښوی قطری

صورت کی هغه اعصاب چه دسر د وینستو په لاندنیو برخو کی موجود دی، تحریک کیری اود وینستا نو د تغذیه کولو لپاره لازمه اوضروری وینه رسیږی .

۲ - هره ورځ د وینستا نو برس کول ضروری کار دی ځکه چه داکار به سرکی د وینی جریان تندوی اود وینستانو سرسری گرد او ډوی د مینځه وړی خصو صا که د برس کولو د عملی په وخت کی سږی لږ څه بنکته ټپت شی نو زیاته گټه لری برس او پمنځه باید ډیر تیره غاښونه ونلری اود هر وار استعمال نه وروسته پریمنځل شی .

۳ - دسر دپریمنځلو په وخت کی باید دزیاتو اوبو د استعمال نه کار واخیستل شی تر څو شا مپو یا صابون په وینستانو پاتی نشی ځکه چه صابونی مواد د وینستو روڼوالی د مینځه وړی اود وینستو د وجوالی سبب گر زی . که چیر ته په داسی سیمه کی ژوند کوی چه د هغه ځای اوبه سختی وی (هغه او به چه د کلسیم نا حل شوی مالکی ولری) باید داوبو د سختوالی دمنځه وړلو لپاره سوچ وکړی او دداسی شامپو څخه استفاده وکړی چه په دارنگه او سو کی د استفادی وړ وی او ستا سو د وینستانو لپاره هم مناسبه وی که ددغه دستورونو د عملی کولو سره سره بیا هم ستاسو وینستانو ییری نو تاسو مه متاثره کیری ځکه پدی باید پوهیږی چه هره ورځ دبنځو سو څخه تره ملو پوری د وینستا نو دتارونو توئیدل یوه عادی پیشه ده او دا اندازه امکان لری په پسر لسی او منی کی دموسم دبدلون په اثر څه نا څه زیاته شی خو تاسو کولی شی چه دوینستانو دماساژ کولو او برس کولو ته ادامه ورکړی تر څو چه نوی وینستان د هغوی په ځای راوتو کیری که چیرته وینستان مو دیوی مخه

وینستان دبنځو دبنکلا او بنایست د مهمو عوا ملو څخه شمیرل کیری سره ددی هم زیاتره بنځی د خپلی بنکلا دغه مهمه سرمایه بنه نه بیژنی .

د وینستانو رنگ د هغی په اندازه کی زیات تاثیر لری یوه بنځه چه ژپ وینستان ونلری د هغی په سر څه ناڅه ۱۲۰۰۰ د وینستو تارونه لیدل کیری خو که وینستان چیر ته ژپ وی نو د هغی شمیر ۱۵۰۰۰ تارونو ته رسیږی هغه څوک چه قرمزی وینستان لری نو د هغی د وینستانو تارونه نزدی ۹۵۰۰۰ ته رسیږی .

د سر یو وینسته د خو میاشتونو نیولی بیا تر شپږو کالو پوری عمر لری که څه هم د یو وینسته منځنی عمر بنځه کاله دی خود نو موړی مودی وروسته په هغه غلاف (پوټی) کی چه وینسته پکی وده وکړی خیری پیدا کیری او وینسته دتغذیه کیدو څخه پاتی کیری و چیری او په پای کی د منځه ځی چه خو میاشتنی وروسته نوی وینسته د هغی ځای نیسی .

پدی ترتیب د ژوند په جریان کی وینستان توکیری وده کوی او توئیری نو پدی لحاظ سره ورځ د بنځو سو تارونو وینستا نو توئیدل غیر طبیعی نه شمیرل کیری .

ددی لپاره چه دغه طبیعی جریان تل په عادی تو گه ادامه پیدا کړی اودغه سر ما په د بی پروانی او نه پاملرنی بواسطه بی وخته او ژرد منځه لاړه نشی نو بنه به داوی چه لاندینیو قواعدو اواصولو ته پوره پاملرنه وکړو :

۱- هغه کاندیشنرونه چه دلویسیون بنکلی او سالم وی نو هره ورځ خپلو وینستانو ته ماساژ ورکړی ځکه پدی





هیات هنر مندان رادیو افغانستان قبل از عزیمت جانب ایران در تالار بزرگ را دیو عکس یادگاری گرفتند

هنر مردم ما در جلوه گاه مستقدین هشتادمین

آزارش: از سله گانعلی دانشور

قرار یکه خوانندگان ژوند و اطلاع دارند، چندی قبل یک گروه هنر مندان رادیو افغانستان جهت سه‌مگیری واشتراک در جشن هنر شیراز بدعوت سازمان رادیو و تلویزیون ملی ایران عازم آنکشور شدند و با موافقت و پیروزی بسیار چشمگیری بسوطن بازمی‌گشتند، نامه‌نگار ژوندون طی صحبت دوستانه ی بارنیس هیات دکتورا کرم عثمان پیرامون، چگونگی فستیوال هنر شیراز و فعالیت های هنری و کنسرت های هنر مندان رادیو افغانستان در ایران مطالبی تهیه نموده است و هم بعضی مجلات و روزنامه های معتبر ایران در باره هیات هنری ماواستقبال مردم از هنر نمایان شان مصاحبه ها و رپورتاژهای انتشار داده اند که نمایانگر پیروزیها و هنرنمایی های هیات هنری ما بشمار میرود که یک قسمت آن را طی این مصاحبه به نشر می‌سپاریم و هم پاره ناپ شاعر معروف ایران نادر نادرپور که برادیو افغانستان اهدا نموده و نمایندگی از علاقمندی عمیقش به افغانستان مینماید برای دوستداران شعر نو نیز تقدیم میداریم.

جشن هنر شیراز که از چند سال با اینطرف بر گزار میشود از نظر محتوا و ارزش در شمار فستیوال های بسیار مهم جهان است که نقش انکار ناپذیری در معرفی هنر های اصیل محلی و ملی کشور ما دارد و آفریده های قابل قدری را در معرض تماشا

و قضاوت هنر دوستان میکند از اما این تنها فورم و شکل مساله است. رسالت این فستیوال بالاتر و فرا تر از اینهاست. درین جشن ابزار های ساز سیاه و سفید افریقائی و امریکائی و آسیائی مشترکاً سرود ستایش فرهنگ جهانی را مینوازند. فرهنگ مشترک کیکه جزایده الهای انسانی

است و روز کاری تمام ملت ها را تسخیر خواهد کرد. هر کار خیر در جهت نزدیک شدن باین آرمان بزرگ درخور ستایش است و بشعارات از دل بستگی عمیق آدمی، بصلح و هنر پاکیزه مردمی میدهد از یثرو کوشش گردانندگان

جشن هنر شیراز با آرزوی هر صاحب بدلی تطبیق میکند و ارزش آنرا بیش از تصور بالا میبرد. یکی از این تلاش های انسانی توجه به هنر اصیل است. بهمان هنر یکه در آغوش مردم تولد شده و در طول هزاران سال رشد یافته و پاکیزه باقی ژوندون

راپور تازی از نامه نگاران روزنامه ژورنال در تهران که بزبان فرانسوی نشر میشود

امسال جشن هنر های زیبای شیراز برای شوق مندان موسیقی شرقی بسیار لذت بخش بود

قسمت های پرو گرام که بیشتر مورد توجه آمد مربوط موسیقی عنعنوی ایرانی ، موسیقی فولکلوری ایرانی ، موسیقی عربی و بطور خاص موسیقی افغانی بود . اگرچه سراینده هندی بر آن ناط خوب میسرود مگر يك قسمت شنوندگان به معنی الپ های او تمیذانست و بنا بر آن چند بار پرو گرام او اخلاص شد .

شنوندگان هنگامی زنجیر هارا گسسته بشور آمدند که آواز افغان ها را شنیدید . ادای موسیقی افغان ها ساره ، صارقانه ، بدون ترس ولرز بود همه از آن لذت بردند . در حالیکه اکثرا پرو گرام های اخیر شب در حافظیه خسته کن و برای حاضران خواب آور میباشد . بر عکس در حالیکه افغانها میسرودند شاید برای نخستین مرتبه حاضران مجلس در حافظیه آنچه را واقعا و به کمال شوق دوست داشت ، شنیدند و با آواز رعد آسای کف زدن ها از آن استقبال نمودند این حسن استقبال حتی در زمان بخش آهنگهای يك فره نیز بمشا هده رسید . زمانیکه یعقوب قاسمی سر آینده پر از محبت افغانی که موهایش اندکی سپید شده است ، اشعار حافظ وسعدی رامطابق عنعنه موسیقی افغانستان می خواند ، آنقدر آزاده و سبک میسرود که شنوندگان چند بار از او خواهش کردند بیشتر بسراید زیرا شنوندگان خواندن پر از صداقت و دل باز او را می پسندیدند

دو نفر بيك نوع رقابت دوستانه برداختند یکی استار ملنگ زیر بغلی

بقیه در صفحه ۵۹

● هدف اصلی فستیوال هنر شیراز توجه به هنر اصیل است . بهمان هنری که در آغوش مردم تولد شده و هم چنان حفظ و نگهداری شده و به قوام کمال رسیده است

● در جشن هنر شیراز ابزار های ساز سیاه و سفید ، افریقایی ، امریکائی و آسیائی مشترک اسرود ستایش فرهنگ جهانی را مینوازند

مانده است . کردند و کنسرتهایی اجرا نمودند . چون دوران ما دوران تجلی قدرت های نهفته مردم در امور مختلف و گوناگون است ما از جشن هنر شیراز بعنوان گوشه مشرق ، دوره تجلی هنر های اصیل تجلیل میکنیم و معتقدیم که شاخص کارش در نهایت

فستیوال هنر شیراز!

مترقی و پیشرو خواهد بود . هر چند دسترسی بموق کار و درك اکثر نمایشات جشن هنر شیراز برای بیننده شرقی در مقطع کنونی زمان ما ، میسر نیست اما در آینده بی چندان دور ، پلهای شناخت و تفاهم برهنگیهای ملت های شرکت کننده برقرار خواهد شد و بکوشش و هدایت بیستوال هنر شیراز تمام این آثار بدیع و عالی سزاهش را بسوی قیانونوس بیکران فرهنگ جهانی باز خواهد کرد .

خوشبختانه گروه هنر مندان رادیو افغانستان هم ، برای نخستین بار بدعوت سازمان رادیو تلویزیون های ایران درین فستیوال شرکت



احمد ولی در آرامگاه حافظ با سرودن آهنگ های اصیل شور ی در محفل بر پا کرد



مهبوش سرآینده خوش آواز در آرامگاه حافظ با صدای گیرش هنگامه برپا نموده و تحسین تماشاگران را برانگیخت

ختم شود. ولی این کنسرت ساعت دو نیم شب به پایان رسید و هنوز هم مشتاقان هنر افغانستان یکصد می گفتند: (دوباره - دوباره و دوباره) ولی این آرزو پسال های آینده ماند. هر چند در متن پروگرا می که باین مناسبت چاپ شده بود شب ۳۰ اسد نیز برای کنسرت هنرمندان ما در نظر گرفته شده بود ولی بدلا - یلیکه نذر ما و دیگر هنر دوستان ایرانی روشن نیست نویت ما به گروه تربت جام داده شد که خود در خور گلابه دوستانه است. ما فردای ۲۷ اسد ناگزیر شدیم بخوا هشت عده کثیر از هنر مندان ملت های دیگر کنسرت های دیگری طور غیر رسمی در چمن های بو هنتون شیراز بدهیم که در آن صد ها نفر شرکت کردند و تا نیمه های شب - گوش بصدای دلکش مهبوش، آهنگ های شور انگیز استاد قاسمی - شمس الدین مسرور و احمد ولی دادند و کف زدند و هورا کشیدند.

خا طره کنسرت هنر مندان ما در حافظیه فراموش ناشد نهی است ما بعدی از دوستان ایرانی چه منتقد چه شاعر و چه خواننده و نوازنده و تماشا جی محبت دیدیم که با این مختصر ادای دین کنیم.

دیدار ما از شهر میناتور ها و کنبد ها (از نصف جهان) که مناره های مساجد با سلیقه و ذوق بی بدیل معماران دوران صفوی قد کشیده اند استثنائی بود. اعضای سازمان رادیو تلویزیون اصفهان با

مجله معروف تماشا در مورد اسواق تاریخی موسیقی افغانی مصاحبه نشر نموده که یک قسمت آن را در اینجا میخوانید

هنر مندان افغانی، گروهی که شامل شش نوازنده و چهار خواننده بود. امسال در جشن هنر شرکت کردند.

موسیقی اصیل افغانستان را اجرا کردند. این ها رسته ای از هنر مندان این کشور اند که صد در صد در پی هنر سنتی سر زمین خود هستند و بهیچوجه با موسیقی جاز یا شیوه های متداول دیگری که در افغانستان وجود دارد کاری ندارند قطعاتی که این گروه می نوازند همه ریشه های قدیمی دارد. و در حقیقت اصیل ترین شاخه های موسیقی افغانستان است.

سر پرست این بر نامه در باره شیوهی کار گروه و هنر موسیقی در افغانستان، می گفت:

«گروه ما شش نوازنده و چهار خواننده دارد. ازین میان عده ای آثار محلی و قدیمی غرب و شمال افغانستان و دیگران آثار قدیمی کابل، جنوب و شرق افغانستان را اجرا میکنند.

جنوب و شرق افغانستان یا در واقع نواحی جنوبی هندو کش تحت تأثیر هنر بودایی است. میدا نید که مردمان این منطقه در قدیم بو دیست بوده اند و بودیسم به موسیقی توجه بسیار داشته و آن را راهی برای دست یافتن به مراحل عالی ذهنی و روحانی و حتی عرفانی میدا نسته است مادر این منطقه بزرگترین مجسمه بودا در دنیا را داریم. بر بالای این مجسمه ها تصاویری بجای مانده است که نوازندگان قدیمی را با ساز هایشان در حال نواختن نشان می دهد و این کاملا نشان دهنده توجه بودیسم به این هنر است این ساز ها در واقع ریشه بسیاری از ساز های امروزی ماست و پژوهش در اطراف آنها سیر تحول شان همیشه برای علاقمندان موسیقی و تاریخ بسیار جالب بوده است و اما شمال هندو کش، این منطقه تحت تأثیر دین زرد شمس و ویژگی های آن بوده است و در واقع فرهنگ ما به ویژه فرهنگ موسیقی، آمیزه ای از فرهنگ بودایی و زردشتی بوده است.

در واقع گروه ما و نیز رادیوی افغانستان که ما با آن بستگی داریم در صدد بازیابی هنر سنتی و قدیمی افغانستان به شکلی که پیش از اسلام وجود داشته است. و ما در این زمینه تلاش های بسیار کرده ایم و نتایج بسیاری بدست آورده ایم شاید تشویق مردمی که در جشن هنر برنامه ما را دیدند و قضاوت صاحب نظران موسیقی خاور میانه که در این حلقه ها گفتند که دیدیم بتوانند تا حدودی تأیید کنند این ادعا باشد. باید بگویم که باتوجه به کیفیت برنامه ها جشن هنر همه تلاش و نیر ویمان را برای ارائه هنر اصیل بکار بستیم. سر پرست بر نامه های هنر مندان افغانی، در باره انواع دیگر موسیقی که در افغانستان رایج است، می گفت:

بدون شك غرب در تمام ششون زندگی کشور های عقب نگا ه داشته شده تأثیر گذاشته است و ما نمی توانیم این تأثیر را مثلا روی موسیقی افغانستان انکار کنیم ما اکنون در کشورمان موسیقی سنفونیک از کستر سمفونی نیک بز رنگ با رهبر داریم که این يك تر کیب کاملا غربیست و موسیقی جاز داریم. جوانان ما با نگاهی به غرب و با نگاهی به سرگرمی ها و علایق طبقات حرفه ای می خوا همد در زمینه موسیقی جاز و انواع دیگر موسیقی غربی کار کنند. شاید این چندان درست نباشد ولی ما ناگزیریم با بیای زمان حرکت کنیم و به هیچ وجه نمی خواهیم محد و دیتی بوجود آوریم و مثلا در برابر موسیقی جاز سدی ایجاد کنیم و آنرا از مردم جدا کنیم. هدف ما یا بهتر بگویم هدف رادیوی افغانستان که مهمترین مرکز موسیقی ماست اینست که این موجهای غربی فر هنگ اصیل ما را به خطر نیندازد و آن را از بین نبرد بلکه در آن حل شود و رنگ ملی و محلی و سنتی ما و فرهنگ ما را بگیرد. ما جاز را پذیرفته ایم ولی نمی خواهیم موسیقی جاز مان آواره و بی ریشه باشد و قربانی هوا های شود که مردم از غرب میاید.



شهر کز بیای در المان

در جاده معروف لیو پولد در شهر مونیخ، بر روی دیواری از الومینیوم، نقشی از طلوع آفتاب نظر همگان را جلب می کند. درین نقطه شهر کی بنام «شوا بیلون» ساخته شده که ساکنان آن می توانند اوقات فراغت را بدلخواه بگذرانند. درین جا نه فقط سکونت دارند و کار می کنند، بلکه آنچه را برای

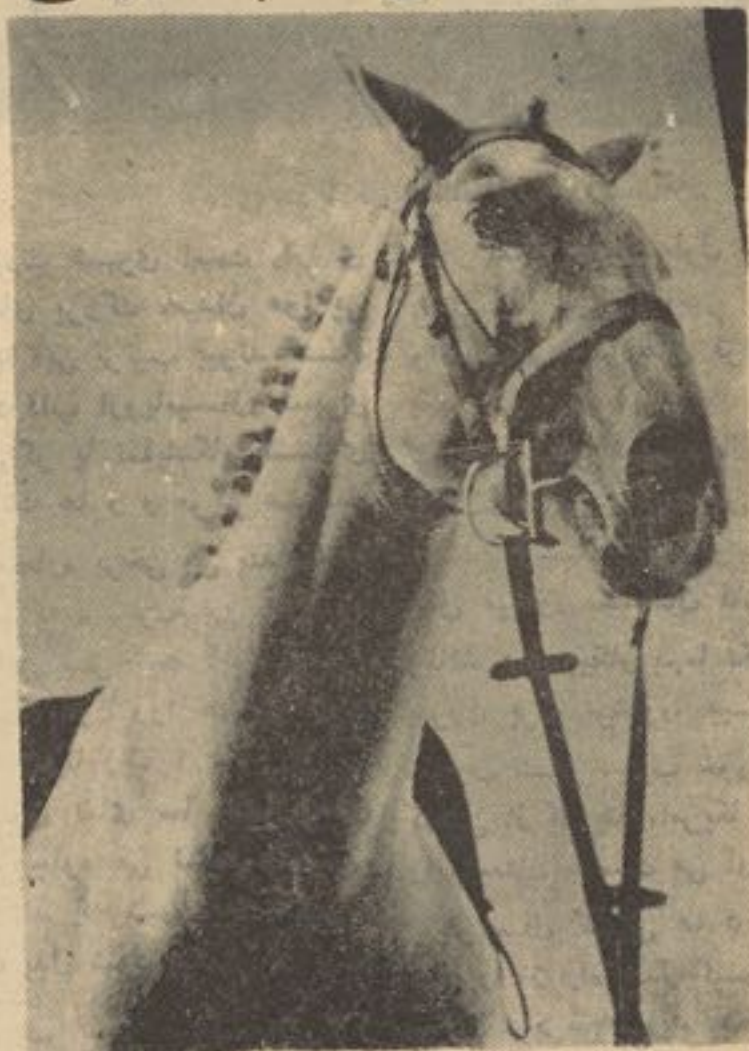
اوقات بیکاری طالب باشند، در دسترس دارند. پنج رستوران با غذاهای اختصاصی، سالونهای بازی، حمام بخار به سیستم رومی، میدان یخ بازی، جایگاهی برای لاغر شدن و بالاخره تماشاخانه های خیلی عصری و مقبول. این شهرک با ۳۷۰۰۰۰ متر مکعب تاسیسات در دنیا نظیر ندارد.

گیاهان قبل از حیوانات بوجود آمده اند

بعضی از دانشمندان امروزی اظهار نظر می کنند، که گیاهان قبل از هر موجود زنده دیگر بوجود آمده اند و آغاز حیات آنها به ۴۰۰۰ میلیون سال پیش می رسد گفته شده که در شروع گیاهان بر روی آب شناور بوده و بعد بر اثر شناوری یا حرکت امواج باخاک و سنگ تماس پیدا کرده و برای آنها تخم پاشیده و رشد کرده اند و بصورت جنگل های بعدی در آمده اند و در دوره های بعد انواع مختلف سبزی ها بوجود آمده است.



سازمان پرورش اسب ماریاخ



سازمان پرورش اسب ماریاخ در آلمان فدرال سال گذشته چهار صد مین سالگرد تاسیس خود را جشن گرفت و در حدود بیست هزار نفر برای شرکت درین مراسم به ماریاخ آمده بودند. این سازمان قدیمی ترین نیز شهرت بسزائی دارند.

سازمان پرورش اسب در المان که در قرن ۱۶ میلادی تاسیس شد و اکنون یک موسسه دولتی است. درین جا اسب های اصیل سواری، باربری و جفت گیری پرورش می یابند و در خارج از مرزهای آلمان نیز شهرت بسزائی دارند.

۳۵ میلیون خساره

در یک نمایشگاه موتر، «فل نئوپالده» ما نکن زیبا او و شیر رام شده بهترین وسیله برای جلب مردم به این نمایشگاه بود. تا آن روز سلطان جنگل به هیچکس آسیبی نرسانده بود، ولی آنروز نور زرننده عکاسان به مزاج شیرخوش نخورده خشمگین شد و به مانکن زیبا حمله ور گشت و ران خوش تراش او را در میان دندانهای تیز خود گرفت و فشرده فریاد و ناله مانکن زیبا با غرش شیر توام شد و تماشاچیان حیرت زده به این صحنه نگاه میکردند تا آنکه یکی دو تن از میان با مشکل توانستند پای زیبای مانکن را از دهان شیر

بیرون آورند، پای «فل» خیلی زخمی شده بود و مجبور شد مدت ۴۷ روز را در شفاخانه بستری شود، جراحان با وجود اینکه چارپای او را عمل کردند ولی باز هم نتوانستند آن آثار زخم را بکلی از بین ببرند بدین ترتیب آینده مانکن ۲۱ ساله که آرزو هائی در سر داشت ناگهان به هیچ و بوج مبدل شد.

(فل) تقاضای خسارات کرده، مدت پنج سال تلاش کرد تا خساره ناشی ازین حادثه از شرکت بیمه اخذ کند و موفق شد بعد از پنج سال تلاش معادل ۳۵ میلیون افغانی را به عنوان خساره بگیرد.

فرانکفورت ماین، شهری بر کرانه‌های دریای ماین

سر نوشت این شهر و ساکنان آن پیوند
نزدیکی با امواج خروشان این دریا
دارد

...

گذشته‌های دور این دریا فقط
نیروی ویرانگر داشت ولی امروز
با خود صلح و آشتی می‌آورد

...

روزهای آخر هفته، روی پل‌های
عظیم این دریا، نبض زندگی به

تندی میزند

.....



کناره ی دریا تفریحگاه زیبا را میسازد

دریای موج فرانکفورت ماین
هیچکس را اجازه نمی‌دهد که در
موردش دیده بی تفاوتی داشته باشد
بلکه به شکلی از اشکال روی زندگی
هر باشنده ی آن اثر وارد می‌نماید.
در این شهر ۲۶۵۰۰۰ و میلیه ی
نقلیه برای ۶۷۲۶۰۰ با شنده و
۲۱۰ نفری که هر روز پوسيله
موتور های خودشان برای کار وارد
شهر میشود، ثبت نموده است این
شهر از لحاظ ترافیک پدیده اول
قرار گرفته و سالها ست که عده‌ای
پیش گوئی می نمایند که این شهر
از ترافیک پرزودی منفجر خواهد شد
هم اکنون خطوط آهن که دهکده های
دور را به شهر پیوند می دهند در
دست سا ختمان است. بر این خط
ها میتوان خط آهن زیر زمینی و صد
ها جاده ی دیگر را اضافه نمود. در
این جا بخش های شکفت آور که بر
از خط وزیبایی است، نزد یک
ایستگاه های خط آهن، دیده میتوانیم
سطح جنایات همچنان بلند بوده و
بعد تاریکی پر از مخاطره است.
آیا این شهر پیام آور نگرانی است
یا دوستی؟
فرانکفورت با پوهنتون های
عصیانگر و آشفته در هم بر همی
آگاهی اجتماعی و سیاسی اش از
مدتها ست که صف نیروهای متخاصم
تا در برابر هم قرار داده است. و این
تضاد ها گاهی چنان اوج گرفته که
خطر انفجار های عظیم را پدیدآورد
داشته است. روی همین دلیل
بناروایی های این شهر باید روح
مقامی داشته باشند.

فرانکفورت شهری است دارای
شاهراه های بزرگ، میدان هوا یی
معروف و به این ترتیب پیوند گاه
بزرگ را در قلب اروپا میسازد شهری
است سوداگر با نمایشگاه های
تجارتی بانک ها و مرکز عمده
مبادله ی اسعاره برخی می پندارند که
این ها همه به سبب منفی بدل شده
اند. به این ترتیب آیا ماین
شهر است بدون روان هنری، سرد
نا دوستانه و نا زیبا؟
ولی اکنون نمای سا ختمان های
شهر زیبا جلوه می نماید ولی
نگذاشته اند که شهر به جنگلی از
کانکریت بدل شود بیشتر از نیم
ساحه آن سر سبز صرف نظر از
اینکه پارک یا کشتزار این شهر
داری مهمترین باغ وحش و بزرگترین
ساحه ی جنگی در المان است.
همچنان مانند دیگر شهر های
بزرگ دارای دریای بزرگ،
ساحه های بندری
فرانکفورت شهر بندری است.

تن مواد پیاره شد .
از مدیترانه تا فرانکفورت

این حقیقت که فرانکفورت زمانی پنجمین شهر بندری آلمان بود اکنون دگرگون ۱۸۸۰ شورای شهر این بندر مشعل باران کردند تا بتواند قدرت پذیرائی از کشتی هائیکه در این لنکر می انداختند داشته باشد . در کانال به وسعت ۱۶۴ و ۸۸۸ فت عمق میتواند کشتی های به وزن ۲۰۰۰ تن رفت و آمد کند . هفت سال بعد کارکانال دانیوب ماین که ۲۲۵ میل درازا دارد ، پایان خواهد یافت این امر بر مقدار حمل بیشتر کالا تا کانال می افزاید ، همچنان در نظر است تا کانال راین ، روهرن نیز بزرگتر شود ، و با پایان این کار پیوند مستقیم بنادر فرانکفورت با مدیترانه صورت میگیرد .

گر چه در کار حمل کالا از وسایل هوایی ، خط آهن و سربک ها نیز کار گرفته میشود ولی به پای خط های آبی نمی رسد . فابریکه های بزرگ آرزو دارند تادر کنار دریا پرپا شوند هم چنان بانک های ماین با ارتباط به دیگر تشبتهای اقتصاد در همین ساحه گشایش یافته است . این ها برای شهر چیز خوب نیست ولی به صورت غیر مستقیم برای خزانه ی شهر برای فابریکه های بزرگ کیمیاوی هوشست که هر دو کنار دریا قرار دارد و برای مالیه دهندگان مفید است بدون دریا فرانکفورت دارای صنایع کمتر و در نتیجه فقر

زده خواهد بود . بدون دریای بزرگ فرانکفورت نخواهد بود زیرا پساونند فورت یا فورد به معنی گذار یا گذار دریا ست . پس بدون دریا گذار ی هم نخواهد بود .

ولی آب رود بدون کنترولی از بین سر زمین دلدل زار جریان می یافت و همیشه بی تابانه در جستجوی مسیر نوی بود . و روزی کسی گذاری را یافت .

اسناد نشان میدهد که اولیین باشندگان انسانی در کرانه شمال دریا که توسط آب محاصره شده بود در سال های ۷۹۴ ق . م زندگی می کردند . بعد امپراتور شارلمان شورای را در این محل بر گزید . سال ۱۱۵۲ بود که یک امپراتور بنام فردر یک بار بار روسا از این جا بر گزیده شد .

تاریخ بوجود آمدن فرانکفورت را میتوان از روی بنا های آن که در ساحل شمال دریا قرار دارد ، خواند .

کلیسای سلوف که در درون قلعه ی امپراتور قرار داشت اکنون به موزیم تاریخی تبدیل شده است . بنای تاریخی دیگری است بنام کلیسای سنت پاول که بشمول کوشش سال های ۱۸۴۸ - ۱۸۴۹ برای وحدت آلمان زیر سیستم دمو کراسی پارلمانی ، می باشد .

شونپا ورفیلدسوف معروف از ۱۸۴۲ تا مرگش ۱۸۶۰ در یکی از خیابان این شهر بنام (آینده نیک) زندگی نمود . «پل کهنه» که یکی

از معروفترین پل های قدیم در امپراتوری روم مقدس بود ، بارها ویران و دو باره سازی شده است . این پل آخرین بار در پایان جنگ عمومی دوم ویران شد .

بعد از قرن ۱۴ به اینطرف شهر مذکور مرکز تجاری بوده است در بخش کهنه شهر هر پلاست آن گویا تاریخ و فرهنگ شهر است .

بخش جنوبی شهر پس از موزیمهای متعدد است درین موزیم ها مجموعه ای از ۳۰۰۰ نقاشی و رسامی دیده میشود . که در میان آن نقاشی (باغ عدن) که توسط نقاش ناشناس در سال ۱۴۱۰ کشیده شده است . قرار دارد .

نیس در کنار ماین

آیا می دانستید که نیس در کنار ماین قرار دارد ؟

نیس نام رسمی ای است که به بخش شمالی کناره دریا ماین بین (دریای صلح) و «پل آئین» داده شده است . در اینجا انواع درخت ها و نبات ها که از کشور های مختلف گرد آورده شده است ، کشت گردیده است .

در شمال جنوب دراز ای دریا ۱۶ میل است . مواد کنیف عضوی و غیر عضوی صنایع این دریای زیبا را آلوده نموده ، ماهی ها را از خود رانده و حتی آب بازی در آن قمار است . خوش بختانه که این حقیقت

تلخ از بیرون بنظر نمی آید و گفته های گوته شاعر معروف در مورد این دریا که گفته بود :

(دریای خروشان و زیبا که امواج آن چشمانم را بطرفش کشاند .)
هنوز صدق می نماید . بخاطر درازی دریا بعضی مواقع آدم شهر را فراموش می کند . و هنگام کشتی رانی از آسیما نخرانش های سر دو چندش آور خبری نیست .

بار دیگر گوته ، فاوست بر کناره های دریا گام می زند :

(... این دریا ، در درازا آن ، با خود زودرق ها و گر جی های که تا عرشه بار شده اند ، همراه می برد و از نگاه ها دور می راند)

ولی امروز پرلیس دریایی بر آن اضافه شده است گر چه عمق دریا از لحاظ زنده جان مرده است ولی سطح و کران های آن هنوز زنده اند . سالانه تا ۳۰۰۰ انواع کشتی بروی آن حرکت می نماید . در کرانه ها

دریا محل تر میم کشتی رستوران ها و جای خانه های متعدد دیده میشود شهر و دریای آن چند مرتبه دریا با توفان های خود عصیانگری ها و توفندگی هایش شهر را به مبارزه کشانده است . ولی امروز این دریای سرکش رام شده است . امروز بارامی در بین کرانه هایش سیر می نماید . شهر این دریا را مانند مشوقه اش باغوش کشیده است .

زیرا دریا برایش مروارید و گنج چون : بهترین شواهد تاریخی بزرگترین مجموعه ای هنر ، یکی از پر پارک ترین شهر ها ، گنجا یش برای زندگی مردم ، زندگی و جشن روی دریا مکنار دریا و با دریا ، تقدیم نموده است . رسته های خانه هادر برابر هم در دو کنار دریا صف آرایسی کرده و با هم در مرکز شهر توسط پل (آهنی پیاره روان) پیوند یافته اند .

تاریخ ، هنر ، اداره ، زندگی و خانه سازی با هم وحدت دارند و همین جاست که دریا و شهر هم دیگر را باغوش می کشند



دریا در قلب شهر جریان می یابد



پیشگامان و پیشگامی در افغانستان
پیشگامان و پیشگامی در افغانستان

تبیه و ترتیب از: رؤوف راصع
عکاسی از: امید
زیر نظر روستا با ختری
 با اشتراک:
 عبدا لتواب آصفی والی هرات و میرمن
 آصفی، ابناللو عبدالعلی شایق شاعرو
 نویسنده و عبدا سلام شایق عضو مد یریت
 عمومی ر هرات
 فامیل بوسف زاده با اشتراک میر من
 عالیہ صفدری، فامیل نجو می با اشتراک
 رزاق نجو می و پروین نجو می طسا هره
 محسنی، غفت رحمتیان قمر المملوک
 طلعبه از لیسہ هاو مکا تب نسوا ن هرات
 به سر پرستی سید عبدالله بوسفی معاون
 تدریسی معارف هرات، فامیل علنو می
 محبوبه علنو می، شهلا علنو می، شبناز علنو می
 فامیل قادری (نجبہ قادری فامیلیا ف -
 معروف کشور)
 صدیقہ ناہید دکتورس دندانو ملیحہ حیدری
 عضو مسلکی روز نامه اتفاق اسلام و حبیب الله
 طبیبی یکی از جوانان هرات
 و نماینده کان رادیو:
 محمد طاهر امین طاهر هویدا - عزیزالله
 هدف واکبر روشن
 نقارت کنتدگان
 بیانا علی محمد کریم مجاهد آ -
 اطلاعات و کلتور هرات بیانا علی بیاروال
 هرات
 بیانا علی نیکسیر مد یر مجله ادبی هرات
 و جمعی از همکاران مسلکی روزنامه اتفاق
 اسلام

میز مدور ژوندون در خدمت

وسختی با خانواده ها:
 سلسله بحث های میز مدور ژوندون در خدمت خانواده ها که از چندی قبل زیر نظری گروه مشورتی ژوندون در این مجله شروع گردید و ادامه یافت ما را در برابر پرایم ها و مشکلات تازه خانوادگی از روزن تازه دیدیم گاهی نوقرار داد و آن اینکه حسی قشور و شفق و خوب اندیش جامعه مانه تنها نتوانسته است به بخشی از مشکلات خود در ساحه خانواده خاتمه بخشد بلکه به عمل خاصی که روی هر کدام صحبت شد در تنگنای شرایط خاصی قرار گرفته و فشرده شده که در صورت دوام بار مصداق است اجتماع و سنگین میسازد و شخصیت عاطفی جوانان را با تحریف میکشاند.
 آنچه در این بحث ها و محفلت یابی ها گفته شد و طرق و شیوه های چاره جویی و پیشگیری که یادداشت گردید در حقیقت همه و همه محول میگردد به داشتن مقوله های تازه در زمینه فصولین خانواده، ازدواج، تساوی حقوق میان زن و مرد که ما آنرا بحرا جعی میفرستیم تا باز هم از نظر حقوقی و با در نظر داشت شرایط خاص فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی مردم ما مورد مطالعه و تحقیق قرار گیرد و لزوما از آن در طرح ضابطه ها و مقرره های تازه خانوادگی و ازدواج استفاده بعمل آید.
 واکتورن با توجه باین مطلب که مشکلات خانواده ها نظر با ایجاد و شرایط کاملاً تفاوت در مرکز ولایات و نظر باینکه روابط فرهنگی به پیمانهای متفاوت و توازن در کشور ما پدید یافته و توسعه داده شده است برای اینکه نتوانسته باشیم از طرز تلقی و نحوه برداشت های روشنفکران و لا یات در زمینه های مورد بحث مدعی گیریم ساحه صحبت مدور این میز هراتیو لا یات کشاندیم و اولین دورسخن را در شهر باستان و بساطت هرات آغاز نمودیم.
 ما باستان این دور صحبت را به بررسی و ارز یابی توقعات مردم و لا یات پیرامون نحوه نشرات مجله ژوندون و پروگرامهای خانوادگی و آموزشی رادیو افغان نستان اختصاص دادیم تا با توجه به عینی به خواسته ها، انتقادات و پیشنهادهای مردم شهر های بزرگ کشور و انعکاس آن در مطبوعات و رادیو نتوانسته باشیم تا جای توان در رفع نواقص کار خود کوشان باشیم آنچه که عرضه میداریم همان باشد که اکثر یست خواننده و شنونده ما را مسمی خواهد.
 توقع ژوندون از هوشنگران و - خانواده های آگاه و با رسالت کشور این است که باز هم این مجله را از خود و در خدمت خود بدانند و با نقد های بیطرفانه خود شیوه و نحوه کار ما را مورد انتقاد قرار دهند و از خواست های خود را با ما سخن گویند.
 گروه مشورتی ژوندون نیز مشغول به خدمت تمام خانواده های است که مددی برای کتن و مشکلی برای چساره خواستند داشته باشد با تشکر از فرد فرد شما خواننده عزیز که با نامه ها و تلیفونهای خود ما را مورد نوازش و محبت قرار داده و سندهند.

روستا با ختری:
 آبا تشکر و سپاس فراوان از فرد فرد شما خانواده های عزیز هراتی که دعوت مجله ژوندون را برای اشتراک در دورسخن اختصاصی میز مدور جاپدیدر فتنه بحث امروز پیرامون بررسی و ارزیابی نظرات انتقادات و پیشنهادهای شما در پیرامون نحوه و شیوه نشراتی مجله ژوندون و پروگرام های آموزشی خانوادگی و تفریحی رادیو افغانستان آغاز می کنیم هدف این است که ما بتوانیم با بر داشتی عینی از نقد گونه های شما فرموده محتوی مجله و پروگرامهای نام گرفته شده را طوری عیار سنالیم که بیشتر مورد توجه خانواده های ولایات قرار گیرد و ازجانبی نیز زمینه ها طوری سازندگی گردد که خواننده مجله خانوادگی ژوندون و بخواند.

اداره:
 پروگرامهای خانوادگی رادیو در سطح فنا عت بخش تری از دیدگاه بیشتر خوانندگان و - شنوندگان ولایات تبیه شده و عرضه گردد شما میدانید که مجله ژوندون از آغاز سال روان بادا یر نمودن سلسله بحث های میز مدور خود در خدمت خانوادگی های کشور تلاش و کوشش پیکر خود را در جهت شناخت و تشخیص مشکلاتی که اغلب فامیلیا یان مواجهند آغاز نمود تا با بررسی و ارزیابی عینی تری طرق و شیوه های حل این مشکلات در چار چوبه شرایط خاص اجتماعی ما حل گردد و انگیزه هایی که موجب میگردد فضای سالم خانواده مکدرو مسوم گردد از میان براشته شود که در همین رده کار های انجام گرفت و طرح مشکلات اساسی از دیدگاه های متفاوت مورد

قضاوت قرار داده شده برای رفع آن نیز راههای پیشنهاد گردید و اکنون هدف ژوندون از گسترش و بسط این سلسله بحث ها و کتباتیدن آن در حلقه های منور و پیشتاز ولایات باز هم در همین حد خلاصه میگردد که بکار دیگر شرایط خانواده ها با وسعت بیشتر و دیدی عینی تر مورد بررسی قرار گیرد و طرق و شیوه های علاج از زبان آگاهان محلی - پیشنهاد گردد تا این مجله بشکل افغانستان شمول انعکاس دهنده خواست های خوانندگان خود بوده بتواند و تا جای امکان در اطفاس این خواست ها کامیابی عملی بر داشته شود.
 ما نظریه که اشاره نمودیم در نخستین دور این صحبت از آن جهت نظر شما را - پیرامون نحوه نشرات خانوادگی ژوندون

ورادیدو خواهانیم که بتوانیم بر داستی عینی تر و واقعی تر از شیوه کار خود چه در فورم و چه در محتوی داشته باشیم.
 لازم میدانم از شما غلی اصلی و الی هرات و خانم شان که حتی به سمت خوانندگان این مجله حاضر شده اند در دور صحبت ما اشتراک نموده و نظرات شان را با ما در میان بگذارند بسیار سپاسگزارم.
ملیحہ حیدری عضو اطلاعات و کلتور:
 من بحبت یکی از شهریان هرات تا از اقدام مجله وزین ژوندون برای توسعه خدمات فرهنگی و مطبوعاتی این مجله در ولایات کشور متشکرم.
 مجله ژوندون در حقیقت تنها مجله ذوقی کشور است که میتواند جوابگوی خواست ژوندون

های خود خوب متوجه این کیفیت بوده است و میباید.

اما انتقاد من متوجه عکاسی مجله است. فوٹو هادراین مجله غالباً گویا نیستند. خوب انتخاب نمیشوند و از نظر فنی و رنگ آمیزی نیز معایبی دارند که ذوق خواننده را اطفاء نمیکند. در حالیکه مجله ذوقی مانند ژوندون باید کدر عکاسی مجیز تری داشته باشد چه عکس خوب خواننده را به خواندن مطلب تشویق میکند.

همچنین نظر من است که در بخش خانوادگی مجله بایست در پهلوی مطالبی که نشر میگردد سلسله مضامین اختصاصی در مورد پخت و پز، تهیه لباس دیکورخانه و منزل، شیوه های خوب تربیت کودکان و مسایل دیگری از این قبیل نشر گردد. خواهید گفت ژوندون فعلی چنین مطالبی را نشر میکند. این درست و لی این مطالب باید با دقت و دانت وضع اقتصاد دی عمومی خانواده ها تنظیم گردد و نه در سطحی بالاتر از آن که قابل استفاده نباشد.

محبوبه علومی:

به تائید نظر میرمن اصلی میگویم ژوندون میتواند در صفحات اختصاصی خانواده ها و میرمن ها راهنمای پرش لباس را ضمیمه نماید این کار میرمن ها را از پرداخت پول پرش و دوخت لباس خلاصی میبخشد و این امکان را میسر میسازد که با پول کم لباس تهیه شود استفاده از کتلاک های خارجی و تازه نیز کاری است که می تواند برای ژوندون در همین بخش جا بسازد و مفید.

انتقاد دوم این است که توزیع ژوندون بوقت آن صورت نمیگیرد و در ولا یسات



دست خانوادگی هر ات

دیرینست مشترک خواننده آن می رسد.

سلام شایق:

باتوجه باینکه ژوندون در حقیقت تنها مجله هنگی کشور است گروه های متفاوت اجتماع باسویه های متفاوت خواننده آن میباشد از همین نظر این مجله با بیست و دو قلمو می را در نظر داشته باشد و لی تقریباً تمام این گروهها به مطالب لید و قس صرف بیشتر علاقه من گیرند و ژوندون نیز باید این گونه مطالب و مقالات را بیشتر موقع نشر دهد.

نبی غلی آصفی و لی هر ات:

من ببحث یک خواننده همیشه مجله ژوندون این نظر را تایید میکنم که این مجله با توجه به همین مطلب که اختصاصی صریح گروه خاص ندارد با بیست صفحات اختصاصی و مقالات اختصاصی برای گروه های متفاوت اجتماع داشته باشد و مخصوصاً سلسله ریسرچها و تحقیقاتی برای دریافت ذوق و نظر خواننده مجله در هر بخش تهیه گردد و از آن استفاده شود.

در این مجلس انتقادی شد که قیمت مجله گران است و نبی غلی روستادلیلی آوردند که در شرایط فعلی هم این مجله ارزا تر از قیمت تمام شد بدست خواننده میرسد. این درست ولی راههای وجود دارد که عاید نسبی مجله از طریق جلب اعلانات تجارته و بالا بردن سطح تیراژ بلند برده شود و برای تأمین این منظور تبلیغات گسترده لازم است و توزیع بوقت و مرا قبت دایمی از آن. خوبترین راه تبلیغ به نفع مجله ژوندون و جلب خواننده بیشتر اعلان از طریق رادیو است و قلم های مستند افقا تلفظ در بخش توزیع ولایات من به حیث و لی هر ات حاضر م حتی امکانات توزیع مجله ژوندون را در ولایات سوا لیبای مربوط این ولا یات فراهم آورم فقط لازم است که در قدم اول ژوندون خود در نحوه کارش بر رسی و لفظا ورق بزیاید

است شاید نظر شما در این مورد به حقیقت نزدیکتر باشد.

شیانلی رچایی:

من نظر باینکه ژوندون را تایید می کنم. ژوندون در بخش داستانیهای خود همیشه گو شیده است آنچه نشر میگردد از نظر فرم قصه نویسی و از نظر محتوی و مطلب در سطح و سویه عالی قرار گیرد از جانب عشق چاشنی داستان است و بدون آن قصه داستان لطف و لذتی برای خواننده نخواهد داشت.

باجازه شما در مورد مطالب صفحات اختصاصی ژوندون هم نظرم این است که صفحات جوانان زن و خانواده بیشتر موقع داده شود و مطالب آن نیز از منابع داخلی تهیه شود داشتن یک صفحه برای مکاتیب وارده که شامل نظرات و انتقادات محلی مردم و خواننده گان باشد در نزد یک ساختن مردم با ارگانهای نشراتی سهیم بسزایی دارد.

میرمن اصلی:

من ببحث یک خواننده دایمی ژوندون میگویم اگر داستانها در محتوی خود خوب مطرح شود خوب پرورانه شود و گراکتر های داستانی از نظر خواننده بیگانه نباشد و اعمالشان در جریان حوادث داستان کاملاً درونگر ایانه و منفرد نباشد عیبی ندارد که عشقی باشد یا مثلاً جنایی و...

همین است که داستان آینه باشد که در آن لحظاتی از زندگی به شکل عینی و واقعی آن نشان داده شود زبان گراکتر هلازبان تیب های واقعی باشد که گراکتر داستان از آن زمانه میگیرد. در این صورت محتوی داستانها شامل هر نوع تأثیر عاطفی که باشد خواننده خود را از آدم های داستان بیگانه احساس نمیکند به سر نوشت شان علاقه میگیرد و با لذت آنرا دنبال میکند و جنبه آموزشی قصه نیز قوی میباشد که ژوندون در بخش قصه

مسوولین معارف این ولا از مجله ژوندون که با طرحهای ابتکاری و پیشگامی مطبوعاتی خویش هر روز سازه خدمات فرهنگی اش را گسترده تر میسازد تشکر نمایم. ژوندون کنونی در حقیقت تنها مجله ذوقی کشور است که بایست در سطح فکری و اندیشوی تمام اقشار محیط نشر گردد اما بانوجه باینکه اکثریت خوانندگان آنرا محصلان و متعلمان پوهنتون و مکاتب تشکیل میدهند به عقیده من در پهلوی مسایل ذوقی این مجله هیچگاه نباید مسایل آموزشی و تربیتی مخصوصاً برای قشر کم تجربه و جوانان از یاد برود.

تا آنجا که من متوجه شدیم با وصف توجه عمیقی که به همین منظور در صفحات گونه گون ژوندون میندول میگردد باز هم در بخش داستانیهای کوتاه مجله شما نگاه مطالبی نشر میگردد که محتوی آنرا عشق های آتشین و امیال سرگوب شده جنسی تشکیل میدهند و این در نهایت خود میتواند جوانان کم تجربه و احساساتی را از نظر فکری و اندیشوی بانحرف کشاند. ژوندون اگر در همین بخش نشرات خود تجدید نظر نماید شکی ندارد که به حیث یک مجله آموزشی خانوادگی در تمام خانواده های کشور راه نتواند یافت.

رووف راصح:

من فکر می کنم مخصوصاً در بخش داستانیها مجله ژوندون سویه ای قابل گردید و جز از نویسنده گان و قصه نویسان بنام کشور جدید مجله داستان و قصه نشر نمیگردد. بهتر است به عنوان مثال یادآور گردید که کدام داستانها و از کدام نویسنده در این مجله چنین مطالبی نشر گردیده است؟

شیانلی بوسفی:

بصورت مشخص یاد م نیست و از مدتی هم هست که مجله ژوندون بدستم ترسیده

های گروه های متفاوت خواننده گان خود باشد این مجله واقعا از آغاز سال روان با ابتکارات و نوآوری های که در فرم و محتوی خود داشته است نقش پیشگامی خود را در مطبوعات کشور ایفا نموده و خواننده اش را راضی نگه داشته است اما برای اینکه فروش ژوندون در سطحی قرار گیرد که در تمام خانواده ها جا نشین تمام مجلات خارجی گردد باید در بخش های آن تجدید نظر صورت گیرد بخش جوانان ژوندون خوب تهیه میگردد اما نمیتواند جوابگوی نیازمندی های جوانان در بخش مطبوعاتی باشد و باید صفحات بیشتری بپررسی کلی مسایل مربوط به جوانان در مرکز و ولایات کشور اختصاص داده شود. صفحات زنان و دختران باید با دقت در شرایط عینی زندگی اجتماعی و بانوجه تفاوت های آن در نحوه برداشت های زنان مرکز و ولا یسات و شبیه های کوچک وجود دارد مقالات و محتوی آنرا عیار سازد.

مساله مهم این است که متاسفانه با وصف علاقه ای که مردم هر ات به ژوندون دارند این مجله مرتباً و تازه به خواننده نمی رسد و گاه اتفاق می افتد که شماره های ژوندون سه ماه بعد از نشر آن در هر ات توزیع میگردد که من فکر میکنم این نقص کلاد کار توزیع مجله و در همه ولایات دیده میشود و از نظر من خوبترین راه علاج این مشکل نیز این است که مجله در هر ولایت یک نفر نماینده فعال داشته باشد که هم عهده دار توزیع بوقت آن باشد و هم راهپوش های اختصاصی محل را تهیه و برای نشر بمرکز ارسال نماید در این صورت مطمئناً میباید در مدت کم تیراژ فروش مجله حتی تا چند برابر افزایش یابد.

معارف هرات:

اجازه دهید قبل از اینکه نظرم را در بحث مورد نظر ابراز دارم ببحث یکی از شماره ۲۹

پاسخ‌های کوتاه

محترم میرمن الف نون از شهر هرات :

درست است ژوندون از مردم و برای خدمت به مردم است به همین دلیل هم رضایت مردم از شیوه کار مابالترین ارجی است که بجا و همکاران ژوندون گذاشته میشود.

محترم بیاتلی سلیمان از شهر نوسه هرات :

عده ای از بر گزیده ترین متخصصان روان شناسی و حقوقدانان بر جسته با جمعی از سرشناس ترین چهره های مطبوعاتی و اجتماعی گروه مشورتی ما را میسازند، هدف این گروه این است که مشکلات خانواده ها خوب بررسی گردد و برای کسانی که طالب مشوره در موضوعی خاص میباشد هم مشوره علمی داده شود و هم در صورت

لزوم عملاً برایشان کمک گردد، شما هم میتوانید خلص مشکل خانوادگی تان را برای ما بفرستید، تشکر.

محترمه میرمن پروانه و بیاتلو عزیز احمد محمد نادر و محمد حسین از شهر کهنه هرات :

از توجه شما متشکریم، بخش های (فصه نغمه ها) (درا راعنا بی کنید) و یاد داشت های یکدختر فریب خورده به منظور رهنمایی بیشتر بخواننده ها و هوشدار به جوانان بازم در مجله ادامه خواهد یافت این سلسله مطالب فقط برای چند شماره معطل است.

خواهر مانتشه از لیسه ۰۰۰ هرات :

این نوع احساسات زود گذر است و برای شما فکر کردن به چنین مسائلی قبل از وقت ازجانبی برای شما معقول و پسندیده نیست که دور از چشم پدر و مادر تان و بایبوی صرف ازیک احساس خام آینده تان را بخطر اندازید، بگوئید سرگرمیهای سالم داشته باشید و اگر ۰۰۰ مزاج شما میگردد بدو ن ترس او را به غافل خود معر فی کنید پدر و مادر شما خوبترین دوستان شما هستند و خواهند بود.

خواهر مالیدا از ناحیه ۶ هرات :

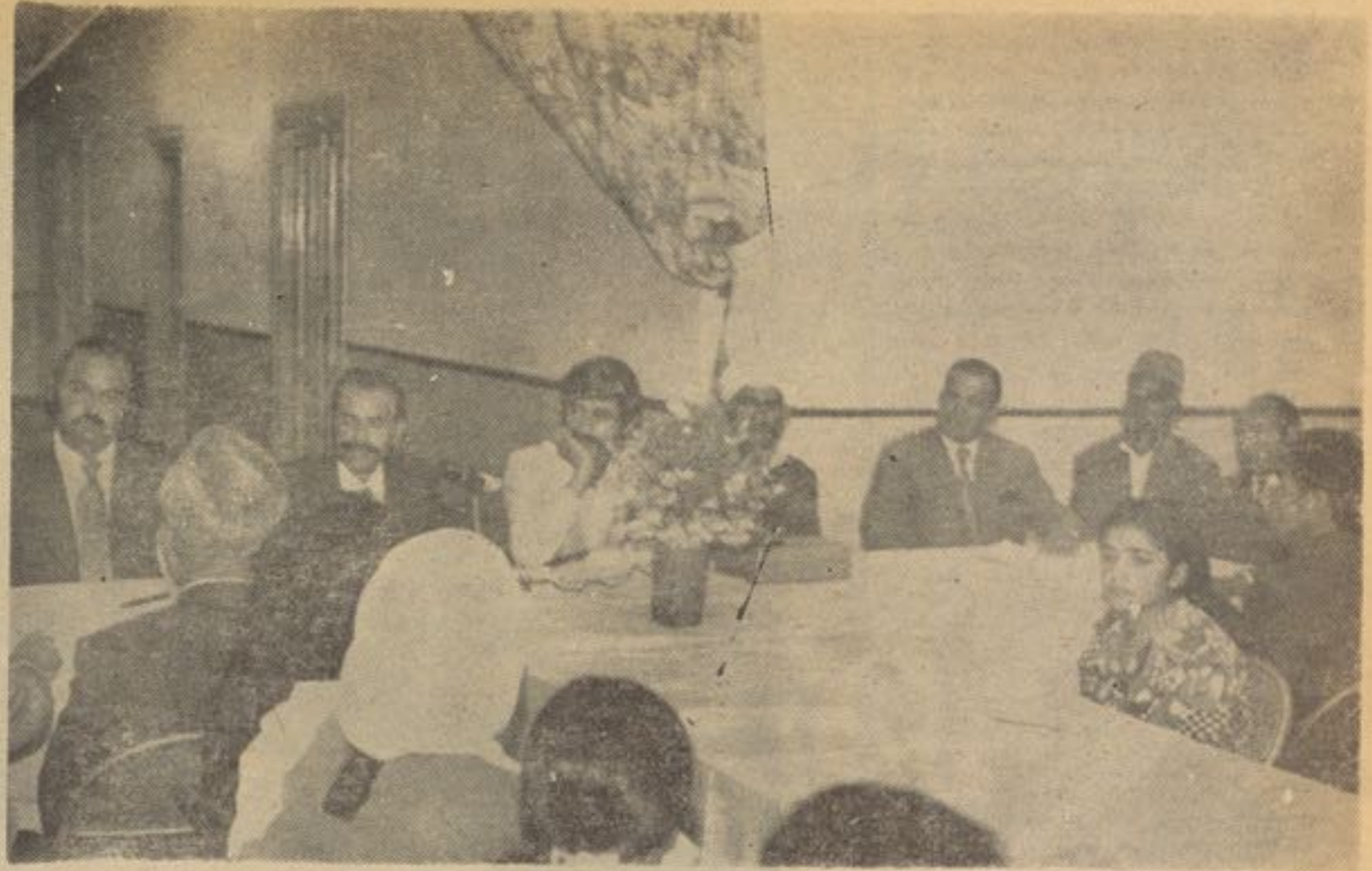
تخیر ماستون از دواج نداریم و طرفدار ازدواجهای مجله ای هم نمی باشیم، شاید

بیاتلو حبیب الله، محمد نبی، سلطان احمد سید محمود، محمد رفیع، محمد قاسم و شفیق الله :

ما هم از شما متشکریم و میگوئیم راپور های جنایی و ورزشی را بیشتر موقع نشر دریم شما اگر مطلب جالبی در همین راه بدست تان رسید بماند بفرستید تشکر و بامیدم فقطیت شما.

محترمه طاهره :

آن دوست شما ممکن است زیر تاثیر احساسات خود اشتباهاتی مرتکب شود که نه برای خودش سودمند باشد و نه هم برای فرزندش، شما میتوانید با مشوره های عاقلانه خود راه زندگی اش را مشخص تر سازید، بازم اگر نیازی بکمک گروه مشورتی ما بود بنویسید تا کمک لازم بوی صورت گیرد، تشکر.



میز ملور ژوندون در هرات

ژوندون در حال حاضر هم نشریه بی رقیب کشور است و پیشتر از و پیشگام در طرح مطالب اختصاصی و ابتکاری.

چرا همیشه عکس های هنر پیشه گان خازجی روی جلد مجله چاپ میگردد، بگذارید استعداد های محلی خود ما تشویق گردند.

ژوندون در فرم و محتوی خود با بدبا ید نبض با زار و خواست اکثریت خواننده خود را در دست داشته باشد.

دایر شدن میز های ملور ژوندون در ولایات معنی ملی بو دن این مجله را دارد به مفهوم واقعی و عینی آن.

صفحات نقد ادب و هنر با ید دوباره احیاء گردد و صفحات زنان و دختران و جوانان مطالب خود را بادر نظر داشت اقتصاد عمومی خانواده ها عیار سازند.

میرمن اصلی :

این درست و لی ضرور نیست که حتما عکسهای هنر پیشه گان باشد هر عکس خوب از منابع داخلی میتواند چاپ باشد، شما هم توانید فوتو های شما گردان ممتاز، شخصیت های برجسته و حتی مناظر زیبا و آثار نقاشی بر جسته را در روی جلد مجله کلیشه نمایند، این اقدام هم استعداد ها را تشویق میکند و هم باتوجهی که ایجاد میگردد مجله را از یکنواختی بیرون میکشد.

بیاتلی اصلی والی هرات :

در مورد انتخاب فوتو برای روی جلد شما باید پیش بازار و مشتری را بدست داشته باشید اما مجله ای بسویه و موفق ژوندون و قتی میتواند مورد توجه بیشتر قرارگیرد که حوادث زنده و مهم حیات اجتماعی را تمثیل نماید، حتی اگر فوتو های روی جلد طوری تنظیم گردد که هم ذوقی باشد و هم مثل یک حادثه مهم اجتماعی بیشتر جالب است تا چاپ فوتو های هنر پیشه گان که آنهم به علل قتی نتواند زیبایی ها را خوب بپروراند و بسامایش گذارد.



گوشه آزمیز ملور ژوندون



گوشه از میز مدور ژوندون در هرات



گروهی از اشتراك کنندگان میزمدور ولایت هرات



علاقه‌مندان ژوندون در میزمدور اشتراك نموده اند

انتقاد از مجله شما معنی علاقه‌مندی بیشتر خواننده را دارد

• • •

اگر توزیع مجله در ولایات درست و بموقع صورت گیرد اطمینان داشته باشید هزاران خانواده خواننده مجله شما میگردند.

• • •

ژوندون برای نشر داستانها و معرفی هنرمندان میگوید سوییهای را مراعات نماید.

• • •

جلب اعلان برای مجله و کوشش برای افزایش تیراژ مجله دو اقدام سودمند است که مجله را از نظر پولی متکی بخود میسازد.

• • •

رادیو افغانستان و افغان‌فلم باید ژوندون را تبلیغ نمایند تا این نشریه هفتگی خانوادگی در خانواده‌های بیشتری راه پیدا نماید.

من خواننده ژوندون هستم، اما چگونگی مجله برایم نمیرسد.

بناغلی رزاق نجو می:

نقد ادبی در کشور ما کار تازه است در حالی که اگر نقد واقعی، بیطرفانه و آگاهانه باشد در پرورش استعداد های خوب و جلوگیری از رشد انحرافی آن نقش بزرگ دارد. - ژوندون چندی قبل صفحاتی داشت که در

آن آثار ارزنده ادبی و هنری مورد بررسی قرار میگردید و با دیدی عمیق از کارهای هنری نقد می شد. در حالیکه اکنون این صفحات جایگزین رابه مطالب دیگری داده است از نظر من اگر این صفحات باز دیگر احیاء گردد ژوندون هم توانسته است بکار دیگر نقش پیش آهنگی خودش را حفظ نماید. هم استعداد های جوان را زحمتنا باشد و هم مطالبی درخور توجه برای دسته ای از خوانندگان که خواهان کارهای عمیق و جدی تر میباشند تهیه نماید و راضی شان نگاهدارد.

عالیه صفدری و فامیل:

ژوندون در حال حاضر هم نشریه‌ای رفیع کشور است و مجله همه خانواده‌های کشور آنچه درین جا هم گفته می شود معنی انتقاد را ندارد. چه این مجله با محتوی

متنوع و جالب خود و مخصوصا با ادبیات نمودن سلسله میزهای مدور به همه خانواده های کشور ثابت ساخت که این مجله با دیدی عمیق کانون مشکلات خانواده ها و تلاشگر جشن را هبای است که با آن

بتواند فضای خانواده را سالم نگه داشت از همین نظر هم حتی انتقادی که در کار مجله صورت میگیرد معنی علاقه‌مندی را میدهد. شماره ۳۹

من و فامیل با شما فیه آنچه که قبلا در دور این میز گفته شد می خواهم دوباره یادآوری نمایم. اول اینکه ژوندون باید به همان دلیل که مجله خانوادگی است مطالب بیشتر خانوادگی داشته باشد و دیگر اینکه آنچه که در صفحات زنان و دختران، جوانان و بایچه‌های دیگر مجله در مورد بخت و بیز تهیه نیاس، دیکور و غیره تهیه میگردد با در نظر داشت اقتصاد خانواده های بیشتر باشد و تهیه ذوق عده ای کمی که شاید اصلا خواننده ژوندون نیز نباشند.

ظاهر محسنی:

با تشکر از مجله ژوندون باید بگویم میزهای مدور شما با محتوی جالب، ارزنده و ابتکاری خود یک کار واقعا عالی مطبوعاتی است که موفق این مجله را از نشریه‌های دیگر جدا میسازد با آنهم اگر دایر شدن این میزها در ولایات معنی ریسرچ عقاید خوانندگان مجله را در یک ولایت داشته باشد، باید بگویم چنین مطالعه‌ای کافی نیست و مجله میتواند از راه چاپ پرسشنامه ها در مجله و خانه پری آن به وسیله فامیلیها نظرات جامع تری در مورد فرم و محتوی مجله از دیدگاه خوانندگان بدست آورد.

روستا باختری:

با تشکر از همه شما باید بگویم نظرات واقعا جالب و آمو زنده ای داشتید که میتوانست رهنمای ما باشد در کارهای آینده ما انتقاد تری را که در این دور صحبت مطرح گردید میتوان در چند مورد خلاصه ساخت که بارز ترین آن - مربوط میگردید به مدیر رسیدن مجله در ولایات شکایت از چاپ متواتر فو تو های هنر پیشه گان خارجی در روی جلد و مزخرف نبودن کاغذ مجله، الماططیاعتی و در اخیر بیسز

انتقادات شما در این زمینه که بخش های جوانان، زنان و دختران و کارهای هنری و ادبی بیشتر متکی باشد به منابع داخلی و با توجه و در نظر داشت شرایط خاص اجتماعی و اقتصادی خانواده های کشور که مطمئنا میگوئیم این نظرات یکی بعد دیگری بر آورده گردد در مورد

توزیع مجله باید بگویم بعد از این بکسک مقام ولایت و ادارات اطلاعات و کلتور این ولایت گوش میگرد که مجله همزمان با مرکز ویا یکی در روز بعد از آن بدست خواننده برسد، در مورد

انتخاب جنس بهتر کاغذ برای پستی و متنوعا برای مامدور نیست و لی مقامات کلتوری طرحهای دارند که بمرور مجلات از نظر عاید متکی بخود گردند و در آن صورت یقینا بمرور

این شکایت نیز رفع میگردد. صفحات ژوندون اختصاص برای اینکه بخوانست شما و دیگر خوانندگان ولایتی مثل واقعات محلی نیز باشند ما میگوئیم در هر ولایت یکی دو نفر خبرنگار ورزیده داشته باشیم و این ما مولرا بر آوریم.

بهر صورت ضمن سیاسی که از شما توجه شما و رهنمایی شما داریم اطمینان میدهم تمام خواست های شما در صحبت هیات تحریر مجله مطرح خواهد گردید و بر ای عملی کشتن آن طرقی سراغ خواهد شد با اجازه شما صحبت را از ژوندون بیرون گرامهای را دیو می کشانیم.

د خټگر لور

(ورځی تاسو نن هم ولاړشی،
 څلور ورځی وروسته بیا یو احوال
 واخلي گوندي چه یو سر خوبه یی
 معلوم شی) او هغوی په غوسه ناکه
 لهجه سره وویل -

(ولاړ خو به شو خوکه څلور
 ورځی وروسته زمونږ مزدوری راته
 پخپله کلی ته رانه وړی نو بیا به کیله
 نه کوی اود سپاهی به زور سره به یی
 درنه باسو. دکلاپیمایش خو موږ او
 تاسو ته معلوم دی په هماغه اندازه
 په راته زموره بهر څه مسر دوری
 راوړی)

دایی وویل اود څادرونو له ټک وهلو
 سره با خیدل، مړه بختونه او فکر چن
 غوندي روان شول اودلته نو خټگر ماما
 په نوکانو باندي ځمکه گروله، چرت
 یی واهه چه -

(اوه خدایه څه وکړم؟ یابه خپله
 گرانه او ښکلی پیغله لور دملک پانده
 زوی موسی ته په بن باندي ورکوم او
 یابه می نو مزدوری سوخی او چه
 مزدوری و سوخی نو بیا به ددغونورو
 دور تنو سره څه کو... دا څه کار
 او څه حال ؟)

خټگر خوبه کور کی خپله ماندینه
 خرما او کوچنی زوی په دغه اسرار
 باندي هډو هم نه بو هول او ټول
 غمونه یی یی خپل زړه ته تحویلول.
 له همدغی ورځی نه وروسته دری

ورځی پرله پسې دملک کره ورغی او
 هره ورځ به یی په زاریو او جگپوسره
 ور څخه دخپلی مزدوری غوښتنه
 کوله خودکاني غوندي زړه کښی دغو
 مشروعو غوښتنو هیڅ تاثیر هم نه کاوه
 اود اوسپنی او لرگی تر منځ مبارزه
 یوه ناپوهی وه. په وروستی ورځ
 ملک په هټکی سره خټگر ته وویل
 چه زړه می غواړی خان ته دی راخپل
 کړم اوله دی چه ته یو گاونډی او
 خوارکی خټگری نوراپوری تکیه به
 هم شی او مسر دوری به دی هم
 درکړم .

کلنه خرما دهغه پانده او پنځه دیرش
 کلن موسی ته ورکړم اوملک خوددی
 دپاره خپل زوی ته نوی واده کوی چه
 دپخوانی ښځی نه یی اولاد نه کیږی
 او خرما به دښی میرمن هم شی .

خټگر به چرت کښی وو چه ملک
 حمید بیاخپلو خبرو ته پسې داډول
 دوام ورکړ .

(ماما خټگره که دی زړه وی چه
 به نسس موږ شی او بی رو زی
 نه اوسی نو له سره به دوستی وکړی
 او خپل بخت به په لوی لاس په لفته
 نه وهی)

خټگر خوله ویری نه هم داسی نه



شوای ویلی چه گوندي د موسی
 خو سترگی پندی دی، بله ښځه هم
 او پنځه دیرش کلن انسان دی خو
 دومره یی وویل چه !

«باداره دیوه خان او ملک سره دا
 نه ښایی چه دخټگر او مزدور سره
 دوستی وکړی کلیوال او دسیمی
 او سیدو نکی به څه وایی . او بل دا
 چه باداره زما لور خوبه داسی کورکی
 لویه شو یده چه دکور ټول لوازم مو
 دیوی توری کتوی، دوو کاسو، زاړه
 چای جوش او څلورو پنځو پیالو
 څخه تجاوز نه کوی اولتر اوسه پوری
 خولاوړه هم ده . که خو ما ستا سو
 کورته راشی نو بیخی به لاره ور که
 کړی ، په هیڅ به نه یو هیږی او بیا
 به نو راته ښیرا کوی .»

ملک وویل ایره خټگره ډیری دی
 زده دی ، څه ولاړ شه دخانه سره
 دی سوچ ووهه او که دی خو ښه
 وشوه نو سهار ته وختی راشه چه
 لهخیره سره ددوستی دوعا هم وکړو
 او دمزدوری بیسی به دی هم درکړم
 او که دی زړه ونه شو نو بیا دی منځ
 راپه مخه نه کړی اوله مزدوری څخه
 دی هم پاک لاس پر یمیځه .»

خټگر با خیده ، دملک په وړاندي
 یی بیا هم داحترام رسم پر ځای
 کړ او دډیرو وارو په شانی بیا هم
 دخپل کور په لوری له ډیرو غمو نو
 او اندیښنو سره وخو خیده . کله چه
 دخپلی زړی جونگری په لوری ورښردی
 شو نو ویی لیدل چه دزړی کودلی
 توره او زړه دروازه یی دوه تنه
 سپا هیان ټکوی ، خټگر او چت پوه
 شو چه دده خټگر و ملگرو زرین او
 سمین ورباندي عرض کړی دی او
 سپا هیانو ورپسې دجلب پانه راوړی
 ده وارخطا شو چه څه وکړم ...

چیرته خان پټ کړم او خپل کور
 پریردم او که له سپاهیانو سره
 مخامخ شم .

خټگر خو ویر یده چه گو نندی
 سپاهیان به می وهی نو د خوشیښو
 دپاره خو په فکر کی ډوب او حیران
 ودریده ، بیایې خدای یاد کړ او ویی
 ویل چه .

«څه به راباندي وکړی ، که می
 ووژنی خو لابه ښه وی او له ډیرو
 غمو نو څخه به خلاص شم ، نو
 ور زوان شو او چه دخپلی جونگری
 دروازی ته نژدی ورسیده نو د
 سپاهیانو سره یی روغېرو کړ سپاهیانو

پیروزی یک دختر لنگ در مسابقه

راه پیمائی

در يك مسابقه راه پیمائی كه چندی پیش در المان انجام شد ، یکی از شرکت کنندگان توجه و تحسین تماشاچیان را برانگیخت و او دختری بود بنام «ساندرا» که با وجود نقص پاها عزم خلل ناپذیر و با استفاده از چوب زیر بغل در صف شرکت کنندگان مسابقه قرار گرفت و با آنها برای طی مسافت و رسیدن به مقصد به مبارزه پسر دخت . در حالیکه ساندرا را نیمه مسافت را نفر اول بود وی در اخیر مسابقه جایزه دوم بوی داده شد ، ساندرا از اینکه درین مسابقه با وجود داشتن نقص پا نفر دوم شده بود که اگر انسان با تمام وجودش گفت : من میخواستم ثابت کنم تصمیم بکازی بگیرد ، بطور یقین موفق خواهد شد .

سگ باهوش

«سوزی» نام يك سگ باهوش است که با انجام کارهای عجیب و غریب انسان را به حیرت می اندازد وقتی آقای «ویگر» صاحب این سگ اشیای را از قبیل قلم خود کار ، سگرت ویا لایتر بخواند ، برایش میاورد ، گاهگاهی خانه را مرتب میکند و اگر کلید خانه مفقود گردید ، سوزی بعد از تجسس زیاد پیدا میکند و علاوه بر وقت آقای ویگر شروع به نواختن آلتی موسیقی کند ، «سوزی» به سوی پیانو رفته و با نواختن پیانو صاحبش را همراهی میکند . جالب اینجاست که آقای (ویگر) که به «سوزی اش» خیلی علاقمند است و به وجود او افتخار میکند ، گفته است که هر کسی باهوش تر از سگش توانست سگی را تربیت کند ، آقای ویگر برای آنشخص مبلغی را در حدود سه میلیون افغانی بعنوان جایزه خواهد داد .

از نشنل جیا گرافی

ترجمه : محمد یونس پیشتاز .

(تئوری های جدیدی پیدایش پیشرفت سن)

يك ساحه جدیدی در تحقیق مطالعات پیشرفت سن بنام «سیستم مصنوعی» در بدن انسان کشف شده است . این سیستم انتی بادی ها را در مقابل بکتر یاها و دیگر جسامات خارجی که در بدن ظاهر میشود تهیه می نماید . همچنان سیستم مذکور وظیفه نظارت حجرات را نیز انجام داده و این سیستم حجرات غیر نورمال را شناخته و در پی از بین بردن آن می بر آید . وقتیکه

وظایف سیستم مصنوعی از حالت عاریت قسمیکه با پیشرفت سن نیز رونما میشود کمی کاسته شود انتی بادی های ترکیب شده به حجرات عادی بدن حمله آورده و آنها را منهدم میسازد ، یا از فعالیت های وظایف شای می کاهد ویا ممکن مراحل سن را تسریع بخشد . لکن حمایت های زیادی این تحقیق در بر آوردن نتیجه مثبت در بسیاری از ممالک جهان جریان داشته و فعالیت های ایشان واقعا قابل قدر است . چنانچه اخیرا در اضلاع متحده امریکا استقرار يك انستیتوت ملی پیشرفت سن به مشاهده میرسد . این انستیتوت به تأیید اهمیت این ساحه و تحقیق بیشتر آن خواهد پرداخت .

کشف یک ویتامین

ویتامین (او) که بوسیله بیوسیمبست های اتحاد شوروی ساخته شده ، نه فقط يك عنصر فوق مهم غذایی بلکه يك ماده احیا کننده بیولوژیکی فعالی برای التیام زخمهای معده و دیگر عوارض دستگاه هاضمه بشمار میرود .

این ویتامین در معالجه زخم معده و زخم اثناعشر و همچنین معالجه کاستریب معده نتایج خوبی میبخشد .

آزمایشات طولانی در چندین کلینیک نشان داد که استفاده از این دارو میزان تداوی بیماری های جهاز هاضمه را دو برابر افزایش میدهد .

عکس جالب



سطح حاصلات زراعتی در اتحاد شوروی

قرار تحقیقاتی که بعمل آمده ، معلوم گردیده که سطح تولیدات زراعتی در اتحاد شوروی بمقایسه سالهای قبل بیشتر گردیده است . در نیمه اول تولید عمومی و حاصل دهی هر هکتار زمین نشان میدهد که تغییرات مهمی در زمینه پدیده آمده . بین سالهای ۱۹۷۲ - ۱۹۷۳ حاصلات غله به بیش از ۱۷۰ میلیون تن بالغ گردیده است در حالیکه بین سالهای ۱۹۶۱ - ۱۹۶۵ بر داشت غله بطور اوسط ۱۳۰ میلیون تن بوده است .

ترجمه: ع. ح. ایلمدم

علیشیر نوایی

تا اینجا داستان

بهار، زیبایی شهر هرات را دوچند آن ساخته است. خبر باز گشت علیشیر نوایی به هرات و تقرر او به حیت مهربار دولت چون حادثه مهمی در سراسر شهر انعکاس میکند. روزی از روزها، بعد از آنکه نوایی در دیوان حضور می یابد، حسین بایقرا او را نزد خود فراخوانده پیرامون امور مملکت با وی به مشوره میبرد و نظرش را در باره مجدالدین خواستار میشود.

در همین آوان، ابو ضیاء باز رکن معروف خراسان پیشنهاد میکند تا وجوه مورد ضرورت خزانة را بر سبیل مساعدت نقد بپردازد، مشروط بر اینکه بوی صلاحیت داده شود تا وجوه مذکور را از طریق جمع آوری مالیات ولایت هرات، دوباره بدست آورد. این پیشنهاد در اثر وساطت مجدالدین پذیرفته می شود و توغان بیک مامور اجرای این وظیفه گردیده، یکی از دهات وار میگرد.

عاملان جمع آوری مالیات و زکات با استفاده از غیاب سلطان که به خاطر فرونشاندن بغاوت میرزا یادگار از مرز هرات بیرون رفته است، مخارج کمزگنی بر رعایا تحمیل میکنند، و این امر موجب خشم و اعتراض آنها میگردد.

جمعی جرکت نمودند. ساطا نمراد که از فشار و غریو و هیجان شدید خسته شده بود، آهسته آهسته راه پیمود و نماز عصر را در راه ادا کرده، بعد از شام وارد مدرسه گردید و نسبت علاقه شدیدی که برای نقل کردن تأثرات و احساسات خود داشت، راسا به حجره زین الدین رفت و چون دوست خود را نیافت، به حجره علاو الدین مشرف شد. گذشت شاعر، مانند همیشه در پرتو خیره شمعی باریک، روی پوستی بی موی نشست. به توغان بیک که در گوشه ای سنگین، زانو زده بود، درباره موضوعی آهسته آهسته حرف میزد. در اجاق آتش میسوخت و در دیک، گوشت می جوشید. پیشروی توغان بیک، شیشه های بنظر می رسید ... سلطان مراد، پس از سلام و علیک با عجله پرسید:

— آیا شنیدید؟

جمعیت چون بحری که ناگهان از وزش طوفان نیرو مندی بحرکت آید در جنب و جوش افتاد.

سلطان مراد کوشید خود را به گوشه ای بکشانند، اما نتوانست و موج حرکت مردم، او را با خود برد در مدخل دیوانخانه، شور و فریادی دهشت انگیز توام باز دو کند آغاز شد. موج سهمگین با جوش و خروش از مدخل گذشته، به صحن وسیع پر از درخت پهن شد. صداها سنگپاره بسوی تالارهای دیوان پرتاب گردید و عاملان باشور و فغان، بدرون اطاقها پناه بردند، خواه چه عبدالله خود را از دیربچه بیرون افکنده بسمت درختان دوید. سنگپاره ها از عقبش چون تیر پرتاب میشدند. او لحظه ای جا بجای متوقف مانده، سر خود را محکم بدست گرفت و دستار سفیدش بخون سرخ رنگین گردید. در حالیکه جمعیت فریاد های غیظ آلود بیرون میکشیدند، عامل مجروح، افتاد و خیزان در میان انبوه درختان ناپدید شد.

گروه مردم بعد از آن، متوجه خواجه نظام الدین بختیار شدند و با اظهار لعن و نفرین، هر طرف به جستجوی او پرداختند. اما همینکه عده ای گفتند او با اطلاع قبلی از ظهور این حادثه، بدون آنکه بخانه برود، از طریق یکی از مدارس راه خود را چپ کرده، در محالی نا معلوم پناهنده شده است، غریو از مردم بر خاست و صدای لعن و نفرین بار دیگر بلند شد.

نزدیکهای عصر خشم و غضب جمعیت آهسته آهسته فرو نشسته، برخی از آنجا پراکنده شدند و یک بخش دیگر بخاطر اظهار اعتراض در برابر خانه یکی از عاملین، طور

مصلحت من بشما اینست که همین آوان، با استفاده از تاریکی شب، در جایی دیگر پناهنده شوید. توغان بیک بابی اعتنایی سوا ل کرد:

— ما به مردم، چه بندی کرده ایم. سلطا نمراد با لهجه ای تنبیه آمیز پاسخ داد:

— خواجه عبدالله خطیب را سر شکستندند و نام شمارا با سنگهای نفرین، هدف قرار دادند.

گرچه توغان بیک سعی کرد وضع خود را تغییر ندهد، اما با آنهم زنانش بند آمد و در سکوتی آمیخته با ترس فرو رفت علاو الدین بخود لرزید و با چشمان نیمه باز نگاهی بسوی سلطان مراد واگند و با صدای باریک های از خشم و عصا نیت گفت:

— توغان بیک بمثابه یک کوه است. از عقب او سلسله کوههای دیگری نیز قرار دارند ...

سلطا نمراد در پاسخ او اظهار داشت:

— باور میکنم، اما در برابر قدرت و طوفان جمعیت، هیچ کوهی نمیتواند تاب آورد.

و با گامهای استوار، از حجره خارج شد.

فصل پنجم

حسیا بایقرا با لشکر خود، در فاصله بین مواضع بنام «جنوشان» و «اسفرا نین» چادر زده بود. میرزا یادگار نیز که بخاطر رسیدن به تاج و تخت خراسان، علم بغاوت بر افراشته بود، در همین نزدیکی ها نیرو های خود گرد آورده بود. او شهزاده جوانی از سلاله تیمور بود و چون بر خسی از اخلاف او که از همان خرد سالی به آموختن فنون حربی همت میگمارد

علاو الدین پرسید: — چه چیز را؟

سلطا نمراد با شور و هیجان جواب داد:

وقایع عجیبی روی میدهد. صدای حق طلبی جمعیت، سراسر شهر را بلرزه افکنده است ...

علاو الدین بسوی دیک چشم دوخته گفت:

— شنیدیم. اینها جمعیت نیستند، یک گروه حیوان اند که نعره می کشند.

لرزه ای سرا پای سلطا نمراد را تکان داد، چون میدانست مناقشه با این انسان نا توان سودی در بر ندارد، لهذا متوجه توغان بیک شد و با خنده ای استهزاء آمیز گفت:

— شما به انجام وظیفه ای مکلف بودید، اما چگونگی آنرا از ما پنهان میداشتند. سپاس خدار را که امروز توانستیم به گنه آن بی ببریم ...

در کشمکش های سیاسی آبدیده می کردند، از تکالیف سیرو سفر و از ماجرا های دهشت زای صحنه های پیکار شور و طرب درمی آیند، مردی ورزیده و آبدیده نبود، بلکه نو جوانی بود پرورده ناز و نعمت، دلدازه حیات بر تجمل لذت بخش، عاشق پیشه و گرویده عوالم خوشانید و راحت بخش جهان می و موسیقی، اندیشه ناچ و تخت، بدون آنکه او را رنج دهد بمثابه امیدی دور رس، آمیخته با ماجرا ها، اما شیرین و رو حنواز، قلب و روحش را اشغال کرده بود. چون زمام اختیار او بدست پیک ها و مرپیون جهانده یده او قرار داشت لذا آنها میکوشیدند قلب نازک حساس و خیا لپرست او را بسوی ماجرا های خونین متمایل سازند و هوس رسیدن به قدرت و شکوه و بدبیه را در آن بر انگیزند، عمه او، پاپنده سلطان بیگم نیز که زنی (عاقله) در امور دولت صاحب رای و تدبیر بشمار می رفت، او را به گرفتن تاج و تخت خراسان تشویق میکرد. او موفق شد از حسن بیان سلطان تر کمن کمکی بزرگ بدست آورد. بدین سان شهبزاده مغرور نخست بر حاکم «جر جان» هجوم برده پاسانی او را شکست داد و پس از اشغال «جر جان» در صدد بر آمد تا پایتخت خراسان - هرات را نیز تصرف نموده، تاج بر سر گذارد...

حسین بايقرا که تلاش داشت خويشمن را بحيث حکمرانی کار گاه تشبیت نماید، گرچه از چند روز باینسو برای پیکار قاطع آماده گسی میکرد، اما با آنها در باره گذشتن به يك هجوم بزرگ و شدید تردد نشان میداد. هر چند او بخاطر تامین ایمنی از شبخون غیر منتظره دشمن دستور حفر خندق در اطراف قرار گاه لشکر نداده بود، با آنها بر اساس هدایت او در دوردور اردوگاه است را با چیدن شاخه های درختان، استحكام بخشیده و محافظان را تقویت نموده بودند.

هر روز گروه قابل توجهی از سپاهیان میرزا یادگار، در اوقات غیر معین، از فواصل دور خود نمایی کرده بعد از يك نیم ساعت آیسر - اندازی، در يك چشم بهم زدن، از نظر ناپدید میشدند. بعضا دسته های گشتی هر دو طرف تصادفا با هم - مواجه گردیده، با شور و فریاد سوی هم تیر اندازی و با هم شمشیر بازی

میکردند و در نتیجه بر خورد مختصر اما شدید، هر يك از طرفین با چند سر بریده خونچکان بقرار گاه خویش بر میگشتند.

نوی که در چادری ساده بسمری برد، دلگیر و مشوش بنظر میرسید. او هر روز ده ها سر بریده را میدید. این سرها که بعنوان نشانه جوانی و جوان نمردی بریده شده و در ینجسا آورده میشوند،

از آن کیست؟ این انسانهایی که با هم خون و پوست و حیات مشترک دارند، و سر زمین و تاریخ و فرهنگ شان یکی است، چرا بدو گروه متخاصم منقسم گردیده، خون همدیگر را میریزند. چرا به ریشه های درخت عظمت مردم این سرزمین تیشه زده میشود. عجب! مگر میتوان بر این چیزها نام جوانمردی، قهرمان و بیروزی گذاشت؟... شاعر باقلب مجروح در باره روز گاران گذشته

می اندیشید. در نزدیکتر ین دوره تاریخی، منظره فجیعترین وقایع یکی بعد دیگر در نظرش مجسم میگردد... پیاد جنگها و تصادمات خونینی می افتد که قبل از بسته شدن چشمان تیمور و قبل از آنکه پیکوسر د او را زمین در آغوش بگیرد، میان فرزندان - نش بو قوع پیوست. شاعر در برای جنگهایی که بخاطر تصرف تخت و تاج روی داد، نتیجه و مفهوم دیگری جز تجزیه مملکت تخریب آبادی ها و کشتار بیپوره مردم نمی بیند و بر بقیه در صفحه ۵۶



گفتگوی کو تاه با عبدالتواب

از : رؤف را صع

عکس ها از : امید .



تباغلی عبدالتواب آصفیوالی هرات

مجله ژوندون که همیشه در نشر مطالب ابتکاری و تازه پیشقدم و بیشتر از گذشته است بعد از نشر سلسله مصاحبه‌های کا ملاحظه خاصی خود با هیات وزراء تصمیم گرفت برای انعکاس و معرفی پروژه‌ها و کار نامه های ولایات کشور و برای اینکه مردم افغانستان بهتر و بیشتر در جریان کارهای انجام شده در هر گوشه کشور باشند باز هم سلسله مصاحبه های اختصاصی با والی‌های ولایات بزرگ کشور داشته باشد و راپور های جا لب و تازه که ذوق مشکل پسند خواننده این مجله را اقیاع نماید از هر ولایت کشور تهیه کند و به نشر بسپارد در همین سلسله است که شما را در اولین بخش کار تازه خود دعوت می نمایم به مطالعه گفتگوی اختصاصی ما با والی هرات . البته ما این سلسله را تا جای امکان دنبال خواهیم نمود و باز هم مثل همیشه در انتظار نظرات و انتقادات فرد فرد شما خواننده عزیز و خانواده های مرکز و ولایات کشور و راهنمایی های آموزنده تان می باشیم .

که از تشریفات زیاد دوری می‌جوید و میکوشد بیشتر در میان مردم می باشد که در ده سال گذشته کمتر بوالی نزدیک بوده و بولایت راه داشته اند، از همین رو است که خود در میان عارضین می نشیند ، با

حو صله به شکایت ودا جوئی هر يك گوش میدهد و میکوشد خو بتترین راه حل مشکل به کمترین وقت ممکن فراهم آید و قتی- در اولین ملاقات از او خواهش میکنم که پیرامون رخداد های انکشافی یکساله شهر باستانی هرات سخن گوید و طرح ها و رفارم های بنیادی آینده دولت جمهوری را در این ولایت معرفی نماید ، با خنده می گوید :

والی هرات مردی است صمیمی ، خونگرم و خوش برخورد که تواضع و پرکاری او خصیصه شخصیت بیرونی و اجتماعی اوست تبسم خوش بینانه که تقریباً همیشه روی بستر لیا نشن خوا بیده است در جلب اعتماد دیگران باو کمک می کند و وقتی صحبت می نماید ایمان راسخی که به چشم انداز های روشن و تابناک زندگی گروهی مردم دارد واضح تر آشکار می گردد ، یکی از عادات او این است

- شما خود از هراتید و سال های دراز در این شهر زندگی نموده و تمام خصوصیت های آنرا می دانید ، خوب است حالا هم از نزدیک مسایل شهری و پرا بله های اجتماعی را ببینید و چشم دید خود را بنگارید و بعد وقتی خوا عشم تکرار می گردد ، می گوید :

- میدانید ده سال گذشته سال های سیاه و نکبت بازی بودند برای مردم کشور ما و مخصوصاً صابرای مردم ولایات دور تر از مرکز در این سالها شخصیت های غیر ملی نفوذ و قدرت محلی داشتند و نبض اقتصاد در دست شان و باراده شان قرار داشت ، حق همیشه با کسی بود که زور داشت و واسطه



نمایش لباس توسط موسسه نسوان ولایت هرات

آب آصفی و الوالی هرات



مناره از مسجد جامع هرات

به چشم می خورد و از همین رواز زمانی که من متصدی امور ولایت گردیدم بخواست و اراده دولت بقیه در صفحه ۶۰

حجم و امانت جنایی در هرات بیش از سی فیصد کاهش یافته است .

پروژه تهیه آب صحیح آشامیدنی برای منازل شهر هرات بزودی تکمیل میگردد .

تا یکسال دیگر انرژی بزرگ برق هرات جبران کمبود برق را در این شهر خواهد نمود تمام پیاده روی های شهر هرات بکمک خود مردم کانکریت شده است .

کارته شمال شهر هرات که با اساس نقشه ۲۵ ساله شهری اعمار میگردد از عصری ترین کارته های کشور خواهد بود

برای تامین صحت اهالی هرات کامپای استواری برداشته شده است .

معرفی شویم
شماغلی آصفی تحصیلات خود را در رشته انجیری به سویه ما فوق دیپلوم در اداریکا به پایان رسانیده مدتی بحیث انجیر در پروژه هلمند خدمت نموده بعد عهده دار ریاست عمومی انکشاف محلات بوده و اکنون به سمت والی هرات خدمت می نماید .
وی متأهل است و صاحب یک پسر و سه دختر میباشد .

والی هرات میگوید :
ده سال قبل از انقلاب برای مردم ولایات کشور سالهای سیاه و ننگین باری بودند و انسا نسهای شریف بیشتر در زیر سلطه های جابرانه غیر ملی کوبیده میشدند .

در هرات سیاست سازش و کرنش به سیاست کار و عمل دست جمعی تبدیل گردید .

من والی هرات از فرد مردم نجیب هرات به خاطر سپهگیری فعالانه شان در پروژه های دولت جمهوری سپاس دارم .

در اختیارش بود ، حقیقا بر باد می رفت ، زور گویی بازار خوبی داشت و شخصیت های ولایتی مانند مهربه های سطرنج بازارده صا حبان قدرت جابجایی شدند ، در چنین شرایط وضعی معلوم است که حال عمومی بجه سان میکند شد دو سینه ها روی هم انبار می شد و داد هیچکس بجای نمی رسید ، در چنین دوره ای بود که رژیم کشور مردمی شد و از آن مردم و طبیعی است که تمام آنهای که منافع شان را در قبال شرایط جدید که نفع عمومی را متضمن بود به خطر مواجه میدیدند واکنش نشان می دادند با استفاده از هر برگه و مدرکی می خواستند شرایط را باز هم به نفع خود و به نفع ارتجاع حفظ نمایند و به همین دلیل مسئولیت والی ها در ولایات بزرگ کشور بزرگتر بود و ایجاب کار فراوان تر محسوس می شد .
در هرات با تاسف شرایطی که از آن نام گرفتیم طور بارزتری



برافراشته شدن بیرق جمهوری در هرات توسط اهالی و ولایت هرات استقبال گردید.



قوای زرهدار ترکیه در حال پیشرفت

از مجله شپیگل آلمانی

مترجم: نیرومند

ترکها قوی هستند



کراما نلیس صدراعظم یونان



بولنت ایچو یت صدراعظم سابق ترکیه

شورشی که از طرف حکومت نظامی آن در جزیره قبرس برپا شد زمین را برای پیاده شدن نیروهای نظامی ترکیه درین جزیره فرا هم ساخت و وضعی که یونانی ها در کودتای قبرس از خود نشان دادند حکومت آن را به آن وا داشت تا باخت شانرا در جنگ قبرس بنحوه دیگر جبران کنند. مبارزه علیه قوای ناتو و ایالات متحده امریکا. قدرت های بزرگ قادر به اداره این کشیدگی نبودند.

یک محکمه اضطراری نظامی ۷ تن از وزیران را به مرگ محکوم کرد آنها میبایست به روی مخراب (لیمتوز) تیر باران می شدند. اما سفرای انگلیس و فرانسه مانع اجرای این حکم محکمه نظامی شدند.

پنج تن از جمله وزراء بشمول یک فیلد مارشال دو ماه پس از آن توسط یک دسته کوماندو که مامور اجرای حکم بود در صحن سری قشله گاودی اعدام شدند این قشله عسکری واقع در حاشیه شهر آن امروز بصورت

تعلیمگاه قوای زرهی یونان درآمده است. این شش تن به علت مخالفت با ناسیو نالیزم یونانی مجرم شناخته شدند. آنها در جنگ با دشمن دیرینه یعنی ترکیه در سال ۱۹۲۲ موافق نبودند.

سعی یونانی ها برای تطبیق مفکوره یک دولت بزرگ یونانی که تا انا تولی وسعت داشته باشد از طرف مبارزین هوا خواه انا تورد در ساحل دریای نیکاریا در هم کوبیده شد. فاجعه آسیای صغیر (یکی از کسانی که ازین جنگ جان سالم بدر برد اریستو تالیسی او ناسیس بود) به قیمت جان ۱۰۰۰۰۰ نفر از باشندگان ناحیه یونانی نشین سمیرنا تمام شد.

به تعداد دو میلیون سفر از جمله یکصد و شصت هزار یونانی و حدود ۴۰۰۰۰ تن ترکی ملک و مال شانرا از کف دادند.

این یکی از حوادث ناگوار در تاریخ شش صد ساله یونان و ترکیه ۴ شمار می رود که توسط جنگ حک

یونانی از میان خرابه های امپرا - توری سلاطین عثمانی ترکیه جدید و ترکیه کمالی رویکار شد.

کینه ای که چنین اعمال را بوجود می آورد در قسمت دریای اژه به حساب یک میراث قدیمی بین هر دو طرف می رود.

حتی در قرن ۱۲ عثمانی ها در

شده و هر دو کشور احیای مجدد سزمین های شانرا مر هون آن هستند. در سال ۱۸۳۰ یونان جدید به اثر مبارزات آزاد یخواهی از زیر یوغ اسارت امپراتوری ۴۰۰ ساله عثمانی بوجود آمد.

در سال ۱۸۲۲ در اثر یک جنگ دفاعی به مقابله مهاجمین

قلمرو مهاجرین یونانی در منطقه آسیای صغیر نفوذ و پیشروی کردند و در یک روز سه شنبه ماه می ۱۴۵۳ حادثه دنیای یونانی را تکان داد که دهشتناکتر از آنرا نه در سابق کسی به یاد داشت و نه در آینده قابل تحمل بود و آن اشغال قسطنطنیه از طرف ترکها بود . ۴۰۰ سال تمام یونانیها تحت تسلط

سالونیک و جزایر اژه ، اسیپروس و آندلس را در نزدیکی سواحل ترکیه بدست آوردند . جنگ جهانی اول ترازین را هم به یونان به ار مغان آورد . اما درهم پاشیدن مفکوره یونان بزرگ تمام اینها را مجددا به مخا طره انداخت و اگر قدرت های بزرگ در یسن ابر مداخله نمی کردند ، این اقدام

قبرس



پاشاه ها و آغا های ترکی ماندند . چند دهه بعد تر یونانیها تیسالین را از چنگ ترکها بیرون آوردند . در سال ۱۸۹۵ یونانی ها به جزیره کریت حمله بردند . ولی در اثر این جنگ مجددا تیسالین را به دشمن دریند ، باختند در سال ۱۹۰۸ یونان بصورت قطعی جزیره کریت را تصاحب کرد . و یونانی ها در جنگهای بالقان

برای یونان بطور قطع خطر ناک تمام میشد . در حدود تقریبا چهار دهه یک حالت صلح و آرامش پایدار در روابط دشمنان دیرینه بوجود آمد . یونانی ها با ترکها بدون جنگ در کنار هم زندگی میکردند ، تا اینکه در یک میدان جنگ قدیمی یعنی در جزیره قبرس بار دیگر به روی هم آتش کردند .

این جزیره در گوشه شرقی مدیترانه در پهلو ی قضاة افتضاح و اثر گیت و اشنگتن یک صحنه در اماتیکی جهان زار د تابستان امسال تشکیل دادو نقطه محراقی برای متلاشی شدن سیستم محاصره متحدین در بعد از جنگ و یکنوع حالت تعویضی بحران متمادی در شرقی نزدیک درآمد . در طول دوره مناقشات موجود ، نه ایالات متحده امریکا و نه روسیه شوروی و نه پکت ناتو قادر به کنترل اوضاع و اعمال نفوذ بالای دو دشمن دیرینه در دو طرف در یای اژه بودند .

وقتی در اواسط ماه جولای قوای پیاده ترکی به تعرض دو باره به جزیره قبرس پرداخت و در طرف چپند روزی کوتاه قسمت شمال شرقی جزیره را اشغال نمودند آن متوجه شد که قدرت مقابله را با قوی ترکی ندارد و ازین جهت بر ناتوانی خود سخت نالید نداشتن قدرت مقابله برای عقب راندن دشمن سبب شد که حکومت یونان موضوع را بصورت یک اطلاعیه رسمی به کابینه یونان در روز ۴ شنبه پیش کرد . متن اعلامیه از اینقرار بود :

چون متحدین اتلانتیک بی کفایتی خود را در جلو گیری از تجاوز و اقدام ترکیه در ایجار یک حالت مناقشه ثابت کرد . بنا بر این صدرای عظم یونان کرا ، انلیس به قوای جنگی یونان فرمان میدهد تا از اتحادیه ناتو خارج شود .

یونان محض در ساحه سیاسی عضویت خود را با ناتو حفظ خواهد کرد . آقای ماو روز ، وزیر خارجه یونان این مطلب را بالحن شدید تری اظهار داشت : ناتو دیگر وجود ندارد .

البته این یک ادعا و حرف مبالغه آمیز بود ، چه در تاریخ پراز تراژیدی و پکت ناتو که از چندین جهت دور نمای که تاریخ جلومینماید تا کنون چنین اتفاقی که منجر به وقوع جنگ بین دو عضو این اتحادیه شده و یکی از آنها از عضویت ناتو بیرون رود ، و یک قدرت جهانی مانند ایالات متحده امریکا را از خود براند به خبر از حادثه بیرون رفتن دو گول تنها در سال ۱۹۶۶ سابقه نداشت .

مرکز ناتو در پرو کسل با ناراحتی و بلا تکلیفی فیصله آتن را گرفت ، سکر تر جنرال لنس که سسر گرم گذشتا ندن ایام رخصتی اش در شوارش والد بود ، شتا بان به پرو کسل مراجعت کرد ، اما در آتن وجوا و نا مطلوب تلقی میشد و اصلا هم از دست او کاری ساخته نبود . اگر چه فسخ علایق یونان نسبت به خروج فرانسه از لحاظ شدت انفجار برای ناتو به مراتب ، تکاندهنده تر بود زیرا برای نخستین بار است که یک کشور شامل ناتو با یک کشور مستقیما شامل در پکت وارسا ، یعنی بلغاریه سرحد مشترک دارد ، مع الو- صف همکاری نظامی خود را با ناتو قطع میکند و این موضوع را یک مامور عالیرتبه در بن اینطور میدهد : مساله خروج نظامی یونان از ناتو جدا قابل غور می باشد .

خروج یونان شکافی را در جهت سترا تیزی ناتو ایجاد کرده است و موقعیت ها را در بالقان جنوبی و همچنان در قسمت شرقی مدیترانه به ضرر متحدین تغییر میدهد . و این مربوطست به آنکه یونان تا چه

بقیه در صفحه ۵۹



عساکر ترکیه در حال فعالیت نظامی



نیکوسیا در حالت بمباران

روزنه‌ای بسوی تاریکی‌ها

نوده باروت مشتعلی جست بر نده
وسط اتاق خیز بر میدارد و خودش
را بمن میرساند و با صدای ترس
آوری میپرسد:
چه گفتی؟! تو خانمم...؟!
آنوقت غرش ترس انگیزی از
حلقو مشق بیرون میزند، در سست
مثل صدای حلقوم گاوی که نیمه
بریده شده باشد:

دیگر اینحرف را از دهنت
نشنوم. چطور جرات میکنی، این
حرف را بزنی؟ خانم من...
چنان خونسرد حرفش را میبسم
که خودم تعجب میکنم.
خیال میکنی نا موش دختر
خاله را فروختن و یا قر بانی جا
و مقام کردن، کمتر از نا موش...
دست محسن خان بالا میرود و
و چنان سیاهی بصورتش میزند که
خیال میکنم یک بر صورتش آتش
گرفته است. دست محسن خان
دوباره بالا میرود، اما این بار پیش
زاینکه باین بیاید، من خودم را
به شمع دانی سه شاخه می که روی
میز است میرسانم و بسوخت آنرا
بر میدارم و رو بروی محسن خان می
ریسم و میگویم:

اگر جرات داری یکبار دیگر
اینکار را تکرار کن.
خشم و نفرت سر تا پایم را به
آتش شعله وری مبدل ساخته است.
دل میخواست محسن خان یکقدم
بطرف من بردارد و من شمع دانی را
بفرق سرش بگویم و چنان ضربه
به او بزنم که دیگر هرگز از جایش
بلند نشود. اما محسن خان وقتی
وضع حال مرا می بیند بخوبی در
میاید که چه تصمیمی دارم. بهمین
جهت دستش را باین می آورد و
یکقدم از من فاصله میگیرد و بهمان
سرعتی که خشم آگین شده است
بهمان سرعت، خشمش را فرود
میخورد و خنده که من دیگر به آن
عادت کرده ام لبانش را از روی
دندانهایش پس میزند و مثل اینکه
ما سر گرم گفت و گوی ساده
هستیم، خو نسرد و آرام میگوید:
راست میگویی! در چنین
مواردی حیثیت دختر خاله
کمتر از ناموس خود آدم نیست.

آنوقت با عجله اضافه می کند:
دختر خاله اندرم بنظر
اینطور بهتر نیست؟
روز خندی میزنم:
چرا بهتر است. اما بهتر این
است بگویم...
چه بگویم؟ زود باشی!
بگویم... بگویم خاله
هستم.
محسن خان مثل اینکه از روی

یادداشت از: لیلا - تنظیم از: دیدبان

با اینکه تا حدودی منظور محسن
خان را دریافته ام، خودم رابطه نفهمی
میزنم و میگویم:
نه، گمانا نه! من چه نسبتی
باتو دارم؟
با اینحوصلیکی سرش را تکان
میدهد:
ممکن نیست نفهمیده باشی.
آقای (ص) از زنان...
مکنی می کنی...

بهر است از این موضوع
بگذریم، اما این بیادت باشد که
آقای (ص) خیال می کند، من و تو
نسبت خانوادگی داریم. فهمیدی!
و اگر هم فهمیدی باید بفهمی...
نمیدانی وجود تو آنشب چقدر کار
ها را آسان کرد. شاید من بهمین
زودی ها بجای دیگری منصوب شوم،
جوکی خوبی بگیرم. دو سال است
که برای این مقام تلاش میکنم. مقامی
که پول دارد، قدرت دارد و بهتر از
همه...
در اینجا از حرف زدن باز می
ماند. هم چنان جسمانش نیم بسته
است. لبخندی لبانش را از هم باز
می کند و لحظاتی در خلصه موقعیت
آینده فرو میرود.

بعد یکباره حرف کتی بخود میدهد:
موضوع همان است، آقای
«ص» باید فکر کند تو با من و با
خانواده من وابسته ای.
من که همه چیز را دریافته ام،
بی آنکه چشم از صورتش بردارم
میپرسم:
خوب؟ اگر آقای (ص) از من
پرسید، چه باید بگویم؟ بگویم چه
نسبتی باتو دارم؟
ناگهان بفکر فرو میرود. مثل
اینکه هنوز در این مورد نیندیشیده

خواننده گان عزیز ژوندون قضاوت

می کنند

میگیرد و آن کسانیکه ترا فریب
داده اند انسانهای دمنش و حرفوی
بوده اند که فریب داد و استفاده
سوازی یک موجود بیگناه پیشه شان
شده است. اگر حرفهای مرا باور
نداری به آن مردی نیرنگ باز و
مکار که ترا به (ص) عرضه داشت
فکر کن محسن خان را میگویم
بهر صورت من نمی خواهم و وقت
خود را بالای اشخاص چون محسن
خان ضایع کنم چون بسا آدمهای که
بامحسن خان در یک راه روان اند
و همطرازان او را تشکیل میدهند.

منظورم تو هستی که ما نندبوته
کلی دریانان پهلوی بخاری روانیدی
و بدآموزش دیدی ولی فرا موشکنی
که تو اصلا دختر خوب و بیگناهی
هستی و هر گاهی تصمیم بگیری
خیلی وقت است تو جوان هستی
و حتما اراده قوی داری هر چه زودتر
راحت را عوض کنی و گذشته ها را
برای باز سازی آینده فرا موش
وقت است خیلی وقت!

منوره از بارانه

لیلای عزیز!
وقتی یکدختر بی گناه که هرگز
عشق را طوریکه میل و خواستش
است لمس نکرده باشد و هنگامیکه
تهاس ساده ای یکدختر با پسری
عجیب باشد بطور حتم این دختر
محرور و پر ارهانی است که زودتر
از دیگران فریب مکاران را
میخورد برای اینکه همه در نظر او
ساده می آیند و خوب از طرفی هم
برای اینکه چهره واقعی مردان نزد
او آشکار شود و با بهتر بگویم
مردی را که در طرف مقابلش قرار
دارد بشناسد با سادگی او را
یعنی آن درد را با احساساتش
محک میزند و این هنگامی سقوط
است بخصوص برای دختران کم
تجربه و به اصطلاح چشم بسته.
فکر میکنم در این میانه کم تر
مردی را میتوان سراغ کرد که خیال
های شیطانی برای فریب یکدختر
نداشته باشد و ای بسا مردانیکه
خصلتا بداند و یا بهتر بگویم بنو
زشت تر تیب شده اند. فریب تو
نیز گمان میکنم از سادگی تو منشا

بعد باعجله اضافه می کند: - تو حق داری لیلا! توحق داری! خودش زا روی چو کی را حتی می اندازد سرش را میان دو دستش میگیرد و بفکر فرو میرود و من هنوز از او فاصله دارم و هنوز

شمع دان سه شاخه را میسازان انگشتانم می فشارم. لحظات به کندی می گذرد. سر انجام محسن خان از جایش بلند میشود و میگوید: - بعد از این باره حرف میزنیم

وراه حلی می یابیم. فقط این یا دت باشد که پس فردا شب هر دوی ما مهمان آقای (ص) هستیم. بالخی میگویم: آقای (ص)؟! - بله! مگر چه عیبی داره؟

عیبش را نمیدانم اما من دیگر حاضر نیستم قدم در آن خانه بگذارم. به نرمی از جایش بلند میشود و میگوید: - چه گفتی؟! (نا تمام)



س
س
ز
ت
ه
ت
س
م
ر
ج
د
ف
ش
ن
ش
را
ی
را
می
گر
به
ت
س
د
و
پ
س
ت
ر
و
آن
روی
ینکه
د
ید
ن
ه

ده مندان خار مساند

مختصر در مورد زندگی چترا



چترا نام سینمایی یکی از ستارگان سینمای هند است که تا قبل از ظهور چتریشن جدید در دایره هنر فلم و سینمای هند یکی از ستارگان محبوب در سینما بشمار میآمد.

نام اصلی چترا (السرجهان بیگم) است که در سال ۱۹۳۲ در حیدرآباد دنیا آمده و بعد از تحصیلات متوسط در یک فابریکه بافندگی کار میکرد و درست در فرصتی که بیست و یک سال داشت به سوی سینما و فلم جلب شد. او در آغاز کار تقریباً در حدود دوسال تمام نقش های سوم و چهارم را ایفا میکرد تا آنکه در سال ۱۹۵۴ برای او لین بار در فلم (حاتم طایی کی بیٹی) بحث بیرونی ظاهر شد.

اخیراً بابازی در فلم (شور) و (انوراکت) موفقیت قابل توجهی بدست آورده است.

چترا در طول دوره زندگی هنری خود که سیزده سال طول کشید بهیچگونه موفقیت هنری نایل نیامد و صرف در فلم ها ظاهر شد و بعداً ستاره بخت و شانس در فلم گمنامی اول نمود.

از فلم های مشهور چترا (حاتم طایی کی بیٹی)، سخی حاتم، حور عرب، لال پری، چور بازار، زیمو، حاتم طایی (رامی توان نام برد او در سال ۱۹۶۶ ازدواج کرد و دیگر در مورد او هیچگونه اطلاعی در دست نیست.

این فلم در زندگی هنری چترا نقش برآزنده را ایفا کرد بطوریکه او را بعد کالی مشهور ساخت و توجه سازندگان رابوسی او جلب نمود.

از همبازیهای مشهور و دایمی چترا (ماریال - آزاد دلچیب) بودند که آزاد بهیچ یک هنر پیشه خارجی بیشتر از چند سال محدود نتوانست در سینمای هند هنرنمایی کند و ماریال هم از مدت ها باینطرف از دنیای فلم متقاعد شده است.

تنها (دلچیب) میماند که او هم توسط فرزندش یکبار دیگر مشهور شده است. زیرا (ماستر سته جیت) فرزند دلچیب است که

سوفیا لورن زندگی شادی دارد



سوفیا لورن ها لیود که فعلاً خانواده تشکیل داده و با تولد فرزند کوچکش ادوارد و صاحب دو پسر شده است زندگی شادی دارد. سوفیا ادوارد و پسر کوچکش را خیلی دوست دارد زیرا با تولد او سوفیا مدتی زیاد در شفا خانه ماند و مشکلاتی زیاد را متحمل شد ولی با وجود این بار کار لویونتی شوهر سوفیا جایی دیگری در قلب این ستاره پر آواز دارد. او شوهرش را به اندازه فرزندانش دوست دارد. جالب توجه این است. ببینید.

تامارا شکیر وفا



تا ما را شکیر وفا ستاره سینمای ازبکستان اتحاد شوروی با تیو کو تسودا ستاره سینمای جا پسان در آخرین فیستوال فیلم های آسیا می که در تاشکند بر گذار شد در کنار هم عکس برآشتند. عکس این دو هنر مند آن روزها در صفحات بسیاری از روز نامه ها و مجلات به نشر رسید عکس این دو هنر مند ظاهر ازین سبب مورد توجه مجلات و روز نامه ها واقع شد که تا ما را در فلم ابوریحان شهرت فراوان بهم زد و تیو کو تسودا در فیلم عشق من ماسکو درخشید ولی به گمان اغلب شباهت زیاد این ستاره هازیبیا باعث شد که عکس شان در بسیار از نشریات بخش و نشر شود.

گر تا گار بو

گر تا گار بو ستاره مشهور انگلیسی تا هنوز که به اصطلاح زنی پا به سن نهاده ای است از هنر سینما دست نکشیده و با همان شور و علاقه پیشین به کار سینمایی اش ادامه می دهد. گر تا گار بو قرار است در فیلمی با او رگارد تر بازی کند این فلم که در لندن ساخته میشود اثرات یک زلزله مدعش رادر یک شهر و خسارات که بر مردم آن سامان وارد میاورد نشان میدهد. همچنان این فیلم قصه دارد پر شور و زیبا که از همین حادثه زمین لرزه آفریده میشود.



بی خریدارت کنم

تو که آزادم نکردی ؟ تو که دیدارت کنم
 آتش اندازم بجانت ، بسکه از اوت کنم
 قلب بیمار مرا باز چه می پنداشتی
 آنقدر خلقت بیازارم که بیمارتم کنم
 من گلی بودم در این گلشن ، تو خوارم کرده ای
 همچو خاری در میان گلرخان خوارت کنم
 همچنان دیوانگان در کوی و بازارت کشم
 کینه کالایت بخوانم ، بی خریدارت کنم
 هر کجا گویم که هستی وین زبان بازی زچست
 تا بد در بند تنهایی گرفتارت کنم

صبر

خوب خوبان دلبر شوخ پر یزاد من است
 نخل بستن بزمگت سرو آزاد من است
 آنچه زینت میدهد بستان طبعم را مدام
 قامت نورسته آن شاخ شمشاد من است
 عاشقم من کس اگر خواهد گواهدی شاهدی
 خط و خال و زلف و چشم یار اسناد من است
 کی بدام و دانه مرغ دل شکار کس شود
 بسمل آن چشم خونریزم که صیاد من است
 حرف تلخ و چین ابرویش ز یادم میرود
 تا بمریم خنده شیرین او یاد من است
 آنچه از دل خاست تا گیری بگوش او نکرد
 ناله آه و فغان و داد و فریاد من است
 در فرافش آنچه بر «مشعوف» نسکین میدهد
 اشک شوق آرزو ، صبر خداداد من است
 «امین مشعوف»

سوراغ

شبی احوال زلف یار خود از شانه پرسیدم
 از آن صد پاره دل با صد فسون آسمانه پرسیدم
 مرادور نگاهت آن چنان از خویشتن برده
 که شب از محتسب و ادر میخانه پرسیدم
 نکردی یاد من هر چند ای نامهربان من
 من احوال ترا از خویشتن از بیگانه پرسیدم
 پریشان چون بگرد عارضش زلفین او دیدم
 از او آهسته احوال دل دیوانه پرسیدم
 فروزان دیشب اندر بزم آن سرخیل مهربان
 طریق سوختن هارام از پروانه پرسیدم
 عبدالغفار ، فروزان

رهزن

مست آمدم امشب که سوراغ بگیرم
 دائم که دهد عقل نکوخواه مرا پند
 تا هیچکسم راز دل ریش ندا ند
 هر چند بگوشد که به بیگانه بیاید
 گزانه که ببالی بلندش نرسد دست
 از چاه زنج گرفته آب ، چو دزدان
 بر قافله بی عشق ، سرچاه بگیرم
 «واحدی»

شمع سحر گاه

خواهم ز خدایم که بدخواه بگیرم
 یعنی که ترا بینم و آنگاه بگیرم
 آن شبنم پاکم که بگلزار طبیعت
 ناگه بو جود آمده ، ناگه بگیرم
 ای عشق زجان من دلخسته چه خواهی ؟
 بگذار که با این غم جانگناه بگیرم
 آن به که درین وادی پر بیخ و خم عمر
 گمراه پسر برده و گمراه بگیرم
 شمع من و روی تو امید سحر من
 میسند که نادیده سحر گاه بگیرم
 میگفت «صرفاً زنده و جاوید منم من
 روزیکه بد لخواه تو ای ماه بگیرم

«نواب صفاء»

شگوفه

پیش صبا نشاز کنم جان ، شگوفه وار
 کو عقد عنبرین شگوفه کند نشاز
 ای مردا با شگوفه چسازم طریق بس
 این بس مرا که دیده من به شگوفه وار
 جانم شگوفه وار ، شگوفان شد از هوس
 چون حجله شگوفه ، شک بر انداخت نوبهار
 هر شب که پر شگوفه شود روی آسمان
 در چشم من ، شگوفه وش آید خیال
 شاخ شگوفه وار ، امینم ، شکسته شد
 چون از شگوفه ، قبه نویست شاخسار
 کوان ، شگوفه طرب و میوه دلسم ؟
 اکنون که بر طلمش شگولست میوه وار
 چون زان شگوفه ، عارض امید ، به بود
 امید من بمرد به طفلی ، شگوفه وار
 هست از شگوفه ، نفز تر و شوخ دیده تر
 «خاقانی» از شگوفه امید بسی مدار

صفحه ۳۱

سیلاب

ترکس او سرگران از ما بود پر خواب نیست
 کاکل آزما گشته روگردان اسیر تاپ نیست
 ای چمن بیتاب رخسار عسرق آورده ات
 از عتابت دل بخود می لرزد این سیلاب نیست
 خانه ام را اینکه ویران کرده از پیداد او
 اشک بی صبر است در جوش چون سیلاب نیست
 آتشین خوی تو آیم کرده و پیش رخت
 در گذار خویشتن من سرگشته ام ، گرداب نیست
 چون شود منظور چشمت خاکسار بیای ما
 سر مهمم از ناز - مزگان تو مقصد یاب نیست
 در غمش چون شمع می باید صفا خاموش سوخت
 پر زبان حرف شکایت در خور آداب نیست
 م . ابراهیم صفا

آرزو

زنده دلم ، سوختم آرزوست
 شمع و فروختم آرزوست
 هر کسی اندوخته چیزی و من
 نقدم اندوخته آرزوست
 همچو چراغ شب هجران او
 ساختن و سوختم آرزوست
 نیست اثر ناله ای ما را «سپی»
 لب ز تو دوختم آرزوست
 از ذبیح الله «سپی»

برگ گل

من برگ گل ، باغ شبستان من است
 نوباوه شب که شبنمش می خوانند
 و آن بلبل خوش نغمه ، غزلخوان من است
 هر صبح به نیم بوسه مبهان من است
 «بهار»

توستان ها

ترجمه‌ای : رهجو

نوشته‌ی : رافائل توکواتولین

بخش دوم

لیل تبیل

پدر من به مینگر انتقال یافت ، باردیگر ، برای دهمین بار ما از سر زمین که بان خود گرفته بودیم ویا دوستانی که هرگز مانند آنان بار دیگر نیافتیم ، جدا شدیم ، و هرکوی نو ، پیام آورد زنده می نو ، دیدار مردمان نو و دیدنی های جدید بود و لی من همیشه از اینکه ازرقلا بیکه با هم راز های مشترک ، جنگ ها و آنتی های یکجا داشتیم ، جدا میشدم به شدت اسرده بودم . در تمام زندگی من این باور در ذهنم و چود داشت که پس به سوی شما ای توستان ها می باز میگردد و این انهدیشه همیشه قلبم را بر سر از شادی ، مینمود .

پدرم به مینگر که تازه در آن مکتب متوسطه باز شده بود ، انتقال یافت . برای جمع کردن کالاهای زیاد لازم نبود ، تمام دارایی و اسباب خانه ی ما در گرا چی ای جای گرفت پدرم جلو گرا چی را بدست گرفت و من از کشاکش دوست داشتنی ام جدا شدم . رفاقیم از دنبال گرا چی می دویدند و برایم دست تکان میدادند . ماسو کند یسار کرده بودیم که دوستی ما مانند کوه های بزرگ جاویدان و همیشگی خواهد ماند .

بانهم دوستی من با بچه های کشاکش با جنگو منازعه آغاز یافته بود و فکر میکردم که پدر مینگر چنین خواهد بود . لحظه ای که از خانه ی جدید ما ن در مینگر قدم بیرون گذاردم آماده ی جنگ بودم چنین معلوم میشد که تمام بچه های آنجا آمده بودند . تابانگاه غریبی بمن و برادرم تگریسته و تکبر خود را بما نشان میدهند . روشن بود که آنان همه چیز مرا دوست نداشته اند : پتلون کو تاه ، پرا هن در یسا نوردان با بچه گردن بزرگ ، چیلی های کهنه فقط همه چیز و حتی ممکن بینم گوشایم و حتی طرز راه رفتنم . من بیگانه ای بودم و این درس را آموخته بودم که باید در اولین برخورد از میدان بیرون بروم .

یک بچه زو لیده موی که کمی چاقمی نمود بطرفم آمد . او در حالیکه شکمش را به رسم غرور پنداده بود - ممکن بخاطر اینکه بیشتر مرا بشناسد - پیش آمد در حالیکه خنده ی مسخره آمیز زیر لب داشت و خود راه قوار مساخته بود ، با نفرت چه گردن بزرگم را بلند نمود مویان سر مرا پوشاند . باین ترتیب جنگ شروع شد . آرزو داشتم بزودی حریف را روی خاک بخوابانم ولی نمیشد .

مشت هایش مانند استخوان و با آهن سخت بود . آن ها را به سرعت باور نکر دنی بکار میبرد . مقاومت بیشتر نتوانستم ، مرا خواباند و به کله ام بازانو هایش ضربه وارد میکرد . آقدر دردناک بود که مانند خوگی نعره می کشیدم .

لحظه ای بعد هر دو در حالیکه با مشت ها همدیگر را تهدید میکردیم ، ایستادیم . فریاد کرد :

(صبرگو)
فرید چیغ زد - این تا مش بود .
(... از تو گوشت گرفته جور خواهم کرد)

بار دیگر سینه اش را پنداند . در حالیکه خونی که از لب پاره شده ام جریان یافت قورت میکردم چیغ زدم .
(ایقه یف تکو . اکه بخایم پنج تاتواری ره می خوانم)
بچه های ده تو فانی از خنده بسراه انداختند .

(دیو آمده است :)
(تویگی بگو)
(رانایل - رایایل ، بز نیش . هنوز کم خورده دگام می خاید)

یک بچه لب لک صدا کرد .
(این رایای و آن چاپای)
و دیگران تکرار کردند .
(رایای - چاپای : رایای - چاپای)
و این لقب بمن چسبید .
در مینگر برای همه لقب داده بودند . خود لب لک را اروس موی صدا میکردند . زیرا اروس می دانست . یگروز دهقانی را که راه بازار اتیانکا را پرسیده بود ، رهنمایسی کرد .

همه بچه ها راه بازار را بلند بودند ولی یکی نمی توانست آن قدر روسی کم بزند که راه را نشان دهد . ولی محمد لب لک را مرا بخوبی شان داد :

ولی لقب من چاپای شد چندان زیب نداشت . زیرا این کلمه از نام یک قهرمان جنگ ملی گرفته شده بود و من از خصلت های قهر مانانه او چیزی ندا شتم و از هم مهتر اینگی این نفر باید جنگجو باشم ، جنگجوی که همیشه پیروز بوده و سرگرده بچه ها شود . من جنگجو نبودم و حتی جنگ را دوست نداشتم . و به این ترتیب هیچگاه رهبر نمیشدم . نی اشتباه نکنید من بچه ی نه نه نبودم ، نی ترسو جنگ کردم به باغ های مردم شجون زدم و همه شوخی های را که یک بچه عادی در آن سن می نماید انجام دادم ولی من چاپای نبودم و از همین سبب این لقب زود از نامم جدا شد .

بمجرد اینکه آگامی بیشتر از زندگی مباحتم بازی ها و شوخی های بیگانه دیگر بدلم نمی چسبید . البته این جهان نورا در لابلای ورق های کتابخانه مینگر یافتیم . وقتیکه برای بار اول به اتاق جوا نسا ف خاردنوی مکتب نو داخل شدم از دیدن کتاب های زیاد در آنجا دهانم باز ماند کتابخانه ی خله سکین در کشاکش نصف این کتاب ها را ندا شتم .

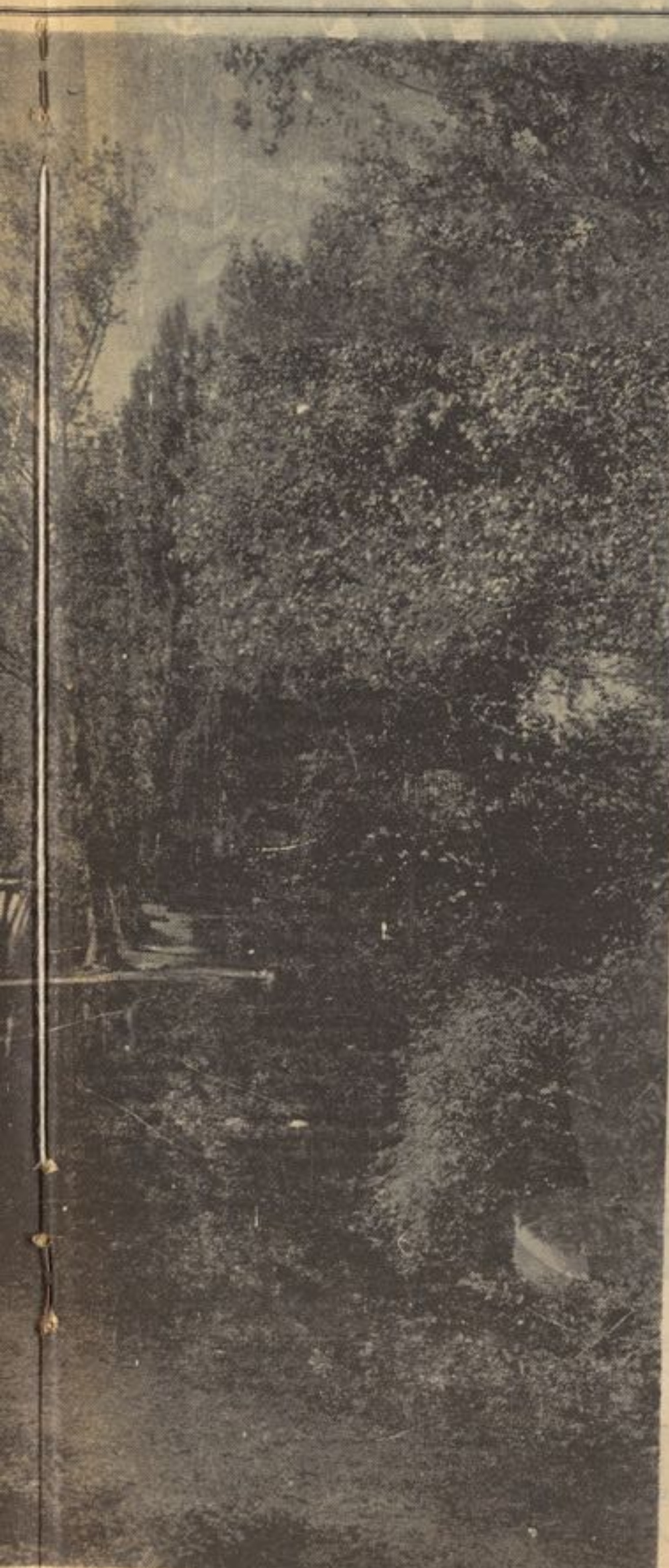
البته خود مینگر بزرگتر از کشاکش بود . بعد کتاب ها الفی های تازه ی دید برویسم کشودند . چگونه آنها را بیاد دارم ، این کتاب های دوران کودکی ام چقدر بدلم عزیزانند ، زیرا تخم خوبی را در ذهنم برای تمام عمر کاشتنده . برکت بر شما ای رف های پسر کتاب خانه دهکده مینگر .

دنیای خالی مرا فقط کتاب هابر نفسی کردند . در مینگر هنر لرز آنده ی بر خوردها را آموختم .

آیا می توانم آمدن بار اول تیا تر سیار را فراموش کنم ها هنر مندان روی قطاری از گراچی ها آمدند . می خندیدند و می سرو دند . آنگه های که مالفظ از رادیو می توانستم بشنوم . صحنه ای را که آلمان برپا کرده بودند بوی رنگ و اسرار بوی زیبای جشن را میداد . من خاطرهای این اولین تیا ترا هرگز فراموش نمی کنم .

چه چیز دیگر مینگر برایم داد ؟ آنجا مرا بانصاوبر دهنده آشنا ساخت . هنر سینما هنوز خاموش و غیر گویا بود . مردمان روی پرده ی سفید می دویندند ، فلم اکثر پاره میشد و ماشین که بادست دور میدادند ، تو قف می نمود . بانهم بچه ها برای دیدن فلم سر می شکستندند .

نی ، من هیچگاه با لقب چاپای که تصادفی بمن داده شده بود ، زندگی کردم . ولی می میداند ، ممکن کتاب ها ، نمایش های تیا تر شکل های پر هیجان روی پرده ی سینما همه الفی های گشاده که یکی بعد دیگر باز میشدند ، در ذهن من زود فقای مکتبی ام تخم های مبارزه ای را که در سالهای جنگ لمر داد ، کاشته باشند در هنگام آزمایش سخت و طاقت فرسای - دفاع از وطن ، ما پیروز بر آمدیم .



آیا او لین کتاب ها، نمایش ها، فلم ها، نبود که آرزوی ناآرامی را در روانم بیدار نمود يك اشتیاق درد آلود برای خواندن يك آهنگ از خودم؟ ز مانیکه جرعه زده، شعله ای روح آفرینش را در من بیدار ننموده؟ آیا این نبود، روزی هائیکه در مکتب مینگر بودم، - نزدیک شما، ای تو کسا نهایی من؟

بصفت ششم بودم که معلم نوی سرای ما مقرر شد. او کمی کوتاه بودو چشم های سیا هشی از زیر ابرو های پر پشتش، بسا چشمک زده، جاکت مخملی اش، پراهن سپید نیکنایی سیاه اش با هم بشدت مسی خواندند.

برای ما گفت:
(نامم فخری است . من بسما ادبیا تو دستور زبان خوا هم آموخت.)
کس در عقب صنف کب میزد: معلم بسا انگشت روی میزش گوید:
(نی، نی رفقایم، مه باکب زدن و غالمغال درس نمی دهم . مه خواهان آرا مش بلسی آرامش آید یسال در صنف هستم مه فقط بان شامگردانی خوب هستم که کار کنند و تیل ها متاسفام.)

این کلمات باچنان لحن قاطع ادا شد که هیچ جای بیبوده بودن آنها باقی نماند صنف آرام شد، خاموشی آیدیا ل صدای درین همان خاموشی آیدیا ل صدای محمد، مو می روسی ما، برایش خاموشی یک غیر ممکن طبعی مینمود، شنیده شد، باز مزه می بلند که تمام صنف شنیده گفت:
(به اذان خروس گوش کنید!)

ما همیشه آماده بودیم تا به هر کلمه اش حتی يك کلمه ی احمقانه، خنده کنیم و حالا همه پیکار خندیدند.

نور ناظر از چشمان معلم نودرخشیدو خاموش شد، او تبسم نمود و بعد خندید.

به این ترتیب با فخری آشنا شدیم، کسی که بزودی یکی از دوست داشتنی ترین معلمان ما شد.

براستی، هیچ وقت بساعت دستور زبان در صنف آرا مش آیدیا ل بر قرار نبود. به همین خاطر او همیشه سر ما قهر میشد و بسا انگشتش روی میز میزد ولی در ساعت ادبیات او، بانفس های درسیته حبس شده هر کلمه اش را قوت میکردیم.

زمانیکه کتاب را بست، ایستاده شد و دستش را بالا کرد، يك خاموشی متوقف روی اتاق سایه انداخت و این چهره اش را از همی گشود این احساس جذبه و بیخودتی با الهام، تمام ظاهرش را با انتقال میدادوان چنان هیجان در وجود ما راه می انداخت فکر میکردیم که انقلابی با اسرار ری و جسد دارد.

این اسرار در کلمات معجزه گری که حرف می زد نهفته بود:
(ابر ها در آسمان ها، ای شما اورگان همیشه...)

او در شعر خواندن دست چیره داشت، در هر کلمه، احساسی را می گنجاند که بسا وجود نداشتن معنی آن آهنگ و ریتم آنرا مزه مزه میکردیم.

بعد از خواندن آخرین مصرع، در حالیکه سرش کمی بیکطرف خم شده بود و چشمها نشسته بسته بود، برای لحظه های خاموش - ایستاد. او تمام نموده بود ولی صدا یش هنوز شنیده شده و آهنگ اسرار آمیز آن هنوز غنیمتی انداخت، يك طنین ناب و روشن مانند اولین قطراتی که از شلگل های یخ در بهار می چکد.

(این شعر صد سال پیش توسط میخائیل و منتف شاعر سترک سرود شده است.)
راجه چه بود، رفقا؟ معنی آن چیست؟
بعد ها دانستیم که معنی مصرع های که در آن سفاکیت نموده با ما ند گساری

پیوند یافته بود، خیلی ژرف و عمیق بود. وجود آنها زندگی تمام شاعر تبلور یافته و فریاد سر ز میشن بخوبی شنیده میشد و من مقدس است و بدون آن آزادی را ستین وجود ندارد.

(اگر آدم وطن نداشته باشد، مزه تلخ تبعید را هم نمیداند.)

شگفتی در تیروی معجزه گر کلمات و در اسرار شعر بود. صنف فخری سیری در جهان زیبای هنر بود.

همانسال معلم دیگری برای ما آمد، نامش نعتیق یوگو دین بود.

براستی، در اول به او چندان توجه نکردیم باز همان شوخی های همیشگی، ما را سرزنش نمیکردند و نه مانند فخری با آنگشتی روی میز می زد. يك نگاه ساده از چشمها ن متفکرش کافی بود که بچه ها را روی چوکی های شان بنشانند. در ساعت فخری ما اکثر مسی خندیدیم، ولی در ساعت نعتیق خنده و جود نداشت. او حتی يك مزاج نمیکرد در حقیقت مافکر می کردیم که او خنده کردن را یسار ندارد و حتی ما از او تبسم بلند بسالایی نندیدیم.

بصورت عموم، مردمان ده او را غریب و بیگانه مینداشتند. چیز های کمی داشت که بگوید، با کسی دوستی نمی کرد، و تمام اوقات بیکاری اش در اتاقش بخواندن کتاب یا نوشتن چیزی می گذرانده. شگفت آورتر اینکه هیچ توچه ای به دختران نداشت. خود او تقریباً درین کتاب ها و نوشته هایش گود کرده بود. چطور يك نفر می تواند آنقدر بنویسد؟ چه می نوشت اینطور نبود که تمام شب را روی کار خالی می گذراند:

در صنف روزی در حالیکه در باره کریم نمایش نامه نویس حرف می زد گفت:

(اونه فقط يك نمایش نامه نویس است دومرد ساده، رفیق و پر از آرمان های نیک است از اینکجا با او آشنا یی درام - منروم)

چشم های مان از کاسه خانه اش بر آمد. نعتیق ما یک نویسنده واقعی را می شناخت؟ نویسنده کتابها و نمایش نامه های بزرگ را می شناخت. يك انسان جاویدان که جز در تصاویر جای دیگر دیده نمیشد، غیر ممکن است: نویسنده ی بان بزرگی فقط بادم های معروف که از آنها در روزنامه های رادیو و غیره یاد میشود دوستی مسی نمایدند با این نعتیق. او کی بود؟ فقط يك معلم ساده، تصمیم گرفتیم که این حرف او را دروغ بپنداریم.

لیکن یکروز در کتابخانه در حالیکه مصروف خواندن کتاب بودم هنر یار کتاب دار با استگی همراهی دختر حرف می زد. خنده و کب شان ما می مزاحم خواندند می شد.

ولی اگر نام معلم مرا بزبان نمی آورند هیچ توچه ای به ایشان نمی کردم. به همین دلیل بانها گوش دادم.
(تومی دانی که نعتیق ما یک نویسنده است، بلای او تحال چندین داستا ن کوتاه بچاپ رسانده و اکنون مصروف نوشتن نا و ل است.)

بگوئیم باور ندا شتم. غیر ممکن بود يك آدم مثل معلم ما نمی تواند نویسنده باشد. این بکلی نا درست بود. نویسنده مانند آدم عادی نیستند حتی چشمها ن شان - دگرگون است، ژرفتر، تیز در درون همه چیز نفوذ میکند و حتی ممکن مانند شعله آتشی بشکند. در حالیکه چشم های نعتیق غمگین و خسته معلوم میشد مانند چشمان يك مرد پیرنه يك جوان.

همه چیز دگرگون شد. در مجله ی - (ادبیات) در مقاله ای با چشمها ن خود خواندم که نوشته بود (نعتیق يك نویسنده جوان با آینده درخشان است.)

بر از شگفتی گردیدیم. اگر اکنون درود او چنین می نویسد. بعد از انتشار ناولش چه خواهد نوشت؟ برای اینکه بعد از آن او یک نویسنده واقعی بود چهره اش دگرگون خواهد شد، چشمها نش مانند آتش شعله خواهد کشید و همه چیز در مورد او در حاله ای از ابهام پیچیده خواهد شد. تصویرش در - شورای فارم و مکتب آویزان خواهد شد او اگر اکنون مانند يك آدم عادی معلوم میشد به خاطر اینست که هنوز ناولش را بچاپ نرسیده است.

این چیزهای بودند که من فکر میکردم. بسا صداقت عقیده داشتم: روز یکه نعتیق ناولش را بپایان برساند، دگرگون می شود برای آن لحظه انتظار کشیدم. بی صبرانه انتظار کشیدم، و حتی مسمی کردم در شب از کلکین اناتش بدون کله کشک نمایم، بیسم هنوز می نویسد یا نه. ولی چنان برده بروی شیشه ی کلکین کشیده شده بود که چیزی دیده نمیشد. با خود می گفتم زود شونفیک، تیل ما ش، زود کن، ناولت را تمام کن و يك نویسنده واقعی شو!

منتظر معجزه های بودم، منتظر آن بودم که معلم ما تغییر کند، ولی او کار های دیوانه وار انجام داد: با هنر یار کتاب دار عروسی کرد. بلی، رفت و مانند يك آدم معمولی ازدواج کردو فقط يك کتاب بدار عادی را گرفت. محفل غروسی نیز شگوهی نداشت، بعد عروسی به سبزی فروشی رفت، سو دا خرید و هم چوکی و میزی را که از نجسار خریده بود با دست های خود آنها را از کراچی با این نمود.

و این نویسنده بود، یکی از بزرگترین بدوگان مسرفت. بصف برای خرید گوشت می ایستاد، از چاه آب میکشد، گوشت های کچالو را بیل میزد. و کار های میکرد که همه کس انجام میداد حتی خودم عروسی او این حرف را که (او در مورد دختران توجه ندارد، نادرست ثابت ساخت) ولی این حرکت باور مرا در مورد نویسنده بودنش از بین برد.

بعد من بلی من هم... آه چه فکر غلط! پس من هم میتوانم نویسنده شوم ایسن فکر ناگهانی مانند بر فک و جودم را لرزاندو قلب گودگانه ام را بر آزیك رویای شیرین نمود. رویای که هنوز هم در وجودم زنده است، هنوز مرا با وعده هایش برای دست یافتن به هنر واقعی تشویق میکند و تشویق خواهد کرد.

چه بچی گستاخ خود سرو ساده بودم بعد از آن دانستم که چگونه خود را در يك ناآرامی همیشگی، در يك حالت شک جاویدان برای پانها ن به آزمون بزرگی که افاق آن در دوز دست ها قرار داشت، انداخته بودم. بلی این حالت آغاز داشت و لی فرجا می برایش نمی دیدم.

بلی میدانم که چه وقت در این کوره راه بر ستلاخ کام نهادم. آن شب بود که از کلکین خانه نعتیق کله کشک کردم تا بیسم که آبیاس از ازدواج از نوشتن دست کشیده با نی.
نی، او تر لا نگفته بود، نشسته بودومی نوشت. او با تمام مشکلات می نوشت، می نوشت بانکه در روز بد کان می رفت، آب می آورد و مانند همه کس کار میکرد و اینکار فکر بی باکانه برایم بخشید.

سب تاریک بود، بی مهتاب و ستاره بانهم نوری در خشمید و یا ستاره ی آتشین از پس ابر ها، آن جرعه جاویدان را در قلبم روشن نمود؟
بقلبم راه یافت و مراسو خنانه، آن جرعه در دور نم مانند فوغ زغال در خشمیده زندگی نا آرام شد همه چیز بهم خورد زیرا احساس جدید در درونم شعله می کشید و من به افاق تازه دست یافتم و با از جهان سستی بی که در آن خور کرده بودم، بیرون گذاشتم.

بقیه در صفحه ۵۱





متصدي ، زس

اوسنی ادب :

لاسونه

دوب می شی چور تونه په چورتونو کی
 رنگ می شی خیا لو نه په خیالونو کی
 ستا دخو بولو سترگو کیف دی، چی:
 وینمه خو بو نه په خوبونو کی
 ناز بهدی په شه راز پیمانہ کر مه؟
 کاندی چی نا زونه په نا زونو کی
 باغ کی دی د سرو شو نیوموسکا موسکا شوله
 خا ندی که گلو نه په گلونو کی؟
 نور دی د درمل په انتظاریمه
 ډیر می شول در دو نه په دردونو کی
 قول به دی مینی سره نوی کپرو
 را دی کړل لاسونه په لاسونو کی
 د استاد خو پی مینی اترنه دی؟
 وایم چی شعر ونه په شعرونو کی

(حبیب الله رفیع)

ستا خبری

چپ مه کښینه، گمپزه، دمزی دی ستا خبری
 وئیره په مزه مزه خوږی دی ستا خبری
 هیخ غم راسره نه شته، خمازه ورته دریاب دی
 راکوز شه څه قیامت که سری لمبی دی ستا خبری
 هر څو که سمه هم وی دا خبره سمه نده
 خوله ماته شه چی وایې کړی دی ستا خبری
 داخان می در لوگی شه، دغه زړه می سپیلنی شه
 هم داخومی دعاوه چی ښیری دی ستا خبری
 هر بزغ دشاعری لره زماڅنی اوربل شی
 سنډری دی، نغمی دی، ترانی دی ستا خبری
 کنډونه دغوږونو ډډره خوږی ته می راشی
 پوه نه یم چنغلی دی او که غلی دی ستا خبری
 په زړه می چی تیاره وی ستا لپانوته می غوږ شی
 سپوږمی دخورلسمی پلوشی دی ستا خبری
 ما ښه له گرمی که می رنځونه ډډره لیردی؟
 په خپله دی ته نه گوری ترخی دی ستا خبری
 نن بیا دی دچا سترگوته کتلی طوفانه
 مستی دی، خمارونه دی، نشی دی ستا خبری
 ولی محمد طوفان

مروری اوبنکی

ټولو ټول،

له زړا دټولو سترگی سری سری
 اوبنکی وی، خو هغه هیخ نه ټول،
 دچیغو کوکار واو سوران بده ورځ
 جوړه وه، مگر دی بیا هم غلی ناست

دهر چا په مخ داوبنکو سیلاوونه
 روان وو، خو دده سترگو نم هم نه
 کاوه .

ماچی داحال ولید، نو زما زړه هم
 ټینک نه شو، ستونی می سره ور
 غی، او په سترگو کی می داوبنکو
 خپی وڅغلیدی .

خو چی دده داوضعیت می لیده،
 نومی وویل :

چی دا زړه له اوسپنی جوړشوی،
 څکه که هر څو ک وی، نوچی ددی
 خلکو دابده ورځ وگوری، زړه به یی
 پر وسیخی ، خودی...دلته یی ورو
 رانه په غوږ کی وویل :

زړه خود هرچاله غوښی دی، او
 له کانی نه دی جوړ، چی زړه خوږشی،
 نوسترگی، هرو مرو اوبنکی تویوی،
 خو په چا باندی؟

زما اوبنکی دهغه چا په حق کی،
 چی هغه ټول عمر نور ټپولی دی نه
 توییږی ازه خپلی اوبنکی په هغه
 ظالم باندی، چی تل یی بیوزلی رږږ
 ولی اود هغو په وینو او غوښو یی
 خان خرب کړی وی، نه تو یوم !
 اوبیا هم زما اوبنکی دهغه چا په غم
 کی چی تل دخلکو په خوږوالی کی
 خپل لوړوالی لټوی دتو لیدو اجازه نه
 لری !!

او زما اوبنکی له داسی کسانو
 مروری دی !

اواسی ادب

اور دی کپ راپوری په بدن زما
 تاچی په اور بل روپی قطار کپری
 زه به دی نوکر دمور او پلار شم
 خوښ یم چی داخل ستا به دیار شم
 مستی یوه ورځ بهدی په کار شم
 روی دخدای وگوره څه له قار کپری
 شکر باسه ماغوندی نوکر لری
 سپینه دسپوږمی به شان پش لری
 ودی سوم په سترگو کی اثر لری
 زه یم شین طوطی ته یی گلشن زما
 ډیر هم حکمتونه دیاری لری
 یاهه جیب کی دجادو مری لری
 ټینک شه که طاقت می دیاری لری
 تا چی دا خبری یی ریبار کپری
 بندبه په خنځیر د(جاهلانو) شی
 یاهه هم بالکه دفقیرانو شی
 هلته به په جم دعاشقا نو شی
 راشه عمل وکړه په گفتن زما
 لور دزور ورو پی دماغه یم
 واوره یاره په اصل کی اجاغه یم
 به زړه کی هوښیاره لکه زاغه یم
 څوک لری دولت داسی اختیار کا
 سپینه می اوږی سپین می جمال دی
 سپین می هم د غاړی چمبر خیال دی
 سپین یی درته وایم دامی حال دی
 څوک به پوره نه کا اغوستن زما
 زه احمد خان دمعشوقو غلام یم
 نه پیژنم خان په عقل خام یم
 بی شکه چی مرید دمیترا لام یم
 راشه که یی سیل ددر بار کپری
 داسی خای خونشته په ملکونو کی
 ډیر دی مشهور په ولسونو کی
 څه چی گلاب گل دی په گلونو کی
 زپړه می جنه ده هم کفن زما
 (شیخ احمد خان لغمانی، دتیمور
 شاه سدوزی معاصر.



مترجم - نیرو مند

نوشته از: میل جان برن

آزمایش شبانه

می‌چرخیدو بافاشقی که در دست داشت به روی میز طبقه میزد .

خانم ازین همه سرو صدا احساس رضایت خاطر می‌نمود . شام همان روز مشاور خانوادگی که از طرف مکتب کتی تعیین شده آنها باهم درباره پرابلیم های تر بیستی صحبت کردند . خانم جیم احساس آرامش مطبوع می نمود . فوق العاده سر حال بود با خود فکر کرد . جیم حق دارد باید زندگی ام که بمن چنین توصیه می نماید . من خود با بسد زندگی را اداره کنم .

اما وقتی مشاور خانوادگی متوجه شد که موقع رفتن است و برای خداحافظی آماده گردید ، ترس و ناراحتی برخانم جیم مجددا مستولی شد . خانم جیم مدت کمی میشد که درین شهر زندگی داشت . از همین سبب کمتر کسی را در آنجا می‌شناخت . از زنان همسایه با هیچکدام شناسایی نداشت .

خانم جیم بکمال میل حاضر بود این موضوع را با یکی ازین همسایه ها در میان بگذارد و از او بخواهد یک امشب باهمینجا بماند با اینکه اجازه دهد بایسترس کتی نزد آنها برود .

طبعاً این فکر مضحکی بود و بنابراین این با خوشحالی اجباری اظهار داشت : شب آن خوش خداحافظی ها - بلن امروز چهاردهم نزد عدیت آمده شما را باز می بینیم . صبح فردی آن یک روز فستنگ بود . وقتی خانم جیم از بستر خواب برخاست و دریا کت که بالکتب دیگر هم سیری شده است ، خوشحالی اش دوچندان گردید . یک روزی دیگر برای آمدن جیم باقی مانده بود .

روز چهارشنبه بود . روز گالا شویی زرخانه ها ابارت همان اتاقی بود بزرگ و تاریک صرف چند لیمب ضعیف ، روشنی خلقی به آن اتاق زیرزمینی بخش می‌کرد .

خانم جیم به تفکیک لباس های سفید از آنکه برداخت . دفعات آن مرد در زیر خانه پیداشد و به فاصله ای کمتر از یک متری خانم جیم ایستاد . چنان به نظر خانم آمد که آن مرد از اعماق تاریکی های تپکو عمارت ، بدون کوچکترین سرو صدایی پیدا شده بود . آن مرد سوال کرد : روز گالا شویی است ؟

خانم جیم پاسخ داد : بلی . اما خانم جیم سعی می‌نمود به چهره ای آن مرد نیند . خشمش به طیفان دوامدو با خود گفت من باید از دست این مرد مزاحم شکایت کنم . مالک ابارت همان را تلفونی به اینجا خواسته شکایتم راه او برسانم .

اما خانم جیم چه موضوع را باید بعیت شکایت عنوان می‌کرد ؟ آیا شایسته بسود بگوید که بسته کار شو عطف عمارت نسبت به او بی احترامی کرده است ؟ بگوید که به او دست درازی کرده یا باحرکات ناشایسته نزدیکش شده است ؟ شکایت کنه که به غف وزور وارد اتاقش شده یا چیزی را از منزل به سرقت برده است ؟ خانم جیم برای هیچ یک ازین ادعا های خود دلیل و اثباتی

نداشت . به دور می‌زداشت که ارائه کند ، اگر بگوید که چشمها سر ازینا نمی‌شناخت . جیم سه روز بعد به خانه برمی‌گشت . بلی ، شوهر خانم سه روز پس می‌رسید . کاروبارش تجارت بودو اکثر وسایط برای انجام معاملات تجاری مجبور به مسافرت می بود . باوصفا آنکه چهارسال از ازدواج آنها ی گذشت وظی این مدت جیم به دفعات به مسافرت رفته بود ، اما خانم نفسی توانست به تنهایی وزندگی دور از شوهرش عادت کند . ابتدا جیم به همسرش نسبت نرسی که از تنهایی داشت می‌خندید . اما بعد با باعجت فراوان و صراحت لجه به همسرش توضیح داد : تویک خانم بخته و به سن و سال رسیده هستی . حال صاحب یک طفل سه ساله می‌باشی ، ولی با اینهم هنوز می ترسی و جرات آنرا نداری که تنها زندگی کنی یا لافل گهگاهی شبهارا بدون من تنها بمانی ؟ تو قادر نیستی ترس وواهمه را بکنودراه ندی ؟

خانم بالحن اندو عیاری پاسخ داده بود : بلی . جیم صحیح می‌گفت . همسرش آن زن جوان و سالی بود . در یک ابارت همان بابا بچه مشجر زندگی می‌کرد . در چهارست آنها عمارت دیگر وجود داشت و مردم در همسایگی شان زندگی می‌کردند .

جیم در ابارت همان خود هم چندین همسایه داشت . او ضمن صحبت به همسرش تذکر داده بود : ایبانا از شغلم دست بردارم ، باز هم مشکل تو حل نخواهد شد . تو باز هم مجبور خواهی بود در منزل تنهایی بمانی . به آن خانم های بیوفکر کن - به تمام زنان بی شوهر بیندیش که چگونه زندگی شانرا اداره می‌کنند .

جیم حق داشت . اصرا از خانمش درین مورد بیسود بود . اما خانم جیم هم اینبار نمی توانست عصبانیت خود را پنهان سازد و قادر نبود بر نا راحتی خود فایق آید . تازه روز دیگر شوهرش از مسافرت برمی‌گشت . صرف سه روز دیگر تا آمدن جیم باقی بود .

عصر همان روز در حالیکه یک مقدار خرید کرده ، بغلیش بر از اجناس خریده می بود و پسرش کتی هم روی بایسکل سه عرا به ای فلک تاراش حرکت می‌کرد ، به منزل وارد شد . دفعات احساس بوی دست داد که کسی مرا پیش می‌باشد بر گشته به اطرافش نظر انداخت . اما کسی را ندید . هیچ چیزی به نظرش نیامد .

اما خانم جیم بوضاحت احساس می نمود که از محلی او از زیر نظر گرفته اند . نور خورشید به روی شیشه های عمارت منعکس می‌شد . خانم به بالانظر انداخت . در آنجا پشت یک گلکلیسن در طبقه دوم همان مرد ایستاده بود . آقای ناگل از همان بالا مراقب خانم بود و رفتاری را زیر نظر داشت خانم جیم در زیر تابش آفتاب احساس نوازش نمود . شتابان به ابارت همان خود رفته دروازه را از عقبش بست .

گرمالون را سوز کرد و آهنگ بیسنگ سنفونی افتضای اتاق را بر ساخت . کتی پسر کوچک جیم از خوشحالی زیاد جست و خیزش میزد . صداهای خند و مستی اش بلند بود . این طرف و آن طرف اتاق می‌دوید . به دور می‌زداشت که ارائه کند ، اگر بگوید که چشمها

این چشمها ! به گونه ناراحت کننده ای پشت شیشه های محذب آهنگ واز میان دوگودال بصورت خانم دوخته شده بود . خانم هم برخلاف میلش و نا خواسته به چشمهای آن مرد میدید با صدایی که به معصومیت آواز یک دختر کوچک شباهت داشت پرسید : کار تان تمام شد ؟

مرد با حرکت آرام و غیر ماهرانه تخت سر را از زاپا بین کرده . تابه های اجاق را جابجا نمود .

او این کار را برخلاف بسیار به تانی انجام داد و بیشتر از حد معمول خودش را به آن مشغول ساخت . آن مرد نگاهي به چهره خانم افکند . اما به نظر خانم آمد که به جز او همه جا را می‌بیند .

سر انجام مرد به حرف آمد : خوب تمام شد و حال .

در چشمهای آن مرد برفی پیدا بود که با نگاهش به بیرون میریخت . خانم حدس می‌زد که سله ای در نگاه های آن مرد وجود داشت خانم با لحن آرامی گفت : از شما تشکر می‌کنم که صحیح شد .

آن مرد جمله خانم را تکرار کرد : صحیح شد ؟ نفس در جیب بود .

مرد کارش را تمام کرده بود ، اما هنوز در اتاق ایستاده ، قصد بیرون رفتن را نداشت .

خانم با خود اندیشید ، شاید پول می‌خواهد و احتمال دارد پس از دریافت بخشش از اتاق بیرون رود . آیا به بسته کار مؤلف ابارت همان کسی جای بولی میدهد ؟

خانم مردد بود به آدمی که محض وظیفه اشرا انجام داده ، بخشش بدهد یا خیر ؟

خانم از آن می‌ترسید که مبدا با گذشتن سکه پول در دست آن مرد او را از خود برنجاند .

آن مرد آرام در کنار دالاس ایستاده ، به وقت خانم را تماشا میکرد .

بملاحظه میدید و به هر چه در آنجا وجود داشت نظر انداخت .

چند دقیقه هم به سقف دیده گشت : خانم اینجارا باید ترمیم کند .

پس از اتمام این مطلب آن مرد با اشاره انگشت لکه مرطوبی را در سقف به خانم نشان داد .

زن به سقف دیده پاسخ داد : چي؟ آوه بلی از یک ماه به اینسو از همین حصه سقف آن نفوذ میکند . خانم با وضع تشنج بدنبال کلماتی میگشت تا با گفتن آن مرد را وا داره ترک اتاق بسازد . خانم با خود اندیشید ، شاید صراحت لجه بهتر از هر عکس العملی باشد و خطاب به آن مرد اظهار داشت : معذرت میخواهم ، سارا کار دارم .

اما مرد از جایش تکان نخورد و خیره به صورت خانم نگریست . خانم پس از اظهار مطلب بطرف دروازه اتاق رفته آترا باز کرد . سر انجام مرد بیرون رفت ، بدون آنکه یک کلمه حرف زده و خدا حافظی کرده باشد .

یک ساعت بعد تر با خوشحالی فراوان دروازه را روی بستنی می‌شود . بسته وسای که مرد حاق و نهایت مهربان بود ، یک نامه از شوهر خانم را که جیم نام داشت برای وی آورده بود . با خواندن متن نامه خانم از خوشحالی زیاد

ونگامهای مرموز این مرد با عت نرس س و وحشتش می شود و بگوید که آن مرد خیره خیره بطرفش می نگرد . مردم از شنیدن این حرفها به او خواهند خندید .

نه او نمی توانست این آنها مات را بر آن مرد وارد کند و بدون اراده خودش را نکان داد . آن مرد سوال کرد : چرا ؟ خنک می‌خورید ؟ خانم چنان جلوه داد که حرفهای آن مرد را شنیده است .

مرد مجددا بحرف آمد : من حاضر م به کمال میل مرکز گرمی را جانان کنم . اما چنین اجازه ی راندارم . هنوز هوا از طرف رو ز بسیار گرم است .

خانم جیم ضمن گوش دادن به حرفهای آن مرد احساس ندامت میشود و تصور می‌گردان مرد محض می‌خواهد ویرا کمک کند و این اوست که وهم و خیال را بخود راه بدهد نسبت به آن مرد اندیشه های درستی دارد . بنابراین خندهی کوتاه و زود گذری بصورت آن مرد زد . خانم جیم به زحمت تبسم گسرد و اضافه نمود : نی من خنک نمی خورم .

خانم جیم لب برق ماشین را وصل کرد . لباس هزارا در ماشین انداخته ، سپس کتی را صدا زد و از زیرزمینی بالا رفت .

ناوقت شام که کتی غنوده بود و مادرش مطالعه میکرد ، صدای تک تک دروازه بلند شد خانم ابتداء تصور نمود آواز دروازه زدن را تغیل می‌کند . نیم ساعت به نیمه شبمانده و درین وقت کتی می‌توانست بپند ؟ آن مرد بسته کسار پشت دروازه ای اتاق ایستاده بود .

خانم جیم بالحن تندی بر رسید : بلی ، بفرمایید من میمانم دارم و بپتر است ... آن مرد اظهار داشت بفرمایید این دستمال بینی از میان تگری لباس هایتان به روی زمین افتاده بود .

خانم جیم بخود اشارت آورد تا بزحمت دست دراز کرده دستمال جیب را از دست او گرفت : تشکر . آن مرد اضافه نمود : دستمال بینی کشف نشده است ، زیرا صحن اتاق های زیر زمینی را همیشه پاک جاروب می‌کنم .

خانم اظهار داشت شب تان خوش . می‌خواست دروازه را مجددا به بند ، اما دست هایش می‌لرزید .

مرد گفت زمین برای پاک کردن زمین ها بسیار آگاه دارم .

خانم جیم با خود فکر کرد که اگر آن مرد زود رنگش را تم نکند ، فریاد بزند و مردم و همسایه ها را به کمک طلبد و لهذا بکمر تبه تی در حرف هایش را تکرار کرد ، خوبست ، من باید به مهتابها رسیدگی کنم . خداحافظ تان . بقیه در صفحه ۶۱

مردی با نقاب بقره

ناینجای داستان :

گنر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقره ها زندگی اش را از کف داد. یک معاون کمیسر بو لیس و سوبو دیک کاردون به تعقیب مایتلند پیر که مرد موزی است میباید. رای بنت جوان که نزد مایتلند کار میکند. به اثر تشویق لولا بسا نوا باز اتمان لوکس به گرایه گرفته می خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خانه دهد و تلاش خواهرش برای ادامه کار او نزد مایتلند به کدام نتیجه نمی رسد او را ترلا میکند. یک از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سند میشود. اما اسناد از سیف منزل لارد فار میل، بطرز اسرار آمیزی به سرقت میرود با تحقیقات بو لیس هاگن هاگن پلر کلب هرون گرفتار میشود. اما هاگن پلر ز عجیبی فرار میکند و اکنون پولیس به اثر اشتباهی که دارد یکس هایی را که مرا جعین در شعبات حفظیه استیضاح های ریل به امانت می سپرد در دفتر مرکزی تفیش مینماید. در اننای تفیش بمبری در دفتر بو لیس متعلق میشود و اینک بقره داستان.

وقتی ایلا این حرفها را زد سکوت بین آنها برقرار شد و در طول راه حتی یک کلمه دیگر هم بین آنها رد و بدل نشد. یک مرتبه مرد نقاب پوش به نجوا صحبت کرد و ایلا توانست با وصف پرده های کشیده جلو کلکین های موتر پازهم انعکاس بر او شیشمه عینک او را ببیند. وقتی آنها از وسط یک دهکده بگذشتند مرد نقاب پوش به مردیکه در سمت پشت سر پهلوی ایلا نشسته بود هدایتی داد و آنمرد از شیشمه عقبی به بیرون نظر انداخته اظهار داشت : خیر است هست.

به ایلا هیچ آسیبی نرسیده بود و ربا بند گان با او به ملایمت میگردند. هیچ مانعی برای حرکت کردن او پیش نکردند و دست و پا یسرا هم نبستند. اما ایلا میدانست که سمی برای فرار یک فکر کاملاً پیورده می باشد.

آنها به تدریج از سرعت حرکت شان میکاستند تا اینکه موتر توقف کرد. راکبین موتر بیرون پریدند و ایلا آخرین فردی بود که از موتر پیاره شد. یک نفر از پازویش محکم گرفته ویرا با خود از وسط یک مزرعه نازه کشت شده به پیش راند. یک نفر دیگر از عقب آمده بالا پوش بارانی با خود برای ایلا آورد و به تنش کرد. باران به شدت می بارید و با لر بر خورد دانه های آن بالا پوش بارانی صدایی پر میخاست بقره پیشا پیش دیگران حرکت میکرد و در تمام طول راه حتی یک مرتبه هم پشت سر خود رانندید. و اگر با زوی مردیکه در پهلویش راه میرفت محکم نمی گرفت چندین بار در اننای راه رفتن لغزیده بر زمین میخورد.

سر انجام ایلا از آنها پرسید: مرایه کجا می برید. اما جوابی نشنید ایلا با خود فکر کرد که آیا ممکنست خودشرا از چنگ آنها رها کرده به کمک تاریکی فرار کند.

درست در لحظه ایکه ایلا به این فکر افتید در خشش سطح آب را از سمت راست خود دید که مانند یک لکه گرد و سحرآ نگیزی جلوه مینمود.

او به سرعت و به شیوه معا مله گرانه حرف میزد وقتی او مقابل ایلا نشست ایلا منتظر بود که آن مرد نقاب از صورتش بر دارد. اما او اشتباه می کرد. ایلا میدید که چشمهای آنمرد چگونه از پشت آن شیشمه های محجب ویرا تند تند نگاه میکرد.

آن مرد به سخن آمده پرسید : خوب ایلابنت. و حال تو حاضر هستی با من ازدواج کنی. یا اینکه میل داری نابود شویی. تو درین کلبه یا بصفت همسر من بیرون خواهی رفت یا نعلش ترا بیرون خواهند برد. برای تو جز انتخاب یکی از همین دو راه دیگر شانسی مسیر نمی باشد.

پس از اظهار این کلمات مرد نقاب پوش بطرف سلندر های شیشمه های رفته با انگشت به روی آنها چند بار نواخت و بحر فهایش ادامه داد: یکی ازین شیشمه ها را میشکنم و آنگاه پیش ازینکه تو بمیری نقاب را از صورتم بر خواهم داشت تا اقل پیش از مردن مرا بشناسی.

ایلا پاسخ داد: من هیچگاه با شما ازدواج نمی کنم. هیچوقت شما را به همسری خود قبول نخواهم کرد. علت آن هم اینست که با شما ازدواج نمی که شما برای کشتن برادرم رسیسه نا جوانمردانه ای ترتیب داده بودید. محض از همین سبب حاضر نیستم با شما ازدواج کنم و نه بکدام علت دیگر.

صدای آن مرد خشک و خشن شد: برادر تو یک دیوانه است. و اگر تو در همان وقت بمن وعده میکردی که زن من میشوی او هیچگاه اینهمه رنج و زحمت را نمی دید. من مرد نیمه دیوانه ایرا سراغ داشتم که حاضر بود کشتن لیوبرادی را به خود نسبت دهد و اقرار به قتل بر او می بکنند و من حاضر بودم این ریسک را قبول کرده به تائید حرفهای او شهادت بدهم.

ایلا پرسید: پلی. ولی چرا می خواهید با من ازدواج کنید. صدای ایلا میلرزید و ارتعاش صدای ایلا ناشی از عصانیت بود. وضع در آن لحظه چنان نازک و همراه با خطر بود که ایلا بآرک این موضوع خون سردی را حفظ کرده بدون کوچکترین احساس

وقتی در چوکات دروازه رسید می خواست عقب گرد کند اما دست قوی بقره باز ویش چسبید. بقره او را به داخل اتاق کشانده دروازه از عقب شان بسته و قفل شد. ایلا با بقره تنها ماند. اکنون کنجکاری ایلا برای شناخت فز و نی گرفته بود و کمتر از روبرو شدن و تنها ماندن با بقره هراس داشت. ایلا به چهار سمت اتاق کوچک نظر انداخت. در حدود شش متر طول و چهار متر عرض اتاق بود. موبل و اثاثه آن بسیار ساده بود: یک پایه میز یک پستر خواب دو چوکی و یک بخاری در آنجا سه

نظرش آمد. صحن اتاق پایک قالین کثیف پوشیده شده بود. در یکی از دیوار ها سلندر های طویل شیشه آویزان بود که مواد مایع و آبیکی در میان آنها بچشم میخورد در پهلوی آنها دو صندوق چوبی که معلوم می شد تازه ساخته شده قرار داشت. مرد نقاب پوش مسیر نگاه ایلا را دنبال کرده گفت: هاها. چه فکر میکنید. همه اش طلا هست همه اش طلای تو هست. طلای ماهست به ارزش یک میلیون بوند استر لنگ طلا در بین دو صندوق پام جای دارد.

ایلا با نگاه تعجب انگیزی به آنسو دید. مرد ماسک دار گفت: پنشین.

ایلا اظهار داشت: این جا مار بی فیاد. شما مرا به طرف محل سنگلاخ می برید. باز هم جوابی نگرفت. آنها بدون توقف پیش میرفتند تا اینکه به فاصله نسبتاً نزدیکی به سنگلاخ رسیدند. ایلا بسیار دلچسپی داشت بفهمد که وقتی تمام خواسته های بقره را رو کنند چنانچه در همان وهله نخست این کار را کرد چه سر نوشتی در انتظارش میباشد. آیا این مرد وحشتناک و بیرحم او را خواهد کشت. رفعتاً خطاب به دیگران امر کرد. صبر کنید پیش نروید.

پس از گفتن این جمله خودش به عجله در تازیکی ناپدید شد. متعاقباً ایلا روشنی چراغی را دید که یک کلبه چوبی کوچک را روشن ساخت. در اصل دو نقطه روشن پیدا شد. یک روشنی دراز و یک روشنی ۴ گوشه یعنی روشنی از چوکات یک دروازه و یک کلکین به بیرون تاپید اما روشنی کلکین مربع شکل مجددا خاموش گردید. زیرا پله های کلکین بسته شد. و آنگاه قیافه دهشتناک بقره را با ماسک عجیبش در چوکات دروازه ایستاده دید.

بقره امر کرد داخل شوید. ایلا مثل آنکه همینوز شده باشد از او امر او اطاعت کرده وارد کلبه شد.

ترس و اندیشه حرف میزد .

جوابی که گرفت این بود : به خاطر آنکه تو را دوست دارم . اما

اینکه تو را مثل گاردون دوست خواهم داشت این زانمی فهمم . شاید حقیقت این باشد که چون تصرف تو برای

من میسر نبوده و از همین سبب یک شنی با ارزش برای من شده ای . آری هر چه را آدم نتواند هیچگاه داشته باشد برایش ارزش و بهای فراوان میدهد . طوریکه من تو را دوست

دارم ، من بیاد ندارم که تا امروز به چیزی اراده کرده و دست نیافته باشم . ایلا بدون معطلی جواب داد : اما من هزار مرتبه مرگ را به زندگی

کردن با تو ترجیح میدهم . ایلا مجددا صدای خنده خفیف کرد : شاید تو هیچگاه موفق به دیدن صورت من نشوی .

آن مرد در جوابش گفت : برای یک دختر جوان و با احساس مثل

تو غیر از مردن به این سادگی طرق رنج کشیدن بدتر و وحشتناکتری هم هست . و تو آن زمان خواهی مرد که تحمل تمام دردها و آلام را کرده باشی .

مرد نقاب پوش نگاهش به صورت ایلا انداخت و ایلا گمان نمود که در چشمهای آن مرد خون میجو شد . مرد نقاب پوش زیر لب زمزمه آن مرد را شنید .

پس از آن مرد ماسک پوش دست دراز کرده پلته چراغ تیل خاکی را به تدریج پائین و پائین تر کرد در همین لحظه صدای مجبولی به

دروازه تک تک زد . تب ، تب ، تب . بقه در حالیکه دستش به روی لبه چراغ بود خموش ماند .

آواز یق الباب بلند شد . کسی بجا انکشت به دروازه میزد تب تبتب . بقه ساکت ایستاده ، دستش را روی چراغ گذاشته بود .

صدای تک تک دروازه تکرار شد . بقه فالیتت چراغ را بلند کرد تا روشنی قدری بیشتر شود و آنگاه به طرف دروازه رفته پرسید : کی هستی .

یک آواز خپ جواب داد : من هستم هاگن . بقه با نهایت تعجب برگشت میل آهنی سنگینی را از پشت دروازه دور کرده کلیدی را از جیب بیرون

آورد و دروازه را باز کرده اظهار داشت زود باش ، داخل شو . هاگن ، تو چطور به اینجا آمدی؟ دروازه با جنان ضربتی به طرف درون باز شد که بقه به اثر فشار آن بدیوار چسبید . این موضوع سبب شد که ایلا از شدت خو شحالی فریاد بزند .

در چوکات دروازه مردی ایستاده بود که بالاپوش بارانی به تن داشت و جوشا براد ، جو شا با صدای محکمی گفت ؟ بر گرد .

جوه شا متوجه ایلا نبود . اما ایلا به فراست در یافت که حسر فهای جوشا براد متوجه خودش می باشد . اما ایلا مانند مجسمه از سنگ در گوشه اتاق بی حرکت ایستاده ماند ، هر دو دست جوشا برادر جیبهای پتلونش قرار داشت . اما چشمهایش مرد نقاب پوشی را زیر نظر گرفته بود .

با صدی میهمی گفت : هاری میهمی که از تو چه مطالبه میکنم؟ بقه فریاد زد . بردار هر چه از تو بد حکارم .

دوفیر بیهم بلند شد و بقه چرخ زده ، صورتش را بدیوار چسباند باعایش صرف چند سانتیمتر از بوتل های پراز محلول فاصله داشت و بقه یکی از بالون هارا برداشت . اما براد باز دیگر آتش کرد . بقه آهی کشیده به پشت غلتید و سرش به لبه بخاری دیواری محکم تصادم نمود .

در همین هنگام صدا هایی از بیرون شنیده شد . آواز قدمهای بالا شدن زینه جلو عمارت بگوش جو شا براد آمد . و جان بنت شتابان وارد گلبه گردید . ایلا خودش را به آغوش پدر و افکند . الک و دیک در دهن در وازه ایستاده ماندند .

جوشا براد خطاب به آنها گفت : آقایان . شما را در محکمه احضار خواهم کرد تا شهادت دهید که از روی مجبورت این شخص را کشته ام . مقتول همان بقه معروف است . اسسش را من برای تان می گویم . جوشا به آنها نزدیک شده به حرفهایش ادامه داد : اسم او هاری لیم میباشد او یک محبوس انگلیسی است .

الک اظهار داشت : من میدانم که او هاری لیم است . براد به روی هاری خم شده ، دست خود را در جیب واسکتش فرو برد . پس از لختی گفت : بلی . او مرده است . بسیار متاسفم که طعمه شما را از چنگ تان بدر آوردم آقای الک کشتن او یک ضرورت حیاتی شده بود . زیرا یکی از مارو

نفر باید در همین امشب کشته می شدیم الک در کنار حسد به روی زمین نشسته شروع کرده باز کردن نقاب نفرت انگیز از صورت مقتول ، دیک کارون به آرامی گفت : گنتر هم در اینجا کشته شده است . آنجا را میبینید . منظورم از بوتل های محتوی تیزاب است . الک به بالونها دیده با سر حرف دیک را تأیید کرد . بقیه در صفحه ۵۸



زلزله چگونه بوجود میاید؟

که یکی از آن آتشفشانی ها بشمار میروند .

خروج «لاوا» از طبقات تحتانی زمین با فشار زیادی ، سبب میشود ، تا سطح قسمتی از زمین ، به اثر شدت فشار ، به تکان بافتند و زلزله در طبقات خارجی زمین محسوس گردد .

ولی بسا واقع شده که آتشفشانی های شدیدی باعث تکان های زلزله نشده و یا تکانهای بسیار خفیفی را بوجود آورده است .

علت اصلی زلزله ، ظهور شکست ها ، در قشر زمین میدانند . چون در نقاط عمیق زمین که هزاران کیلومتر عمیق تر از سطح آن قرار دارد ، خلاء های موجود میباشد و سنگین شدن قسمت های بیرونی زمین به اثر سیلاب ها و باران های موسمی ، در طی بیابان ها سال ، سبب میشود ، تا این خلاء ها شکست کرده و تعادل یکجمله زمین بر هم بخورد و زلزله در بیرون کره زمین احساس گردد .

انجنیر میر اسلام الدین آمر مرکز زلزله سنج کابل بدنبال توضیحات قبلی اش ، پیرامون عوامل ظهور زلزله میگوید :

— یکی دیگر از علت های علمی زلزله اصطحکاک پلیت های جداگانه قشر سنگی زمین بمقابل یکدیگر می باشد .

دانشمندان زمین شناس کشف کرده اند ، که در عمیق زمین پلیت های سنگی بزرگی قرار دارد ، که بر بالای هر پلیت ممالک مختلفی واقع شده است . این پلیت ها ، بصورت دندانه دار ، باهم متصل بوده و از طریق هر پلیت به سمت مخالف پلیت هم جوارش ، حرکت خفیفی دارد .

جدا شدن دندانه های اتصال پلیت ها ، سبب حرکت سریعی در هر پلیت میشود و در سطح خارجی زمین تکان های زلزله محسوس میگردد .

عامل زلزله های افغانستان ، در کجاست .

جهان بروی پلیت های متحرک واقع شده و شهر ها ، روز بروز از هم دور میشوند .

احصایه زلزله های مغرب جهان

یک شهاب ثاقب به قدرت ۶۴ تن انرژی بر ساپیر یا فرود آمد .



اثری از تکان های زلزله در یکی از منازل

در شماره گذشته گزارشی داشتیم ، از زلزله هایی که در طی زمان در افغانستان رخ داده بود و همچنان مطالب دیگری پیرامون نقاط زلزله خیز جهان و کشور ما وعده داده بودیم که درین شماره عوامل زلزله را ، در جهان و فعالیت های تحت الارضی که سبب زلزله میشود به نشر می رسانیم .

اینک بدنبال گزارشی هفته قبل مطالب تازه پیرا که تهیه کرده ایم ، می خوانید :

زلزله از آوان پیدایش زمین تا حال موجود بوده و حواری تا گواری را ، بار آورده است . بشر در طی تلاش های متواتر ش ، هنوز موفق نشده ، تا جلو این حادثه طبیعی رابه گیرد فقط دانشمندان موفق شده اند ، که علل ظهور آن را ، جستجو کنند . ارسطو دانشمند یونانی در باره زلزله نظراتی ارائه کرده و از پاره های اعماق زمین یاد آور شده است .

در ازمنه قدیم ، نزد مردم دو مفکوره در باره زلزله وجود داشت ، که یکی شکستن طبقات تحت الارضی و دیگری اصابت شدید شهاب ثاقب بود ، که



به اثر تکان های تحت الارض سطح زمین چنین کفیدگی های پیدا میکند

چنانچه زلزله سال ۱۹۰۶ سان فرانسسکو به همین علت بوجود آمد و خساره زیادی بار آورد. امریکای شمالی بالای یک پلیت و بحر الکاهل و قسمتی از سواحل غربی امریکا و شمالی بالای پلیت دیگری واقع شده است حرکت این دو پلیت در سال مذکور به اثر حرکت مخالف همدیگر زلزله عظیمی را به وجود آوردند که به اساس مطالعات بعدی معلوم شد، که بلاک شمال شرق بطرف جنوب شرق و بلاک شمال غرب به نوب مغرب حرکت کردند.

به اثر همین حرکت و زلزله دو سطح زمین به اندازه ۲۱ فوت از هم دیگر دور شدند. وقتی تعدادی درختان بصورت یک خط مستقیم در سال ۱۸۵۱ در بالای هردو پلیت بیک قطار غرس گردید، در سال ۱۸۷۴ این درختان از قطار مستقیم، یک قطار کج در

آمدند و بعد از زلزله ۱۹۰۶ قطار بالای یک پلیت زمین، از پلیت دیگر ۲۱ فوت دور شدند و این تجربه ثابت ساخت، که پلیت های تخت الارض در حال دور شدن از هم می باشد. انجنیر میر اسلام الدین می افزاید.

دانشمندان برای جلوگیری از زلزله های احتمالی ناشی از حرکت پلیت های زمین، آلتی را کشف و اختراع کرده اند که حرکت پلیت ها را کنترل نموده و برای جلوگیری از سرعت سریع آنها که باعث تکان های زلزله میشود، انفجارا تخفیف زیر زمینی بی را انجام میدهد. وی در باره زلزله های افغانستان گفت:

نظر به مطالعاتی که صورت گرفته، زلزله های افغانستان از قسمت زمین داخل کشور، مرکز نگرفته، بلکه عامل تکان های زلزله بقیه در صفحه ۵۷



نمایی از خرابی های زلزله به مازل مسکونی

سیده شامل

مدل گیسو

چگونه باید انتخاب شود؟

پیش از آنکه فرمی برای آرایش موهایتان انتخاب کنید، این نکات را باید داشته باشید. فرم مو باید با نوع کار و فعالیت شما هم‌آهنگی داشته باشد مثلاً اگر هر روز آب‌بازی می‌کنید و موهای صاف دارید، آنها را فروری بچید و اگر تمهید چون باینکار فقط وقتتان تلف می‌شود. بهترین است با برس آن فرم دل‌خواهی بدهید.

باید که آن‌ها را شکل کنید و اگر فروری است باید مدل موی صاف برای آرایش در نظر بگیرید زیرا در هر دو صورت موهایتان بشکل مدل که خواسته‌اید در نخواهد آمد.

آرایش موی سر باید با اندازه‌چشم متناسب باشد. اگر اندام کوچک و باریکی دارید موها پهن را زیاد پوش ندهید و برعکس اگر اندامتان درشت است موهایتان را صاف و بی‌پوش



فرم موی باید با صورت و فرم‌اندازه‌آن متناسب باشد. اگر صورت کوچکی دارید، موهایتان را بیش از اندازه پوش ندهید، زیرا در این صورت غیرطبیعی بنظر خواهید رسید و درست مثل اینست که کلاه گلان متناسب روی سر نان گذاشته‌اید.

فرم مو باید با جنس و نوع مو هم‌آهنگی داشته باشد. اگر موهای صافی دارید، اصراری نداشته

نگارید، همیشه متناسب سر و بدن را در نظر داشته باشید. یک سر کوچک با بدن درشت و به همان اندازه زنده و نامناسب است که یک سر بزرگ با یک بدن ریزه و کوچک.

فرم موی آرایش‌کننده‌ها پس از چند ساعت آراستگی اش را از دست ندهد و تا چند روز دوام داشته باشد، زیرا شما نمی‌توانید هر روز به آرایشگاه بروید و با تمام وقت تا آنرا جلو بیاورید. در حل آرایش موبگردانید.

۱- مدول داشت .
۲- روی موضوعات ناچیز خورده گیری و انتقاد نه‌نماید زیرا احساسات و انتقادات بیجا صدمه بزرگی بر بیکر سعادت و خوشبختی شما وارد می‌نماید باید بدلائل معقول و ارزنده طرف مقابل تا آنرا قناعت دهید .
۳- امر نقص یا خلابی در کار همسر نان میبستید فوراً آنرا بر رخ نکشید بلکه موضوع را طوری با وی مطرح نماید تا خودش متوجه نقایص خود شود و به رفع آن بکوشد .

۴- برای اینکه توجه همسر تا آنرا به خود جلب کرده باشید کلمات مانند نظر شما درین باره چیست، طوری که شما فرمودید در سخنان آن بکار برید تا وی درک نماید که شما به افکار و عقاید او احترام دارید .

۵- بی‌علاقگی در کار ها و وظایف محوله در امور زندگی مشترک فامیلی سبب بروز اختلافات میگردد بر زن و شوهر باید در اجرای وظایف محوله خویش در فامیل توجه خاصی را مدول داشته و به‌علاقه و شوق زیاد آنرا انجام دهند .

خانوادگی، عدم اشتراك مساعی میان زن و شوهر و بالاخره بی‌علاقگی میان اعضای فامیل در اثر نداشتن احترام متقابل بوده‌است .
نکات ذیل را در حل این پرابلم باید در نظر داشت :
۱- احترام به عقاید و نظریات یکدیگر از اساسات زندگی مشترک زن‌شوهری است .
باید در تطبیق این اصل توجه زیادی را



تپیه از : مریم محبوب

از : محمد شریف عمری

احترام متقابل

احترام متقابل برای پیشبرد امور زندگی اجتماعی و تأمین یک زندگی مرفح و آرام میان افراد فامیل از پایه‌های سعادت و کامیابی میباشد بر اساس احترام متقابل همه افراد خانواده در فضای صمیمیت، دوستی محبت، عشق و علاقه زیست نموده و حس و رویه همکاری میان آنها خلق میشود. زن و شوهر که به‌شاهتک و بر بی‌فامیل اند باید نمونه بارز و شایسته از این روش

برای فرزندان خویش باشند زیرا فرزندان‌شان روشها و کار نامه های والدین خویش را تعقیب نموده و طبق آموزش که از محیط خانه میگیرند در تکامل و تربیه ایشان اهمیت فوق‌العاده را دارا میباشد اگر نظری به وضع فامیل هانداخته شود دیده میشود که در بعضی از فامیل‌ها سبب نزاعات، جنگ و جدالها، جدایی‌ها، تربیه ناسالم فرزندان، عدم مسؤلیت در امور

شیک لباس بپوشید...

نگذارید که بدن تان خسته شود همیشه خود را سالم نگهدارید

و مقداری میوهجات این کمبود را در بدن تان رفع خواهد کرد.

اگر خونریزی شدیدی دارید و اگر مرض (رئسکوربوت) که عامل آن همین خون ریزی است میخواهد که از آن جلوگیری بعمل بیاید برای مقاومت دادن بدن در مقابل این امر ش باید

ویتامین (ت) گرفت که بیشتر در زرشک، مالته لیمو، ترشی، گاهو و بادنجان رومی بصورت مفصل پیدا میشود و همچنان ویتامین (ت) میتواند بدن تان را در مقابل سرما خوردگی مقاومت بدهد اگر به خشکی ناخن دچار هستید و اگر میخواهید پوست بدن تان لطافت و زیبایی داشته باشد از روغن ماهی استفاده کنید که به مقدار کافی ویتامین (ف) دارد و همچنان این ویتامین خشکی پوست جلدر را بهزودترین فرصت رفع خواهد کرد.

اگر زبان شما لکنت میکند و از این ناحیه دچار مشکلات هستید ویتامین (ج) بگیرید که در جگر و زرده تخم بوره وجود دارد.

داشتن بدنهای سالم و نیرومند که باعث نشاط و عمر طولانی است بستگی مستقیم بویتامینها و عناصر معدنی و مواد غذایی کافی

دارد یک انسان کامل و سالم روزانه بطور متوسط احتیاج به ۲۴۰۰۰ کالری دارد و این مقدار حرارت و نیرو باید بوسیله غذاهای مختلف تامین گردد

سر گیجه، خستگی، جرت زدن، خمودگی، ضعف در مقابل امراض مهمترین اثراتی است که یک رژیم نالغ غذایی برای انسان تولید میکند.

استفاده از سبزیجات بهترین عامل برای کمبود ویتامین (الف) بوه و همچنان، جگر، روغن ماهی زرده تخم و بادنجان رومی میتواند این کمبود را رفع کند.

برای نگهداری نظم بدن بوجه خصوصی برای برقراری تعادل عصبی و استفاده کامل از مواد قندی و نشاسته ای در بدن لازم است که در ویتامین (ب) کمک بطلبید سبزیجات، گوشت



جمناستک قبل از ناشتا برای زیبائی اندام

بروز بعضی حوادث که باعث خوابی اندامتان میشود مفاد دیگری ندارد.

حرکت برای نرمش عضلات و وقتی ملید ثابت میشود که همه نکات آن مدنظر بوده تا از یک طرف باعث رفع خستگی گردد و از طرف دیگر به زیبایی تان بیافزاید.

اگر میخواهید اندام موزون و پرازنده داشته باشید لازم نیست که برای زیبایی آن روز چند مرتبه سیورت شاله را انجام دهید یگانه راه برای زیباشدن جمناستک قبل از ناشتا آن است که باید هر روز صبح بدون وقفه در کار صورت بگیرد باید متوجه بود که حرکت های تند با



۱ زارغنون پیر سید

خواهی از ما پرسیدند که برای برطرف کردن موی اضافی بدن مخصوصا پاهایم زیاد تلاش کردم ولی نتوانستم راه حلی برای آن بیابم لطفا شما راهنمایی کنید که چگونه راه را برای از بین بردن آن انتخاب نمایم. پرسنده عزیز!

برای حل مشکل شما باید گفته شود که راه های معقولی موجود است، که با استفاده از آن میتوانید مشکل تان را حل کنید.

۱ - مقدار بوره را گرفته بالای آتش بگذارید تا به قیام بیاید بعدا چند قطره لیمو را بالای آن اضافه کنید چند لحظه بگذارید که باهم مخلوط شود. بعدا آنرا نگهدارید تا کمی سرد گردد بعد از سرد شدن میتوانید برای برطرف کردن موهای اضافی پاها تان از آن استفاده کنید.

۲ - راه آسانتر دیگر آن استفاده از کریمی بنام ویتواست که به آسانی میتواند موهای اضافی را کم کند.

۳ - برای سهولت بیشتر کار از ماشین برقی که در منزل موجود است میتوانید استفاده کنید کوشش کنید که فاصله میان پاک کردن یا هازباد باشد چون اگر پا هارا زود زود پاک میکنید حتما موها اضافه میشود و مشکلات را خلق می نماید اما استفاده از آن برای پوست ها متفاوت است.

جوانان و روابط خانوادگی



من قشای و جنجالهای خانوادگی
از کجا بر جود می آید؟

چه چیز باعث بمیان آمدن آن می
گردد؟ عاملی که چنین جنجالها را
خلق میکند کدام است؟

در اکثر خانواده های کشور ما که
کمتر به موضوعات خورد و ریزه
توجه میکنند بعضی مسائل را که به
طور جدی خطر بر خورد و وجود
آمدن مشکلات و جنجالهای خانوادگی
میگردد، بنظر حقارت دانسته و کمتر
به آن توجه میشود.

مثلا در يك فامیل پسر كوچك باخواه
هر بزرگتر خویش جنگ میکند
پدر از دختر و مادر از پسر طرفداری
میکند بالاخره این طرفداری آنها به
جای میرسد که منازعه پسر و دختر
فراموش میشود و خود زن و شوهر
شروع بچنگ و دعوا میکنند در حالیکه
نباید چنین حرکتی از آنها، آنهم
در مقابل فرزندان شان سر زند و
اتفاق بیفتد. از همین جاست که
کودک اولین درس منفی را از پدر و
مادر خویش می آموزد. و مثل این
چیزها مسائل خورد و ریزه است که
باعث بروز مناجات و جنجالهای
خانوادگی میگردد.

اگر خواسته باشیم ریشه اصلی
جنجالهای خانوادگی را جستجو
کنیم ملتفت میگردیم که تنها و تنها
بیکاری و بی توجه بودن به مسائل
خانوادگی است.

مشغول باشد چه اینکار در بیرون صورت جنجالهای خانوادگی کمتر
خانه باشد بداخل خانه بهسر دو اتفاق می افتد.

اگر زن و شوهر هر دو بکساری

مادر را چه تعریف کنم؟

خوب من اکنون از شما همه
کسانی که محبت های مادر را احساس
و نوازش های او را لمس کرده اید
و شما همه کسانی که در آغوش پسر
حرارت او (بگفته خودتان) پرورش
یافته اید بمن بگوئید مادر را چه نوع
تعریف میکنید؟

اگر مرا منتظر می گذارید من
جوابی برای خودم ندارم برای اینکه
من هرگز با این واقعیت دلبدیر زندگی
رو برو نشده ام من منتظر جواب شما
هستم برای بگوئید تا من هم در قالب
مادر ساخته تصورات خود بتوانم
اصفاتی را که شما در خود آن می
دانید بگمانم و برای لحظه های که در
خیالات خود با او در گفتگو هستم
این واقعیت در وغین را از پس پرده
های تصورات خود ببینم بمن بگوئید.
این جابود که در یافته میشد
که چشمان او چه اسراری را در خود
نهفته دارد و در سیمای او چه رنجی
رادر خود مدفون ساخته است رنج
بی مادری را!

کنم ولی آنقدر با این محبت بیگانه
ام که نمیتوانم کلماتی را بخاطر شو
برای تو صیقل رزف کنم گاهی در
آئینه بخود می نگرم (اگر مادرم مثل
من بوده باشد) آنگاه سبیل علاقه
و محبت بی زایم سوی خودم جلب
می گردد. احساس می کنم که خود
زایی خود دوست دارم ولی آنگاه که
چهره مادرم را مغایر خود می بینم
آئینه را بکناری می گذارم و می گویم
تادر آینه تخیلاتم تصویری دیگری
و بسازم ولی در تمام احوال نمیتوانم
واقعیتی از او داشته باشم وقتی کوچک
بودم هر کسی که بمن محبت می کرد
گمان می کردم (مادرم) است. دست
نوازش بیگانه را دست پرا نصاف
(مادرم) میدانم ولی اکنون دیگر باور
دارم که من آنچه دیگران از همه گرامی
تر دارند مالک نیستم.

او بی اعتنا به حرف های دیگران
در بحر تفکرات خود غرق در دنیای
پر از وهم خیالات خود غوطه ور
بود. او به چه فکر میکرد؟ کسی چه
میدانست؟ ولی آنچه مسلم بود در
سیمای او رنجی سنگین و در عمق
چشمان او اسراری رنج دهنده مدفون
بود. آنروز خیلی بزم کرده بنظر می
رسید گویا شب را با نساویر گنگ
و بی مفهوم خود بسر برده باشد اگر
چنین بود قدرت شب زنده داری او
را تحسین می نمود. وقتی کسی به
اصرار جویای حقیقت از او می گردید
او آهسته و آرام تکه پاره های کاغذ
زولیده را از لابلای انگشتان ترشده
از هیجان رونی خود بیرون میاورد
و کلماتی را که به سختی خوانده می
شد در برابرش قرار میداد.
(امروز میخواهم مادر را ستایش

مادر را چه تعریف کنم؟

در جستجوی دوستان قلم

مایل به مکاتبه با خواهران و برادرا نیکه در باره شعر و شاعری علاقمند باشند .
آدرس : جمیله از لیسه عایشه درانی .

میخواهم با کسانیکه در قسمت جمع آوری مسکوکات قدیمی علاقه داشته باشند مکاتبه نمایم .
آدرس : عبدالظا هرمتعلم صنف نهم لیسه حبیبیه .

خواستار مکاتبه با آنها نیکه به جمع آوری تکت پستی علاقه دارند .
آدرس : نبی الله از لیسه نجات

در باره ریاضی مخصوصا ریاضی جدید میخواهم معلومات جمع آوری کنم . کسانیکه درین باره میتوانند مرا کمک نمایند لطفا به این آدرس : مکاتبه نمایند .
هرات ، نجیبیه متعلمه صنف نهم لیسه مهربی .

علاقمند به جمع آوری اشعار نو . کسانیکه درین قسمت با من هم عقیده و موافق اند لطفا به این آدرس : مکاتبه نمایند .
کندز : فضل الله متعلم صنف یازدهم لیسه شیری خان .

اینجانب محمد ظاهر میخواهم در باره هنر سینما و عکاسی معلومات حاصل کنم کسانیکه درین باره می توانند معلومات بدهند لطفا به این آدرس مکاتبه نمایند .
محمد ظاهر - متعلم صنف دهم لیسه محمود طرزی .

خواستار مکاتبه در باره موضوعات ورزشی .
آدرس : محمد فاروق از لیسه استقلال .

کسانیکه مایل به مکاتبه در باره هنر و موسیقی اند لطفا به این آدرس مکاتبه نمایند .
محمد فاروق متعلم صنف دهم .
آدرس - لیسه صنایع کابل

کتاب و تاثیر آن

از میان نامه های رسیده این هفته . این نامه را انتخاب نمودیم امید است که برای شما دلچسپ باشد .

نویسنده مضمون بعد از یک مقدمه طولانی رول کتاب را در جوامع امروزی خیلی پر ارزش خوانده می نویسد (از آنجا بیکه کتاب در پیشبرد تعلیم و تربیه و فر هنگ یک کشور رول بس بنسزای دارد لازم می آید که هر خانواده بقدر توان و خرید خویش کتابخانه ، کوچکی در منزل داشته باشند زیرا بودن کتاب در منزل کمک عظیمی در پیشبرد تعلیم و تربیه فرزندان آن خانواده می نماید چنانچه دیده شده در خانه که کتاب است فرزندان آن فامیل بکتاب علاقه پیدا نموده و بعدها معلوم شد که بودن کتاب در خانه و استفاد ه معقول از آن چه تاثیر فکری در ذهن آنها باقی می گذارد . باید در نظر داشت که کودک را تشویق بخواندن و مطالعه نمود و نباید اولتر از همه متوجه بود که کودک به چه چیز بیشتر علاقه دارد . بعد از مطالعه به ذوق و روحیه طفل کتابی بدسترس شان قرار داده شود که برایشان دلچسپ باشد تجربه ثابت نموده که در ابتدا کودک کان رو به کتابهای می آورد که عکس

بر این است که اگر کودک به کتاب علاقه نمیگیرد نباید به آن فشار وارد کرد .

بگذارید به آنجیزی آنها علاقه میگردند سر گرم گردند البته متوجه باید بود که وسایل سر گرم کننده و معقول بدسترس آنها قرار گیرد .
وقتیکه کودک دیروز آهسته آهسته به نو جوان و جوان امروز تبدیل میگردد به آن چیزیکه در آوان کودکی

دار باشد بعدا که کودک روز بروز بزرگ میشود باید ذوق و استعداد آنها مدنظر باشد و هر چه بیشتر کوشش گردد وسایل که بدسترس شان قرار داده میشود از آن استفاده معقول گردد .

در بسیاری از خانواده های ما با وجود اینکه کتاب و کتا بخانه وجود



به آن علاقه و دلچسپی نشان می دادند امروز نیز ممکن است به آن علاقه داشته باشند .

بسی بهتر است که در ابتدا چیزهای بدسترس کودک قرار داده شود تا در جوانی برای شان پیشه و هنر گردد .

دارد و همه اعضای فامیل به کتاب علاقه داشته . همه اهل کتاب بوده ولی متاسفانه دیده شده که فرزندان آن ها علاقه نگرفته و روز بروز از کتاب دوری می نمایند .
بعضی ها سبب این عدم تمایل را بی توجه بودن والدین به کودکان شان و انمود ساخته اند . بعضی ها راعقیده

با قهرمانان شنا آشنا شوید

پیغله باباشوف از ایالات امریکا . این دو شیزه جوان فاصله دو صد متر را در ۲۲ و ۴۹ خط طی نموده ریکارد جدید در دنیا قایم نمود .

سیستم آب بازی کرول (قلاچ)
۲- رنالت و جراز جمهوریست دیمو کراتیک آلمان .

او دوشیزه است که فاصله صد متر و صد و چهار صد متر را در کو تاه ترین مدت طی نموده و ریکارد جدید در جهان قایم نموده است .

نا گفته نباید گذاشت که دوشیزه رنالت دو بار ریکارد قهرمانی را در جهان قائم نموده .

۳- پیغله روز ماری کاتر از جمهوریست دیمو کراتیک آلمان قهرمان شنای صد متری در او توانسته توانسته است این فاصله را در ۱٫۱ دقیقه و ۹۹ خط طی نماید .



روزهاری از جمهوریست دیمو کراتیک آلمان



رنالت و جراز جمهوریست دیمو کراتیک آلمان



بابا شوف از ایالات متحده امریکا
صفحه ۳۴



جواب پرسشهای هفته گذشته .

جدول کلمات متقاطع

۱	س	م	ن	گ	ا	ن	ن	خ	خ	خ	خ	ن
۲	خ	م	ی	د	ا	ن	ش	ا	ر	ر	ا	ن
۳	۷	خ	خ	خ	ا	ن	د	خ	و	و	و	ی
۴	س	ی	س	ت	ا	ن	ن	خ	خ	خ	خ	ن
۵	ب	ا	م	ی	ا	ن	ن	خ	خ	خ	خ	ن
۶	خ	ی	ر	خ	ا	ن	ن	خ	خ	خ	خ	ن
۷	خ	خ	خ	خ	ا	ن	د	ر	ا	ر	ا	ب
۸	ش	ب	ر	ع	ا	ن	ن	خ	خ	خ	خ	ن
۹	چ	خ	چ	ر	ا	ن	ن	خ	خ	خ	خ	ن

حل جدول جغرافیایی

جواب يك سوال حسابی

عدد ۲۴ را علاوه بر آنچه در شماره گذشته آمد به این صورت هم با سه رقم مشابه میتوان نمایش داد :
(۲۲ + ۲ = ۲۴)

جواب آیا این مورخ را می شناسید؟

وی حافظ شهاب الدین عبد الله بن لطف الله هروی مشهور به حافظ ابرو است .

- ۳- هم علامت تحسین است وهم تعجب را میرساند ، مادر را گویند (پشتو) - فریاد عامیانه .
- ۴- امر از نهادن - بزرگی - از حیوانات اهلی .
- ۵- از آنسو نادیده کننده است ، رودیست در اروپای مرکزی .
- ۶- یکی ویگانه - عارف وشاعر مشهور قرن نهم .
- ۷- از حروف تعجب - اگر ناقص نمی بود معنی بسیار می داشت .
- ۸- خو گرفتن وهمدم بودن است - همیشگی در جهت آغاز - از آلات موسیقی .
- ۹- راه کوتاه - شاد است ولی پریشان هم هست ، معکو سحر بمعنی راز است .
- ۱۰- يك نوع جراب است که در وطن خود ما تهیه میشود .
- ۱۱- همین ... میکن کار امروز که فردا از برای کار فرد است - امیدوارم که نداشته باشد .

ژوندون

افقی :

- ۱- از ولسوالی های سمت مشرقی که فابریکه برق نیز دارد - مرکز یکی ممالک اروپای شرقی .
- ۲- میوه ایست که تا به هر دو دست آنرا نغشوند رسیده اش راز نارس تشخیص نتوانند .
- ۳- اگر پیش از روز یاشب بیاید معنی این را میرساند - بدون آن زندگی ممکن نیست - مخفف اگر .
- ۴- سبک و طرز و طریقه - خالص - سود بی ترتیب .
- ۵- دختر (ترکی) - کارش بختن غذا است .
- ۶- از درختانی است که همیشه سبز است - یکی از فصول چهارگانه سال .
- ۷- گنبد ویران - شاید باید باشد .
- ۸- خود سازی و خود نمایی - یکی از راهها ، معدن .
- ۹- کدرو نام مرض است - شکر ايجاب میکند ولی عوام بمعنی پرخاش استعمال می نمایند - سر پند معلوم نیست .
- ۱۰- مرکز نزد یکتترین ولایت شمالی به کابل .
- ۱۱- سبز (پشتو) - حکمت ودانش .

۱																		
۲																		
۳																		
۴																		
۵																		
۶																		
۷																		
۸																		
۹																		
۱۰																		
۱۱																		

عمودی :

- ۱- نباتی است خود روی که بعضی ها آنرا قارچ میگویند سوا این مرکز یکی از ولایات سمت جنوب است .
- ۲- کشور آفریقایی که همین روزها به استقلال خود امیدوار شد .

بقیه از هفته گذشته

از دو خطایك صواب

اجازه بدهید مثالی تقدیم کنیم: به این صورت مساله توجه فرمایید.
«مطلوبست عددی که چون دوثلثثلث «دو بر سه» آن را پایك واحد بر آن بیفزاییم ده شود.»

این عدد مجهولرانه فرض میکنیم (مفروض اول) دو ثلث نه را که شش است بر آن می افزاییم پانزده می شود که با اضافه يك عدد شانزده میشود و از جوابی که باید بدست می آمد، شش عدد زیادتو است. عدد شش خطای زاید و خطای اول است.

بار دیگر عدد مجهول را شش فرض میکنیم (مفروض دوم) دو ثلث آنرا که بیست است با يك واحد بر آن می افزاییم جمله پنجاه ويك میشود که از ده چهل ويك عدد بیشتراست و این خطای دوم نیز زاید می باشد.

عدد ۹ را در ۴۱ ضرب میکنیم ۳۶۹ میشود «محفوظ اول یا حاصل ضرب مفروض اول در خطای دوم».

عدد ۳۰ «مفروض دوم» را هم در «خطای اول» ضرب میکنیم ۱۸۰ می شود و این محفوظ ثانی است.

چون هر دو خطا زاید بوده است تفاوت دو محفوظ را بر تفاوت دوخطا تقسیم میکنیم یعنی ۱۸۹ را بر ۳۵ تقسیم مینماییم عدد ۵٫۴ بدست می آید که چون دو ثلث آن یعنی ۳٫۶ را با عدد يك بر آن بیفزاییم حاصل عمل عدد ۱۰ میشود.

بازی اعداد

بازی اعداد، یکی از سرگرمی های شیرین و آموزنده است که در آن از خواص اعداد و عملیات ریاضی استفاده میشود، در اینجا يك نوع بازی اعداد را که از خاصیت ضرب عدد (۹) بدست آمده است تقدیم میکنیم و در شماره های آینده انواع دیگر آن تقدیم میشود:

$$\begin{aligned}
 9 \times 9 + 7 &= 88 \\
 91 \times 9 + 6 &= 8111 \\
 917 \times 9 + 5 &= 81111 \\
 9176 \times 9 + 4 &= 811111 \\
 91765 \times 9 + 3 &= 8111111 \\
 917654 \times 9 + 2 &= 81111111 \\
 9176543 \times 9 + 1 &= 811111111 \\
 91765432 \times 9 + 0 &= 8111111111 \\
 917654321 \times 9 - 1 &= 81111111111
 \end{aligned}$$

جواب در زیر ذره بین

اندازه درجات زاویه همیشه ثابت است و يك زاویه از حیث شکل خاص خود آن که بنظر می رسد هر قدر بزرگ یا هر قدر کوچک شود، در تعداد درجات آن هیچگونه تغییری وارد نمی آید، بنا برین زاویه ای که ۱۴ درجه است در زیر ذره بین هم به هر اندازه بزرگ دیده شود باز هم ۱۴ درجه است.

جدول ادبی

البته میدانید که در صفحه شطرنج اسب حرکت مخصوصی دارد جدولی که در اینجا ملاحظه میکنید با استفاده از همان حرکت مخصوص اسب تهیه شده است.

در این جدول نام دوازده تن از بزرگترین شعرای افغانستان به ترتیب حرکت اسب آمده است - خانه اول که حرف اول نام او لیسن شاعر در آن آمده است نشانی شده شما باید از همان خانه شروع کرده نام یکایك شاعرانی را که خصوصیات هر کدام ذیلا ملاحظه میشود پیدا کنید:

۱- اولین شاعر بیست که در زبان در زبان دری اثر او باقی مانده است وفاتش در حدود ۲۲۰ هـ اتفاق افتاده است.

۲- از بلخ است و در میان سخنوران پس از رودکی مقام دوم

ظ	ی	ا	ر	ر	ی	ر	ی
م	ی	ن	ه	و	ع	ق	ف
د	ل	ص	ر	ی	ش	خ	س
س	ی	ج	ح	ن	خ	ب	ر
ه	م	خ	ی	ق	ع	ر	ر
س	ن	ی	ا	ی	ن	ز	ش
ی	ر	ع	و	ب	ی	ص	ا
ا	ر	ا	ق	ا	ق	و	ا

را داراست و در ۳۰ سالگی بدست غلام خود گشته شد. تولدش در حدود ۲۲۰ هـ اتفاق افتاده است.

۳- از هرات است و همان کسی است که فر دوسی چند وقتی به خانه پدری و بود وفاتش در حدود ۴۶۵ اتفاق افتاده است.

۴- از بلخ است گذشته از شاعری در جمله فلاسفه عصر سامانی بشمار میاید وفاتش در ۳۳۵ رخ داده است.

۵- از عرفای بزرگ است در علوم و فنون دین و ادب و تاریخ استاد بود وفاتش در هرات در ۸۹۸ رخ داده است.

۶- از هرات است و معاصر سامانیان میباشد ابیات پراکنده از او در لغت نامه ها بطور شاهد آمده است.

۷- از سیستان است و در عهد سلطان محمود و سلطان مسعود غزنوی می زیست. وفاتش در حدود ۴۲۹ اتفاق افتاده است.

۸- از بلخ است و از قصیده سرایان دوره غزنوی است وفاتش در ۴۳۱ رخ داده.

۹- از غزنی است و اولین کسی است که مطالب عرفانی را در شعر خود بیان کرد وفاتش در ۵۴۵ رخ داده.

۱۰- از جمله فلاسفه بشمار می رود سفر نامه اش معروف است وفاتش در یمن در ۴۸۱ رخ داده.

۱۱- از بلخ است و مرید خواجه نظام الدین اولیا بوده در موسیقی هم مهارت داشت در ۷۲۵ وفات نموده. ۱۲- از شعرای بزرگ معاصر است که سبک بیدل را تعقیب می کرد.



ورزش

بیش از (۳۰۰) هزار نفر بصورت مستقیم از مسابقات

تیم افغانی در چین باز دید کردند

تیم منتخب کابل بیک مربی آگاه ضرورت دارد

وی با مهارت ها تخنیک و دید عالی چندین بار توجه هشتاد هزار تماشاچی حاضر در استادیوم کارگران پیکن را بخود جلب کرد .

مسابقه سوم در «خوبه» مرکز ولایت (اوهان) برگزار شد تیم منتخب کابل این مسابقه را ۳-۱

باخت مسابقه چهارم در شهر جنجو در برابر تیم منتخب شهر اجرا شد.

درین مسابقه نیز تیم ما ۳-۱ مغلوب شد. ولی در مسابقه دوم در همین

شهر که در برابر تیم منتخب جوانان جنجو برگزار شد. تیم کابل که از

آغاز لحظه بازی تا پایان بر تری کامل داشت روی خطای دفاع خود تیم یک

گول باخت .

حالیکه ورزشکاران ما در زمین گل آلود و بارانی هیچگونه تجربه ای نداشتند. از مسابقه آتشب سخت

دلخور و ناراضی بودند. مسابقه کابل پیکن که ۴-۰ مقابل یک بفتح پیکن

پایان یافت به ورزشکاران ما تجربه ای تازه بی آموخت و آن اینکه در مراسم

بارانی برای آمادگی در همچو مسابقات نیز در کابل تمرین نمایند .

بازی دوم در برابر تیم ملی جوانان چین در استادیوم هشتاد هزار نفری پیکن

بر گزار شد تیم فوتبال کابل درین شب تخنیک و تکنیک خوبی نشان

دادند آنچه در مسابقه قابل توجه بود در خشش جالب و چشمگیری

«شاه محمود» در بان تیم کابل بود

تلویزیون جریان آنرا مشاهده کردند. ضمنا از تاسیسات مختلف نیز باز دید نمودند .

شباغلی موصوف ضمن سوالی گفت: تیم فوتبال منتخب کابل اولین

مسابقه را در حضور (۸۰) هزار تماشاچی در پیکن بمقابل تیم منتخب

آن شهر انجام داد . ورزشکاران ما برای اولین بار در هوا و شرایطی

مسابقه میکردند که هیچگونه آشنائی

بان نداشتند. چه در شب مسابقه کابل پیکن گذشته از آنکه در طول

روز باران ادامه داشت، در شب مسابقه نیز همچنان باران بشدت

میبارید و هر دو تیم (۹۰) دقیقه در زیر باران بمسابقه پرداختند در

در صفحه ورزشی یکی از شماره های قبلی ژوندون ضمن تبصره ای

به عزیمت تیم فوتبال منتخب کابل اشاره کرده بودیم. اکنون که هیات

افغانی از سفر باز گشته اند . مضاحبه در مورد سفر آنها تهیه

و تقدیم خوانندگان مجله مینمایم شباغلی فرید شایان رئیس هیات

ورزشی ضمن پرسشی بخیر نگار ژوندون گفت:

هیات ۲۷ نفری فوتبال افغانی بدعوت مقامات ورزشی چین، یکماه در شهر

های مختلف آنکشور مسافرت نمود در طول این مدت هیات افغانی ضمن

اجرای شش مسابقه که بیش از سه صد هزار نفر بصورت مستقیم و هزاران نفر دیگر از طریق رادیو و



تیم فوتبال کابل قبل از مسابقه باتیم (اوهان)

معرفی يك جوان ورزشكار

ولياقت زايد الو صفى داشته نه تنها با علاقه مفرط آندو رشته ورزش را دنبال وبه تمرين آن ميپزدازد - آرزو مندى بيشتتر براى گرفتن مقام عالى بزود ترين فرصت را داشته واز همين رو هميشه به تمرين زياد و فرا گرفتن تخنيك و تكنيك سعى فراوان مينمايد .



بناغلي محمد اسلام در رشته هاى بوكس و آبيازى بناغلي محمد بشير زلمى و بنا غلى على اصغر خان معلم تربيت بدنى رامشوق و رحمتاى خود گفته آنها را در راه بهتر شدن تمرينات خود از ذوق سرشار خود ورزش يعنى بوكسنگك و شنا مهارت هم مهتر معرفى ميدارد .

بناغلي محمد اسلام (ما هر) بنا غلى محمد اسلام (ماهر) ورزش - شكار يگه در دور شته بخصو ص ورزش يعنى بوكسنگك و شنا مهارت هم مهتر معرفى ميدارد .

اخبار جهان ورزش

فصل فوتبال:

چهار تيم كه توجه هوا داران بازي فوتبال را در فصل فوتبال مسكو بسوى خويش كشا نده اند تيم هاى دنيا موى مسكو واسپار تاك مسكو با (اكر اين) ميباشد اين مسابقه ها براى گزينش بهترين تيم فوتبال و آمادگى شركت در مسابقه جام اروپايى مى باشد ، از طرف ديگر در مسابقه هاى كنونى چهره هاى نوپر انرژى داخل تيم هاى اتحاد شوروى شده و چشم اميد فوتبال به سوى آنها ميباشد .



تيم اسپارتك مقابل دنيا موقرار گرفت

درين مسابقه چندين هجوم متواتر به صدر رفت وگرنه از نظر فشار بازي و كنترول آن تيم كابل بر توى مطلق داشت .

آخرين مسابقه تيم كابل در شهر شانگهاي در برابر تيم منتخب آن شهر اجر اشده . فكر ميكنم علاقمندان صفحه ورزش بازي تيم شانگهاي را كه دو سال قبل بكابل آمده بودند رديده باشند .

درين شب تيم منتخب كابل چهره واقعى خود را پتمايش گذاشت . بازي تهاجمى و روحيه قوى تيم كابل فوق العاده تحسپن انگيز بود .

با وجود يكه اولين كولى توسط يكي از باز يكتنان خود تيم كابل وارد دروازه تيم كابل شده . با آنهاى اعضاى تيم با جنگندگى و روحيه عالى از حملات متواتر دست نكشيده و به حملات يى در پى ادامه دادند بالا خره تيم كابل 4 - 3 مقابل 3 بر تيم شانگهاي تفوق جست . درين مسابقه محمد ياسين در موقعيت سنتر فار ورد 3 بار دروازه تيم شانگهاي را فرو ريخت .



عده اى از ورزشكاران افغانى در پاي ديوار چين

بناغلي شايان در برابر سسوال ديگرى گفت :

رويهمر فته باز يكتنان همه با تمام وجود از تلاش و كوشش مضايقه نميكرند ولي در خطر فاع شاه محمود وسعد الله دربان هاى تيم خوش در - خشيدند . همچنان دفاع جالب وسخت كوش رحمت الله اسمعيل فر يد بصير ومحمد زمان عالى بود در خط نيم مدافع كريمى ومحمد - فاروق بازي برتر ارائه كردند وبالاخره تلاش ودونده گى بجاي بناغلي صابر واحمد شاه را در خط مهاجمين نبايد نادرده گرفت .

رئيس هثيات بپاسخ سئوالى گفت: قرار پرو گرام تيم افغانى از تا سيست مهم چهار شهر چين ديوار بزرگ چين ، قصرهاى تابستاني وزمستاني امپرا طوران سابق چين كه بشكل موزه ها ساخته شده است ديدن نمودند .



مترجم: ژرف بین

مردان بیچاره

سریوزا که نواز فاکو لته فزیک میخانیک سندن فراغت حاصل نموده ویستو سومین بهار زندگی اش را پشت سر گذاشته با قدمی رسا و اندامی زیبا و کشیده به یکی از پایه های برق تکیه زده در ایستگاه سرویس انتظار نامزد خود را می کشید البته یک نامزد به تمام معنی، نه اینکه بطور ساده ای منتظر کدام دو شیزه باشد. گل های یاسمن که پاندوق خاصی دسته بندی شده زیر بغلش ریخته میشد. همین روز است که سریوزا بانامزدش کاتیاتصمیم گرفته اند در خواستی به موجب عقد نکاح خویش به شعبه عقد نکاح تقدیم کنند دل سر یوزا خود بخود ذوق میزد و یگان باربه طرف آفتاب می نگرست و لبخند میزد و بعضی اوقات بدون کدام علت لبش به تبسم سوی کنجشکافی که روی زمین مینشستند ویر میخواستند باز میشد. ویگان بار بطرف رهگذران نیز متبسم میشد و بعد رویش را از آنها بطرف دیگری میکشاند. از وقت موعود بیست دقیقه گذشت. از کاتیای خبری نبود ولی سر یوزا باین چنین وعده خلافی ما عادت کرده بود ازین لحاظ فکر و احساسش از نیامدن نامزد چندان

متلاطم نکشت. تبسم کردن و لبخند زدن را آهسته آهسته داشت فرا- موش میکرد چه اکنون نیم ساعت از وعده شان گذشته بود. حالا دیگر سر یوزا بعد از هر دقیقه بطرف ساعتش نگاه میکند و آنرا بطرف

کوشش آورده سالم بودن آنرا امتحان کرده یکی دو تکان به ساعتش می دهد ولی باوجود اینهم طاقتش نیامد تا وقت را از یکی از رهگذران نپرسد. واقعا حالا یک ساعتی بود که گذشته است. سر یوزا آهی کشید. کاتیای امروز هم (در همچو روزی) سر وقت حاضر نمی شود چرا؟ او فوراً مغز خود را که با ریاضی تحلیلی و فزیک سالها تمرین دیده بود بکار انداخت: اولاً، کاتیای ممکن است در اثر خرابی موتور ناوقت تر برسد، ولی درین صورت او ممکن بود صرف پانزده دقیقه نا وقت تر برسد. و شاید هم بسبب دیردر انتظار تر- اموای مانده و شاید هم زمان وعده را فراموش کرده باشد و یا

ولی ناگهان چشم سر یوزا به ساعت افتاد و متوجه شد که با وجود تمام احتمالات و تخیلات باز هم نامزدش یک ساعت است که از وقت وعده شان بیشتر گذشته و هنوز سر و درکی از اون نیست.

سر یوزا از خود پرسید:

«بر سر کاتیای چه آمده».

و بعدا خود را به یک تکسی انداخت عراده های تکسی نغمه مرگبار سرعت را می سراید و سر یوزا در افکار متلاطم خود غوطه ور بود و چورت میزد.

چه حادثه ای ممکن است بر سر کاتیای آمده باشد. بر سر کاتیای تیکه برای سر یوزا امید



هاو آرزو هایش بود. کاتیای تیکه برای او زیبا ترین عاقل ترین و دوست داشتنی ترین فرد روی زمین به حساب می آمد چه حالتی خواهد داشت وجه بلائی ممکن است بر سرش نازل شده باشد. و ممکن هم است که از آمدن منصرف شده باشد. شاید در مورد عشقش تجدید نظر کرده باشد و یا شاید هم هیچگاه سر یوزا را دوست نداشته، یا اینکه دوست داشته ولی نه چندان. شاید امروز در سرو یسی که عازم وعده گاه شان بود با جوان دیگری بر خورد کرده باشد و جوان دوستی بسا او هموار نموده باشد. البته این عشق عشقی است از نگاه اول و میگویند این نوع عشق هم وجود دارد با توام باین خیالات سر یوزا آنچنان دندان هایش را جوید که در یور ازین علل غیر منتظره اش فوراً تعجب کرده موتور را موقوف ساخت.

و در همین لحظه بود که فکری به مخیله اش رسیده مریض شده درجه حرارت وجودش - چهل نبض اصغری فشار - اعظمی.

سر یوزا باعذر و زاری روبه در یور نمود و گفت: بفرمائید حرکت کنید لطفاً کمی سریعتر و در یور هم بنا به خواهش او پای را ستش را پیشتر فشار داد و روی گاز موتور آنقدر آورد که به درجه آخرین کشش قوه اسب رسید. باد اشپلاق میزد قلب سر یوزا هر چه بیشتر می تپید. که دفعتاً شبیحی در مقابل موتور تکسی هویداشد و در یور به شدت برك گرفت و در همین جاست که مفکوره جدیدی سر یوزا را احاطه کرد: (همه چیز واضح شد. عجله داشت میدوید. به هیچ چیزی نگاه نمی کرد... افتاد...) بیرو باری را در برابر دید گانش مجسم ساخت که دورا دور کاتیای جمع شده اند.

آواز هارن امبو لانس: (موتور امبو لانس) آواز اشپلاق موظفین ترافیک.

عرق از جبین سر یوزا سر اذیر گشت. فشار روی قلبش احساس می کرد. او تا چه حد کاتیای خود را دوست داشت. رفتار کاتیای، آواز گیرایش، چشمان زیبا، لبان گوشت آلود و دستهای نفیس و ملایمش ..

در عالم بیخوابی

مدیر یکی از کارخانه ها بسراغ دکتور معالج خود رفت و گفت :
 - دو باره ریشب دچار بیخوابی شده بودم .
 - مگر طبق دستور که به شما داده بودم عمل نکردید .

- چرا ، همانطور که شما گفته بودید وقتی بیخوابی به سرم زد در عالم خیال تعدادی گوسفند را در نظر مجسم کردم که از روی ما نمی خیز می زنند و شروع به شمارش آنها کردم . تا ساعت سه بعد از نصف شب گوسفند ها می پریدند و من آنها را شمردم .

- سه بعد از نصف شب خوبید ؟ - نخیر ، من به شمردن آنها ادامه دادم و ...

دادم ولی دیگر گوسفنداران از مانع خیز نمی زنند دسته جمعی از مقابل من زده می رفتند و روی شعار های که در دست داشتند اضافه کاری خود را مطالبه میکردند .

پیشگویی

این مرد که ادعا میکرد سالها در هندوستان ریاضیت کشیده و غیبگویی آموخته است در يك مجلس مهمانی عده را دور خود جمع کرده و بساط برپا کرده بود . و حاضران برای شنیدن پیشگویی های او سرو دست میشکستند . مرد یکی از حاضران را انتخاب کرد . چند لحظه نگاه خیره اش را به چشمان او دوخت و گفت :

- شما در پنجاه و دو سالگی ثروتمند خواهید شد .
 - ولی ... ولی من همین حالا پنجاه و چهار سال دارم .
 مرتاض جلو تر رفت و مجددا چند لحظه با او خیره شد و گفت :
 - راستی ، اما هیچ بنظر نمی آید .

در آخرین لحظه

این زن و شوهر پی در پی صاحب اولاد شده بودند بطوریکه در آخرین سر شماری عده فرزندان ایشان به بیست و چهار نفر بالغ شد . آنوقت مرد به زنش گفت :

- من دیگر بچه نمی خواهم اگر یکدفعه دیگر بمن گفتی که بزوری صاحب اولاد خواهی شد فورا تفنگچه را بر میدارم و خودم را می کشم .

یکسال بعد زن با نازاحتی و ترس ولرز به شوهر گفت :

- عزیزم ما بزوری صاحب اولاد دیگری خواهیم شد .

شوهر تفنگچه اش را بر داشته و بر کرد ولوله آنها به شقیقه گذاشت . اما ناگهان دستش را پائین آورد و گفت :

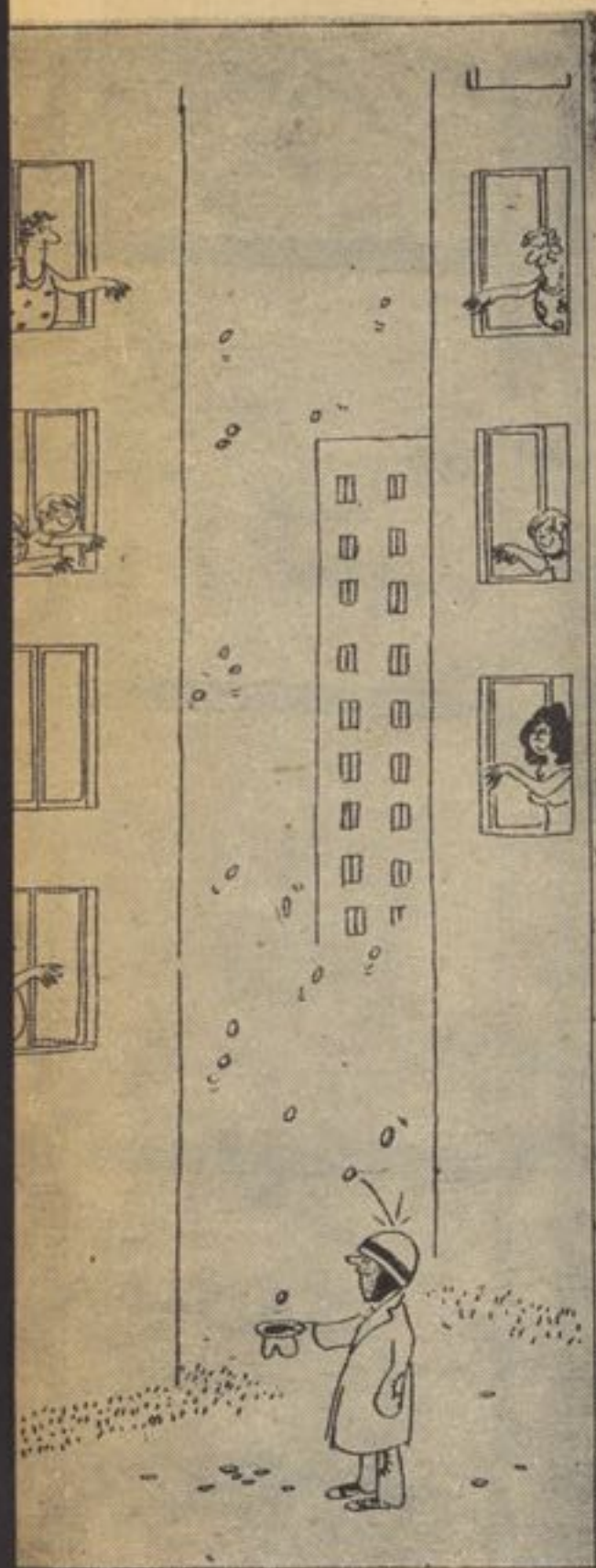
- کسی چه میداند ؟ شاید من مرد بیگناهی را به قتل میرسانم .

او تا اندازه ای کاتیا را دوست داشت که اگر جانش را میگرفتند و عوض فقط کاتیا را صحت و سلامت نشا نش میدادند بخوشی قبول می نمود . بگذرید که کاتیا را هر کسی میخواهد دوست داشته باشد . او در برابر کاتیاتاب و تحمل نخواهد آورده او روز دوم میداند با چه کسی طرف قرار گرفته . و او ممکن است کدام روزی از روز ها اگر موفق شود اجازه ملاقات و دید و باز دید بگیرد . پس همینقدر برایش کفایت میکند . در وزه منزل کاتیا باز بود و همینکه سربو را از تکسی فرود آمد مثل اینکه بال پیدا کرده باشد . به پرواز در آید و یکر است به اتاق کاتیا رفت کاتیای عزیزش ، کاتیا جان شیرین و قند و نباتش ، کاتیا گگ دوست داشتنی اش و کاتیای .. در برابر آینه میز آرایش نشسته سعی دارد گل پلاستیکی را به وجه بهترینی در سرش جا بجا کند .

کاتیا از آمدن سر یوزا اصلا تعجبی نکرد و به خالی کردن شش هایش از باد و آه کشید نشن هیچ وقتی نگذاشت و همینکه به اعجاز طبیعت دست یافت و برای گل محلی در لابلاي موهایش پیدا نمود . یا لبخند نمیکنی رو بطرف نامزدش سر یوزا نمود :

- چطور است . بد نمی گوید عزیزم .
 - بسیار عالی -

باادای این کلمه تمام تشویق و بریشانی بکلی از او فرار کرد ...



بدون شرح

در عالم مستی

او اخر شب بود ، در یکی از پیاله فروشها محل دو مرد مست و غرق نشه صحبت میکردند .

اولی گفت :

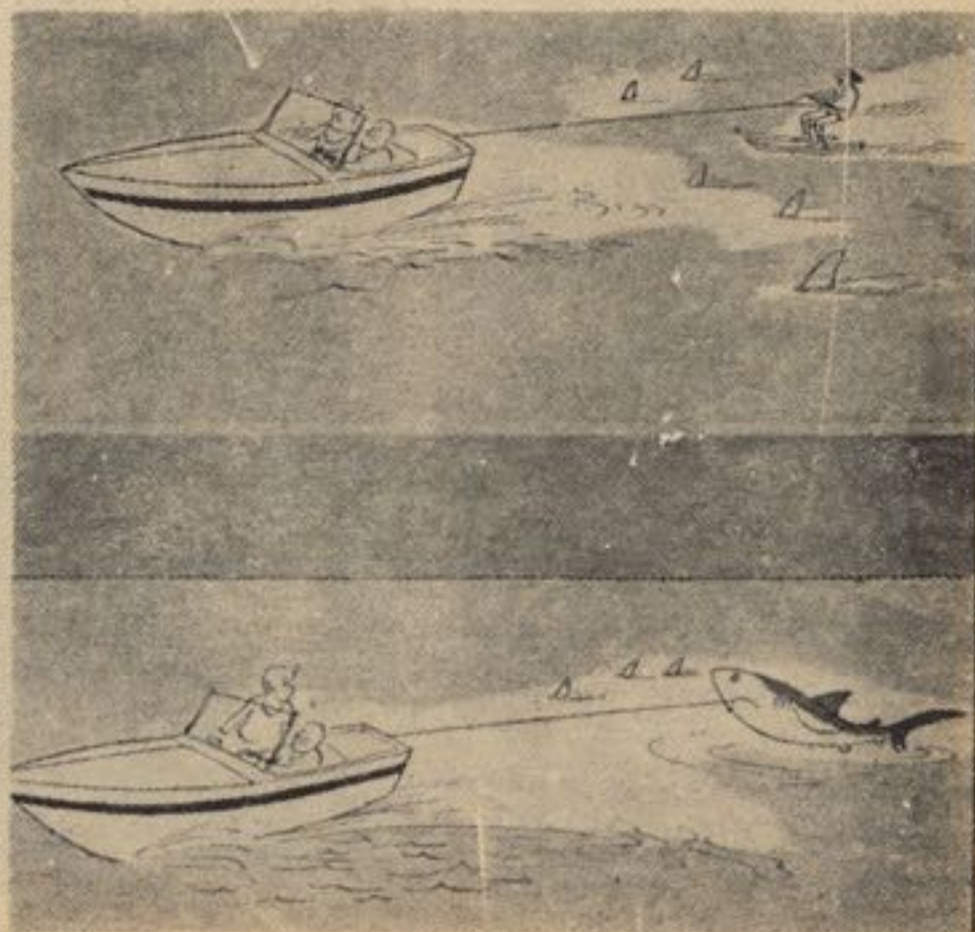
- تو هر شب دیر وقت به خانه بر میگردی ؟

- بلی ، هر شب ...

- زنت نمی گوید چرا اینقدر ناوقت به خانه بر میگردی ؟

- نه ، من اصلا زن ندارم .

- راستی ؟ پس چرا اینقدر دیر بر میگردی ؟





راکھی یکی از ستاره های پر آوازه سینمای هند است که چند ماه قبل با (گلزار) سنار یست مشهور فلم های هند از دواج کرد و در نظر دارد که بعد از اكمال فلم های نیم کاره خود دیگر از جهان سینما کنار رفته و زندگی جدیدی را که با هنر و سینما سر و کار ندارد آغاز کند چه او میگوید همین هنر و سینما بود که وی را از شوهر اولی اش جدا ساخت و برای آنکه آن جریان تکرار نشده باشد با هنر وداع میکند .

راکھی در یکی از نشریه های هندی در مورد آنده هنر پیشگانی که با او در فلم ها همباز بوده است ابراز میکند .

دهر مندر :

نخستین همباز او در فلم های هندی دهر مندر است زیرا راکھی قبل از اینکه در فلم های هندی موقع گرفته باشد غالباً در فلم های راکھی در مورد دهر مندر میگوید :

(بنگالی و آسامی) هنر نمایی مینمورد. سالها قبل دهر مندر را بالباس های فراك که غرض پریمیر یکی از فلم هایش در کلکته آمده بود دیده بودم که در اولین نگاه او را مرد مغرور و از خود راضی تشخیص کردم و لسی- وقتی در ۱۹۷۰ برای بازی در فلم- (جیون مرتیو) مقابل دهر مندر انتخاب شدم آنوقت قبولم شد که دهر مندر ظاهراً آدم مغرور و خود خواه جلوه می کند ولی در نفس امر او جوانیست نهایت قهرمان و متواضع که بکار هیچکس کوچکتر ین دخالتی نمیکند.

صمبا ز دوم را کسی در فلم های هندی سنجیو کما راست که در فلم (پارس) با هم یکجا ظاهر شدند و سنجیو را جوان شاد و مست خوانده است که با او جود این صفت خود باز هم نهایت کم حرف و خاموش جلوه می کند .

راکھی میگوید: این جوان خیلی متواضع حیلیم و برد بار است از اینرو هر ستاره که با او در فلم ها هنر نما می کند از دوران کار خود در فلم خاطره های از او میداشتم باشد چه این جوان اهل غیبت نبوده از هیچکس غیبت جوئی و بد گوئی نمیکند . او صاحب دید گاه وسیع بوده و از بد مزاجی و اعضا نیت بکلی بدش میاید . او در بعضی از مواقع خود را بدبخت و کم طالع میخواند و آنهم بخاطر اینکه در عشق شانس برای خود جستجو نمیکنند .

راجیش کهنه :

در فلم «شهبزاده» و متعاقب در

فلم «داغ» با او مقابل شدم او را انسان خوب و باوقار و همدرد تشخیص دادم اما جان مطلب در این است که «راجیش» در دایره زندگی و معاشرت با اشخاص صاحب رو شخصیت متفاوت است باین توضیح که او شخصیتی دارد در تنهایی که این شخصیت او در غایت تو صیف و تمجید است اما شخصیت دومی وی که از آن در مجامع و محافل استفاده می کند ، نهایت اذیت کننده و مزاحم است .

بعقیده راکھی راجیش در گرد و نواح خود يك تعداد اشخاصی دارد که او را گمراه و از خود راضی ساخته است اما اگر دوست صمیمی و هشیقی میداشت حتی باو میگفت سعی کند در نقشی های متفاوتی که در فلم ها ظاهر میشود ، همواره راجیش- کهنه نباشد بلکه در قالب نقشی که بازی میکند باید از خود چیزی بوجود بیاورد که نقش محوله ایجاب میکند.



دلپ کمار

راکھی

پیرامون همکاران

خود صحبت

میکند

دهر مندر هنرمند زحمتکش- راجیش کهنه صاحب دو قیافه - دیواننمرد صاحب گراکتر- ششی کپور يك انسان خوب- منوجکمار دایرکتر موفق



ششی کیور و راکهی

سنجیف کمار

دیوانند

سنجی

دهر مندر

منو جکمار :

در فلم های (بنا رسی بابو) و (جوشیلا) فرصت یافتیم با او یکجا ظاهر شوم (دیوانند) مردیست که شخصیت و کرکتر او قابل توصیف میباشد.

راکهی در مورد تمثیل دیوانند کدام نظر خاص و مشخص ندارد ولی در قسمت داور کشن او بصراحت گفته است که او یک داور کتر پرتخیل و با ادراک است. قدرت ایجاد در کار داور کشن دیوانند آمریست محسو سن. در فلم (هنیرا نپا) بسیاری از حوسه نان بمن تلقین کردند که از قبول نقش پیشنهاد شده معذرت بخوام برای اینکه گفتند دیوانند مرد فوق العاده خود خواه و جاه طلب است و در فلم های شخصی اش بجز از خود بدیگر باز یگران موقع ظهور را در روی پرده نمیدهد ولی در جریان فلمبرداری برایم ثابت شد که گفته های دیگران چندان بحقیقت مقرون نبوده است.

دیوانند یک علاقه مفرط و یک عشق بی پایان بکار دارد و کار معنای یک

تابلوی ارزنده زندگی را نزد او دارا میباشد.

ششی کیور :

در فلم های ، شر ملسی (جانور اورانسان) بحیث هیروئین با وی همباز بودم که در طول مدت کار این فلم ها احساس کردم که ششی کیور یک انسان خوب و یک انسان خوب و یک هنر مند خوب ، یک شوهر خوب برای همسرش و یک پدر فوق العاده خوب برای نرزندش می باشد و اگر علاوه از این اوصاف خوبی های دیگری هم در ششی موجود هست و من آنرا ادراک نتوانسته ام و یا خود او دارای قدرتیست که می تواند خصوصیات اخلاقی و سچیوی خود را مخفی نماید امریست جدا گانه .

راکهی در مورد ششی کیور بزرگترین تأثیری که دارد اینست که این هنر مند در سینمای هند طور باید و شاید مقام و حیثیت هنری حاصل نموده است بعقیده راکهی اگر ششی کیور در کدام یک نقطه دیگر جهان بحیث بازیگر فلم ها ظهور می

کرد ممکن طایعه بخشش بطور یکه توقع بود درخشیدن میگرفت .

جتندر :

در جریان بازی در فلم های (یارامیرا) و (گولد میدل) ثابت شد که جتندر دارای خواص و مزاج بچگانه بوده و بان چیز هایی که میگوید تا مل نمیکنند از اینرو بسیاری از مردم و همکاران از او متأثر میباشند .

در قسمت تمثیل او باید گفت : در صورتیکه یک هنر مند از یک طرف توانائی مطلوب نداشته باشد و از جانب دیگر داور کران ناتوان باشد در آنصورت جتندر اگر در یک هزار فلم ظاهر شود باز هم حیثیت پذیرفته شده و قابل تأیید هنری را بدست نخواهد آورد .

سنجی :

با وصف آنکه در سه فلم با سنجی همباز بودم باز هم آنطوریکه لازم بود او را نشناختم . او یک ذوق مفرط به مسابقات اسب دوانی دارد و همه اوقات پیرامون مزایا و خصوصیات این بازی صحبت میکند ، آنچه در مورد سنجی بصورت مسلم صدق میکند اینست که این هنر پیشه بی اندازه مغرور ، از خود راضی و خود خواه و جاه طلب است .

راجکمار :

بسیاری را عقیده باین است که راجکمار مرد تند خوی و عصبانی مزاج و مغرور استت بهیچکس مخصوصا زنان همکار خود نظر خوب ندارد در هر وقت و زمان بصورت افراط شراب می نوشد و یابند پر نسبیپ کار نیست اما در هنگا میکه با او در فلم ها (لال پتھر) بازی می کردم برایم ثابت شد که این حرف ها و گفته ها بان شد تیکه در مورد او گفته میشود ، چندان درست نیست راجکمار هنر مند نیست که در تمثیل او خصوصیات و وجود دارد که متمایز از یک تعداد زیاد هنر پیشگان است و من شخصا هنر نمایی او علاقه زیاد دارم .

منو جکمار :

منو جکمار صاحب یک شخصیت برازنده اخلاقی است . در فلم (بی ایمان) از آغاز کار تا ختم آن باستثنای سلام و جملات مربوط به سنار یو چیزی از او نشنیدم و بعد ها معلوم شد که او با همه همبازی هایش همین رویه را مرعی میدارد . منو جکمار هیچ همبازش را تا کنون باغو ش نکرفته و از اجرای صحنه های افراطی و جدی عشقی جدا اجتناب ورزیده است . او صاحب یک پرنسپ بوده بهمه احترام میگذارد و نسبت بهچکس بد گوئی نمیکند .

راجندر کمار :

راجندر کمار هنر مند نیست زرنک و صاحب طبع ظریف و خوش دارد همواره خوش مزاجی کند . او در پهلوی طبیعت پشاش و ظرافت طبع خود حرص پول اندوختن دارد بعقیده من استعداد او نسبت به هنر ، در تجارت و طرق حصول پول بیشتر است چاقی زیاد او سبب شده که از قطار بازیگران موفق کنار برود ولی او بخاطر پول این عیب را نادیده گرفته و با از جهان سینما بیرون نمیکشد . راجندر کمار موفق ترین فلم های که بوجود آورده (سنگم و دل ایک مندرهی) است .

نوبن نشچل :

در فلم (میری سجننا) با او همباز شدم که بعلمت ناگامی یکمده فلمهایش سخت متأثر بود ولی بعدها موفقیت فلم ویکتوریا ۲۰۳ تا حدودی تأثیرات او را زایل نمود . من در جریان فلم (میری سجننا) بوی توصیه می کردم که نباید موفقیت ها و عدم موفقیت ها آنقدر تأثیر عمیق در روح انسان پدید آورد که بصورت افراطی مغرور و یا مایوس شود .

نوبن نشچل جوان خوبیست و هر باری که او را بعلمت بینی بلندش (طوطا) خطاب میکردم فقط تبسم می کرد و بس .



راجیش کهنه و راکهی

مسکو و بازیهای اولمپیک. ۸

بزودی بتاریخ ۲۳، اکتوبر در ویانا فیصله خواهد شد که بیست و دومین بازیهای اولمپیک در مسکو دایر گردد و یا اینکه در لاس انجلس

آنقدر وقت زیاد بروزی با قسی نمانده که در آن لارد کیلانین مرکز بیست و دومین بازیهای اولمپیک را اعلام نماید. یک رای گیری سری معلوم خواهد ساخت که آیا مسکو برای انجام این بازیها تعیین میگردد و یا اینکه در لاس انجلس.

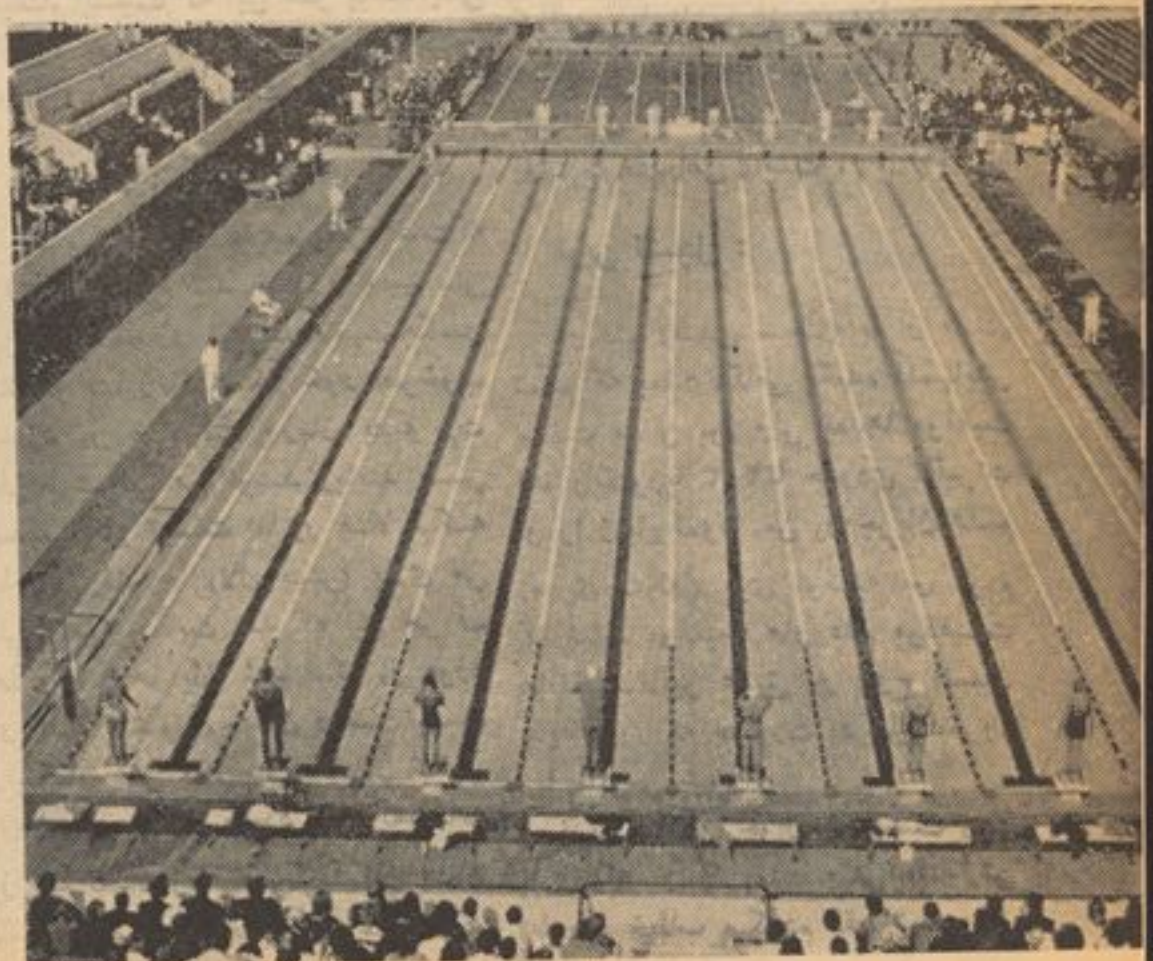
یکی از شعارهای عمده نهضت اولمپیک بیروزی «سپورت در خدمت صلح» می باشد.

اتحاد شوروی در سال ۱۹۵۱ به کمیته بین المللی اولمپیک پیوست. ورزشکاران شوروی در بازیهای

اولمپیک از آغاز قرن بیستم بدینطرف شرکت نموده است.

تاریخ انکشاف اولمپیک داستان دفاع و تعمیم نظریات متمدنی و داستان مساعی انسانها برای قرار دادن سپورت در خدمت صحت بشریت و در خدمت صلح میباشد.

برای بیش دو دهه کمیته اولمپیک اتحاد شوروی از کمیته بین المللی اولمپیک و تمام حرکات و اقدامات آن حمایت و پشتیبانی کرده است. بیاس تجید از مساعی کمیته اولمپیک کمیته بین المللی



نمای از ستو دیم لوز انیکی .

اولمپیک کب یونا کوسا را به اتحاد شوروی تفویض کرده و سهم فعال آنکشور را در تطبیق و عملی ساختن نظریات اولمپیک ستود .

در ظرف ۱۸ ماه گذشته بیشتر از ۸۰ عضو کمیته بین المللی اولمپیک و سران فیدراسیون های بین المللی از مسکو دیدن نموده اند همیشه آنها خاطر نشان نمودند که ستود یوم ها جننازیم ها ، و حوض های آببازی مسکو از نظر فنی و از نظر درجه تسهیلات به وسایل عالی فنی مجهز میباشد .

به عقیده میشل کیلانین رئیس کمیته بین المللی اولمپیک مسکو اکنون آماده است تا تمام بازی ها و تقریباً تمام رویدادهای شامل پروگرام اولمپیک را بر گزار و تنظیم نماید .

در پیامی که اتحاد شوروی عنوانی رئیس کمیته بین المللی اولمپیک تاکید شده که تمام موسسات ورزشی اتحاد شوروی حاضرند تا از هیچ نوع همکاری و کمک در راه برگزاری موفقانه بیست و دومین بازیهای اولمپیک مطابق به اصول و مقررات کمیته بین المللی اولمپیک مضایقه نکنند .

بعد از انجام هر یک از بازیهای اولمپیک کمیته اولمپیک اتحاد شوروی تشکیل جلسه داده تا نه تنها روی فعالیت های ورزشی و ورزشکاران اتحاد شوروی بحث نماید بلکه این سوال را مطرح کند که آخرین بازیهای اولمپیک در راه تقویه و انکشاف بازیهای جهانی چه خدمتی را انجام داده است . هنگامیکه معماران مسکو اعمار تاسیسات سپورتی را دیزاین میکنند آنها فعالیت ها و پیروزی های آنها را در نظر میگیرند که در توکیو ،

مکسیکو ستی، و در میونخ تاسیسات اولمپیک را خلق کردند .

سرچی پاولوف رئیس کمیته سپورتهای آنکشور گفته است :

مسابقات بزرگ و بشمار در مسکو بر گزار گردیده . درین شهر مسابقات قهرمانی ، و اجتماعات بین المللی بسویه رسمی و غیر رسمی صورت گرفته است .

در بازیهای تابستانی مردم اتحاد شوروی ، تقریباً ده هزار ورزشکار در ۲۵ بازی سهم داشتند . آنها بیست و یکبار جهانی ۱۹ ریکارد اروپا ئی و ۳۵ ریکارد شوروی را قایم کردند .

مسکو همه ساله میزبان بعضی از بازیهای قهرمانی جهانی و بازیهای قهرمانی اروپائی بوده است . در دهه گذشته تورنمنت های والبال ، جمناسستیک ، نیزه زنی ، شتو نگک هاکی ، بوکسنگک ، باسکتبال ، وزن برداری ، کشتی رانی و غیره در مسکو صورت گرفته است .

بازیهای جهانی متعلمین که در ماه اگست ۱۹۷۳ در مسکو بر گزار گردید . محک خوبی برای برگزاری بازیهای اولمپیک در مسکو می باشد کونستانتین اندر یا نوف رئیس کمیته اولمپیک شوروی در برابر این سوال که مردم جهان همه علاقه دارند بدانند که آیا مسکو دارای تسهیلات خوب ورزشی است تا در آن بازیهای اولمپیک بر گزار گردد گفت : حتی در مرحله موجوده مسکو تمام تسهیلات اساسی را برای برگزاری بازیهای اولمپیک داراست بطور مثال ستودیوم مرکزی مشهور مسکو که در کنار دریای مسکو موقعیت دارد یکی از بهترین تاسیسات سپورتهای در اروپا میباشد . دندانها

۱۹ را دعوت میکند



تاسیسات سپورتی مسقف که برای برای بازیهای اولمپیک اعمار خواهد شد چه مشکل را دارا خواهد بود . گفت : این تاسیسات سپورتی تا حال مانندی در اروپا نخواهد داشت . در قلب این تاسیسات سپورتی یک میدان فوتبال با دندانه های که گنجایش چهل تا پنجاه هزار تماشاچی را داشته باشد اعمار خواهد شد . معینا آنچه که دیزاین این مرکز ورزشی را غیر عادی خواهد ساخت اینست که حال ، میدان ، دندانه های عمارت میتواند به سه ، چهار و یا شش قسمت جداگانه تغییر شکل دهد . مثلا یک قسمت برای نیزه زنی ، قسمت دیگر برای بوکسنگ و سومی برای

در ظرف ۱۷ ماه گذشته بیستتر از ۸۰ عضو کمیته بین المللی اولمپیک و سران فیدراسیون بین المللی از مسکو دیدن نمودند

در اینجا میتروی واقع است که در آن دسته از مردمان شهر معروف بازی شطرنج میباشند قسمت در قسمت دیگر شنیده نخواهد شد . مرکز سپورتی مذکور با تمام لوازم و تجهیزات لازمه بشمول لابراتوار چاپ عکس برای خبرنگاران مجهز خواهد بود .

والی بال و غیره تخصیص داده خواهد شد .

قسمت های مختلف این تاسیسات سپورتی آواز پرور بوده ، آواز یک

صورتیکه کمیته بین المللی اولمپیک مسکو را برای بازیهای ۱۹۸۰ او لمپیک انتخاب کند (قریه اولمپیک) در کجای مسکو اعمار خواهد شد گفت :

بهترین جای مناسب برای قریه مذکور از مایلو وو خواهد بود . این ناحیه سبز و زیبا بوده و دارای یک غدیر و وسایل مواصلاتی تا مرکز شهری باشد ، در نظر است درین شهر قریه ۱۵۰۰۰ نفر اعاشه و ابا ته شود و دو کانه که بتواند مهمانان را راحت نگه دارد اعمار خواهد شد . مسکو از لحاظ موقعیت جغرافیائی خود تسهیلات پر گزاری مسابقات قایق رانی را ندارد ، معینا برای مسابقات اولمپیک این یک امر استثنایی نیست .

از جمله چهار بازیهای اولمپیک در سه آن مسابقات کشتی رانی در شهری صورت نگرفته که در آن بازیهای اولمپیک برگزار بوده است این مسابقات در جا های دیگر بوقوع پیوسته است .

انا کودگوا ، رئیس یونت انجنیری اقتصادی در جواب این سوال که

های این ستو دیوم گنجا یش ۱۰۳ هزار تماشاچی را دارد قصر هفت طبقه بی سپورت ۱۷۰۰۰ نفر را گنجایش دارد .

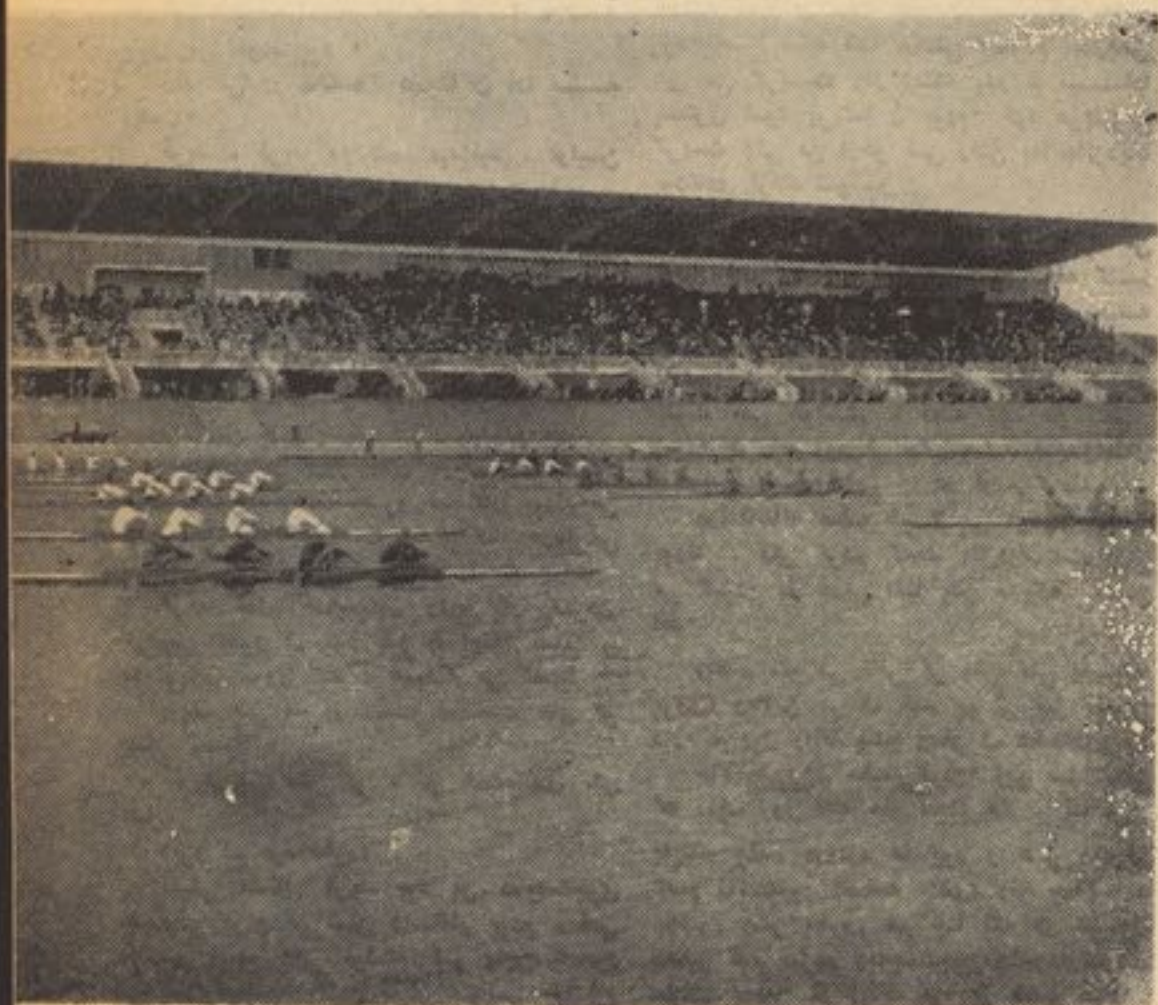
ساختمان و تجهیزات فنی آن طوری تنظیم گردیده که در ظرف چند ساعت تمام ساحه میتواند بشکل دیگری در آید .

همچنین یک تعداد زیاد ستو دیوم ها و مراکز سپورتی در بهترین و زیبا ترین نقطه شهر که بنام ناحیه لنینگراد سکی یاد میشود موقعیت دارد .

ستودیوم درینمو که گنجا یش ۵۶۰۰۰ نفر را دارد از قدیمترین ستودیوم درینمورد که گنجا یش نزدیکی آن تاسیسات حال ورزشی شوروی ها ، ستودیوم جوانان پیشقدم ، قصر سپورتها و حوض آببازی کلب های سپورتی ستودیوم اکتوبر قرار دارد .

سایر نواحی شهر مسکو هم دارای بک تعداد مراکز سپورتی میباشند . به طور مثال از ستودیوم لوکو موتیف که دارای ۴۳۰۰۰ سیت می باشد و همچنین ستودیوم سوکو لنینکی که گنجایش ۱۱۰۰۰ نفر را دارد میتوان نام برد .

یوری رابایف رئیس اداره ساختمان و دیزاین در جواب این سوال که در



مسابقات قایق رانی در کانال مر بوط به ستو دیوم سپورتی مسکو لنینکی

بهار آمد، زمین خشک شد، در خنهای کهن برگ های نو بار آورد، جنگل ها و مزارع از نغمه ی پرندگان پر شد بوی گل های و حسی هوا را آکنده ساخت.

لیک چرا آن بهار تفاوت روشنی با دیگر بهاران داشت؟ در خنهای سپید داورسا تر و سپید تر شده مانند پیش بند سپید دختران بنظر می آمد. تنه های آن مانند ساق های دختران نگاه انسان را جذب می کرد و من از دیدن آنها می ترسیدم... پیش ترها، برگ درخت ها بنظر م یکسان می آمد، همه سبز، همه علفی، ولی حالا بارگه در لابلای شاخه ها و تنه ها می دیدید برگها یکی بعد دیگر می لرزید، هر برگ رنگ خودش را داشت - نقره ای، یاسبز کم رنگ و یا حتی آبی مانند قطرات شبیم که در آن ها رنگت آسمان انعکاس یافته باشد. و بنظره ها؟ این گل های معمولی هیچگاه مانند اسفال زیا بنظر نمی آمد. هر گلبرگ آن رنگ های جداگانه داشت کنار همی آن پازنگ آبی ارغوانی، بعد تر آبی تیره و بعد تر آبی کمرنگ و درون آن زرد سپید نهار پار که های سرخ بیشتر در جنگل فقط صدای آهنگ پرندگان شنیده میشد، ولی حالا...

بایستید و گوش بدید شما ای بچه ها وای دختران با پیشبند های سپید، لحظه ای توقف کنید و به آهنگ زنده گی جنگل گوش فرا دهید، بشنویید که چگونه سیره ی زندگی در درون برگ های سپید دار ز مز می کنند و تیغ علفها ز زمین راپاره میکنند تا خود را بنور آفتاب برسانند، غنچه ها می شکفتند، زنبور بنگی میکند و مورچه ای بخاطر دفاع از لانه اش با مورچه ای بیگانه جنگ میکند... شما می شنوید؟ همه چیز می سراید، همه چیز آهنگ خود ش را ز می کند. چگونه قلب انسان با شنیدن سرود جنگل پرو انباشته از شادی می گردد: انسان میخواهد از درون دل فریادش را بیاندازد.

رفقای خود را تنها می گذاشتم و خودم برای دیدن و گردن بچراگاه می رفتم و کنار رودخانه موج دراز کشیدم، به آهنگ آن گوش میدادم، رویم را سبزه های نرم و لطیف جنگل که چون مغزل مینمود نو از ش میداد سبزه ها به آرا می زیر تاثر نسیم ملایم، تکان می خورد، پروانه ها با برگل های وحشی بال افشانی مینمودند و همه جا را آهنگ بلبل پر نموده بود.

زندگی در دهکده همچنان ادا می داشت. فرید، فرید... شما میدانید، اولین داستانم را که نوشتم درباره او بود بلسی، راجع به او، بجهی که در همان روز اول پیش دیدگان همه با مشت های آهنگین خون از بینی ام جاری ساخت سال تعلیمی خلاص شد، همه هم صنف ها گامی ب سدیم بجز فرید: او در امتحان دستور زبان مشروط شد، و باید آن را در خزان ازر می گذراند. بهترین دلیل او را بسیار آزا میدادم. تابستان در روز های اوجش رسیده بود همه از خرد و کلان مصروف کار بودند، من از هر فرصت که دست میداد کنار دریا می رفتم.

فرید تمام کتابستان را به بار گرفتن کراچی مصروف بود بدو اینکه سبق هایش را مرور کند، همیشه می گفت: (ایله بتی مه از دست نصیحت های تو بنتگ آدم)

فرید: فکر کو، تو خاتماندی ای، تنبل (پرو غم مره نخور) تنبلی مشکل فرید بود من در جستجوی مضمونی برای نوشتن داستانم بودم، نمی دانستم راجع بچی نوشته کنم و این ساده بود من باید راجع به نتایج تنبلی بنویسم، نمی نام فرید را در داستان نمی گفتم، باید افسانه باشد، ولی واقعا راجع به او خواهم بود. داستان تمام وقت را در بر گرفت و وقتی که

در مزرعه کار میکردم و یا هر جای دیگر. اول راجع به عنوان آن بلبل - تنبل فکر کردم.

این راجع به یک بلبل چو چه خواهد بود به آشیانه نشسته دهانش چرو چرو برای گرفتن غذا باز خواهد بود، ولی بخاطر تنبلی پرواز یاد نگرفته و هیچ وقتی به بند پدر و مادر نمیداد.

و همیشه فریاد میکرد (بانین مره) دوزی درین این فریاد ها پس از آشیانه به زیر افتاد و شکم گرسسته پشکی را که در زیر درخت قابو داد، سیر نمود.

باشد ت روی این قصه مک کار کردم. تندتر خت توت در اتاق من، بجای میز کار میداد، زما نیکه از گشت بر می گزیدم به اتاق رفته و به نوشتن ادامه میدادم. می نوشتم و چلیبا می کشیدم، وبعد می نوشتم بسیاری مواقع کلمات درست بدهنم راه نمی یافت ولی هنگامیکه کلمه را پیدا میکردم سراپایم از شادی می لرزید. صفحه ها پشت صفحه پر میشد.

تابستان مذکور پدرم بایسکل خرید. بایسکل خوب بود. با وجودیکه از دست دوم خریده بود نو می نمود. در آنروز حادثی بایسکل یک چیز تجملی بود. پدرم بایسکل سواری را همیدا نستوان رایای بیاده در حالیکه هندلش را بدست داشت، خانه آورد، ولی این شادی کوتاه مدت بود. زیرا بمجرد او لین سوار شدن چنان بزمن خورد که از شدت درد پهلوی نفس کشیده نمی توانست.

بقیه صفحه ۳۳

توستان های من

حتی مجبور شد برای تداوی کازان بروم چون به تنها می رفته نمی توانست مرا با خود برد. هنگامیکه خدا حافظی میکردم مادر حق عی می گریست و از اینکه پدرم مبدا بستری شود پریشان بودم. خواهرم نیز می گریست ولی من از خوشی رفتن به آنجا زردیک بودنادی ترقک شوم.

بار دوم بود که بانجا سفر میکردم. من به سا ختمان های بزرگ، هوای خفه کننده شهر، ریل ها و مو تر های زیاد تو چه نداشتم به جستجوی مطبعه بودم جا بیکروز نامه و مجله های مخصوص اطفال تشریف شوندم. می خواستم تا قصه مک من نشر شود. هر چه زود تر چاپ میشد فرید و امثال او آنرا خوانده و نتایج را در ک می کردند. در شفاخانه صف طولانی مردم ایستاده بودند. فکر کردم که حدال دو ساعت را در بر می گیرد. در همین اثنا پدرم بکلمک مسن آمد.

(بچیم، تو می تانی گردش کنی یاسینما بروی) و با این حرف چند پولی نیز بمن داد. من پول را اقا پیم و بطرف مطبعه دویدم. حالا بدرون مطبعه بودم. این ساختمانی که در آن روز نامه ها و مجله ها تولید می

یابند. چقدر دروازه ها بود و هر روی هر کدام نوشته بود (صفحه بندی) (ترجه) - (ناشر) (سر محرر) هم چنانکه در طول دهلیز قدم میزد و به جستجوی مجله (خارندویان جوان) بودم. از اینکه مرا از تعمیر مبدا بیرون کنند بخود می لرزیدم. یک بچسه دهانی چه کار دارد؟ مردم های مهم با عینک های ذره بینی و یا بدو ن آن بدو ن بکس های دستی یا همراه آن، با سگرت و ویابودن

آن از اتالی به اتالی دیگر رفت و آمد می کردند. می می داند، ممکن برخی از آنان نبوسند گان واقعی باشند، حتی نبوسند گانی که ما آنرا نشان را در مکتب می خواندیم؟ چندین دهلیز را زیر پا گذا ایدم تا به اتالی که روی آن نام مجله ی مطلوبم نوشته بود رسیدم.

بادیدن آن قلبم فرو ریخت. ایستاده شدم و بان نوشته که با حرف طلایی روی زمینی سیاه کار شده بود، نگر بستم. نام مجله ی طرف علاقه ام، ولی چرا تا داخل شدن رانداشتم.

بعد جوانی از دروازه بیرون شد و دروازه نیمه باز ماند. نفس عمیق کشیدم. یک دو قدم پیش رفتم و دیدم م. کلمه نفر طفل با مردی گپ می زدند، آنان هیچ نمی ترسیدند، حتی تبسم میکردند. پشت میز دیگر، مردی مشغول نوشتن بود. مرادید و گفت:

«رفیق، درون نمی آیی» و من به آن اتان شکفت آور داخل شدم. او در حالیکه لحن تشویقانه داشت پرسید:

(چی آوردی؟) (مه.. یک.. یک.. قصه نوشتم) ولی ترسیدم مبدا مرا ریشخند کند.

(صبر کن الیش خلاص شود داستانت را می خواند.) الیش، این نام برایم حتی پیش از آنکه خواندن یاد بگیرم آشنا بود و اولین کتاب های که خواندم از او بود (امواج) (سواحل دریاچه ی روشن) می داستا نهایی او را نه

خوانده بود حتی قصه ی بلبل تنبل زیر لغو قصه های او نوشته شده بود.

آیا خواب مید یتم و یا اینکه خود او دو قدم آنطرف تر بایچه های مکتب گپ میزد؟

زمانیکه تبسم میکرد ایروان پریشانش بالایم برید، دندان های سپید و قوی اش می درخشید و چشمش می می رنکت بل میزد. با تبسمش مثل که می گفت ترس جانم.)

بالا خزه بچه ها رفتند. الیش تا دروازه آنها را همرا می کرد بانها دست داد و برگشت:

(مه مه فکر میکنم تو از بیرون شهر هستی). (وزیمتگر) با پدرم به شفاخانه آمدم، او از بایسکل افتاده.) (بسیار متاسفم) چنان این کلمات را - ادا کرد عشیکه از خوشی و قوم های ما باشد.

(آیا به شدت زخمی است؟ تو باید آوا و مراقبت کنی، از پدر و مادر هیچ چیز در دنیا

بهتر نیست) تبسم نمود و دستش را به گردنم انداخت و مرا بسوی میز رهنمایی

کرد. پیش از خواندن قصه، از من دوباره میگو، هم مکتبی هایم و مردم آنجا پرسید. آن را با زرف نگری خواند، بالا خزه سرش را بالا کرده بطرف تبسم نمود:

(بسیار سختگیر نیاش... خوب، تو کاملا راست میگی باید کسی تنبل نباشد. - زمان تنبلی نیست و لی بگو جانم، کدام برنده نمی خواهد ببرد؟ مه هیچ نشنیدم که

برنده ای پرواز نکند. یک پرنده همیشه رویای پرواز را در سر دارد چنانچه انسان رویای آزادی. خو؟ آیا تو به آهنگ - محلی گوش داده ای زنا ن مینگرسر ایندگان خوب اند، مه می دانم، سعی گویه آنها با دقت گوش بد می سعی کن ضرب المثل های آنرا بنویسی. مردم از بلبل یسک

سمبول زیبایی، عشق و خوبی ساخته اند و بچشم آنان بلبل پرنده ی عالی است و تو اینجا آن را تنبل ساختی، البته، هر کس می تواند چیزی کشف کند، بچشم بلبل - تنبل نیست. بلبل سمبول سر زمین - ماست) بر م دست کشید و در چشمش نشس موج اندوه دود:

(باید برایت بگویم کتاب نوشتن کار مشکل است. باید بسیار چیز ها دانست. مه فکر میکنم ای داستا ن درباره کدام بچه ای است که تو می شناسی.) (بلی در باره فرید است)

(راجع به او چیزی بگو)

من راجع به جنگ گذشته مان راجع به آزار دادش راجع به مشروطی اش و حتی راجع به کارش در گشت گفتم. (عجیب: چگونه او تنبل اس در حالیکه روی گشت کار میکند؟ چیز دیگری خواهد باشد. تو یقین داری که او را خوب می شناسی؟ مردم پیچیده تر از آن هستند که معلوم می شوند.)

نی، الیش داستانم را برای چاپ تکر رفت ولی احساس نوی در وجودم راه یافت که تاکنون اثر آن را دیده می توانم. با گذشت زمان آگاهی بیشتری به زرفنای گفته ها ی ش یافتم، من در جهان کتابها، در جهانی که نظر کتابها را میسازند زنده گسی کردم و از خلال آنها بعدای زندگی مردم گوش دادم. از سرودی که جاوید انگسی ادبیات را بو چود می آورد.

این یک بر خورد شکو همد بود. بایک نبوسنده با کرمای تبسمش، بانگاه های مهربان و کلمات بر لطفش بده برگشتم.

فرید مانند بزرگ سالان روی گشت، از صبح تا شام کار می کرد و شب هنگامیکه از خستگی تنش درد میکرد بخانه بر می گشت و در آن لحظه من تا اندازه ای احساس خجالت میکردم و از اینکه داستانم چاپ نشده بود، خوش بودم. راستی چگونگی کسی را که از صبح تا شام کار میکند می تواند تنبل نامید.

دیگر او را آزار ندادم. ولی خزان - نزدیک میشد و بان سال نو دوسی - روی گشت در حالیکه برای استراحت دراز کشیده بود برایش گفتم:

(فریده، چه کنم)

(نمی دانم)

(تو درس می خانی)

(خندید، تو چه می فای که مه چه کنم؟ فکر میکنم گامیاب شوم)

(پس می مانی)

(همین سر نوشت اس. خوب اس - مکتب آرام می شه)

(چی می گوی؟) (هر کس سر نوشتش را داده. تونمی فای، تو از چه رنج می ببری و اچی چاپای؟ تو پدر و مادر داری که از تو نگهداری می کنند. ولی پدر مه مرده اس و مادرم - مریض.)

مه باید به آنها نان بتم، تمام خواهران و برادرانم را فقط مه آنها را نان بتم، - لباس، کلا نشان کنم... تو نمی فای بچه معلم...)

ترجمه جمال فخری

مارینا نیلوا استار و جدیدی در آسمان هنر شوروی



در فیلم «نعل شکسته»



در فیلم «بچه جان منتظر است هستیم»



در فیلم «مونو لو گ»

نخستین نقش خود را مارینا نیلوا در فیلم «افسانه قدیمی، قدیمی» بازی کرد وی هنگامی به ایفای آن پرداخت که در صنف سوم انستیتوت تیاتر موسیقی و سینما شهبان لیتگراد درس میخواند.

اکتیس جوان میگوید:

بعد ازین فلم من يك شا هدخت «پروفشنل» شناخته شدم. رئیسوزان در من خصوصیت خارق العاده، چیره دستی، استعداد و... کیفیت شاعرانه ای یافتند. مارینا نیلوا چگونگی اکتیس است؟

به این سوال مشکل است جواب فوری داده شود. او هر لحظه ای تغییر می کند، به آسانی به محیط شوخی کشانده میشود و بسرعت اندوهناک می گردد.

تصور میرود که مارینا در زمان واحد هم به جهان ریالیستی و هم به جهان فانتازی متعلق است. این

به مطالعه علاقمندم. و همیشه چند کتاب را در يك زمان مطالعه می نمایم. کدام این کتب را برای مطالعه امشب خود انتخاب میکنم، این موضوع مطلقا بهمزاج اینجانب تعلق دارد.

مارینا به این عقیده است که اکتور خودش برای خود منقذ چیره دست است و این بخاطر این است که خود اکتور همیشه میخواهد برای خودش چیز بهتر و واقعی تری را دست و پا کند. من همیشه از نقش های جدید بخوشی استقبال میکنم و سعی دارم با ایفای رول خود زمینه خجالت کشیدن از تماشاچیان را از بین ببرم و نقش خود را با سعی و تلاش آخرین خود به انجام برسانم.



در فلم «افسانه قدیمی، قدیمی» حقایق را میتوان از خلال صحبت ها و زندگانی او مشاهده کرد.

— من همواره در مورد نقش های

بقیه در صفحه ۶۳

دختک لور

دختک اصلی نوم واخیست او بیا نو ماما دختکرو ته وویل چه .
 «پخپله زه یم او را څی چه دلته دچونزی دپاسه سره کښینو جای به و خوری .»
 دسپاهیانو دی خدای کور ودان کړی ، یوه او بل ته یی سره وکتل دماما دختک او دهغه دکور او جونگری دوضعیت له لیدلو څخه وپو هیدل چه سړی خو خوار دی او څه نه لری نو څکه یی ورته وویل .
 ماما جانه چای او ډوډی دی نه خورو شپه هم درسره نه تیروو ، صرف دومره به کوی چه سهار ته به دوخته خان حکومت ته راحاضر وی چه چا دربانندی عر ږه کړی ده . مور یو ه بله رقعه هم راوړی ده او په بل چا پیسی خو .

سپاهیان ولاړل او دختک خپل کورته ننوت . دخو شیبو دپاره خو غلی ناست وو او چه بیا خرما یوی بلی خوانه گوښه شوه نو دختک خپلی میر منی ته پت دملک حمید دآرزو اسرار را وسپړ چه دملک زده دی خرما را څخه خپل پانده زوی موسی ته وکړی .

ددغه مطلب داوړید لوسره دخرما مور خپل تندی به خپیره وواکه او بیا یی وو یل .
 «دهغه زوی خو بله ښځه هم لری په عمر هم پوخ او پوند هم دی دانو دخدای لاره ده؟» دختک بیا ورته به تیب آواز سره وویل ..

«دغه اوس دوه تنه سپاهیان چه راغلی وو زرین او سمین راباندی د کلا دوهلو دمزدوری عریضه کړی . ملاک ته خوواری ورغلم چه مزدوری می را کړی خورایی نه کړه اونن یی راته به دغزده سره وویل چه خو پوری خپله لورخرما دما زوی ته را نه کړی نو مزدوری هم دربانندی حرامه ده .»

دختک چه داوویل نودخرما دمور له سترگو څخه داوښکو سیلاب را او بپیده ، پخپله دختک له سترگو څخه هم مړی ، مړی او ښکسی راو څڅیدی اودخوشی بودپاره دواړه چوپ پاتی شول .

همدغه وخت خرما یو ناپه کوئی ته رادنده شوه او چه دخپلی مور او صفحه ۵۶

علیشیر نوایی

میرزا یاد گار... خشمکین میشود. همینکه خبر طغیان میرزا یاد گار به هرات رسد ، نوایی حسین بایقرا را تشویق نموده بود . تا هر چه زود تر حرکت کند . طبعاً او پیاس دوستی دوران کودکی باحسین بایقرا علاقمند استقر از حا کمیت او نبود ، او در بایقرا ، مردی شاعر ودانش پرور را میدید . علاوه برین او بافتون حریمی کاملاً آشنایی داشت چندین بار عملاً در معرکه کارزار رزمیده ، کفایت وشهادت خود را با ثبات رسانده بود نوایی که سخت آرزومند استقرای یک دولت عادل وحکمروایی دانش پروردر مملکت بود ، از حسین بایقرا انتظارات زیادی داشت . گرچه شاعر در چادر ساده ، ظاهراً

باقیداد

ملک صاحب بسم الله کړه ، لور می ستا دزوی شوه خو مزدوری را کړه ملک چارگل ته ورغړ کړ چه :

(چارگل ژرکوه توپک وا خله چه ښادی جوړه شوه .

«چارگل په یوه منډه توپک اودکار طوسو کمربند ورته راوړل اود هغه نه وروسته ملک د یو گن شمیسی کلیو الو په وړاندی د ختک د لور خرما سره د خپل زوی موسی د نامزدی په خاطر خو ډزی وکړی او چه د مبارک ویلو غږونه وشول نود هغه نه وروسته ملک پخپل جیب باندی لاس وواکه د ختک مزدوری ئی ورکړه او ختک هم د مزدوری د تر لاسه کولو نه وروسته لومړی خپل کورته راغی ، د دغی پېښی څخه ئی خپله ماندینه وپوهوله او د هغه نه وروسته بیا نو د حکومت په لوری وخوځیده هلته ئی د زرین او سمین مزدوری ورکړه او بپیر ته کورته راغی .

ددغی کیسی او ماجرا د تیریدو څخه اوس اته کاله تیر شوی دی او خرما چه د ختک لوروه د موسی ښځه شوه خو داچه موسی دسترگو او بدن له خوا وونه یو معذ ور انسان دی نو د خرما عمر هم ورسره په ضرر دی .

پای

غزول . شپه شوه ، دختک هم بپیرته خپل کور ته دننه راغسی او چه د خاورینی ډیوی رها ته پخپل دسترخوان باندی دسو کړکو اوسوایی شپو ومیو خوراک ته سره راټول شول نو خرما حیرانه پاتی وه چه مور او پلار یی نن شپه دبل هروخت نه برخلاف غمو نکي څیری لری خو اسرار لا پت اوخوندی پاتی وو ، دسترخوان ټول شو او هما غسی پسی پرېتانه ویده شول .

دیوی دردونکی شپي شیبی پوېر بل پسی تیریدی او چه سهارشو نو لادلمانځه وخته سره ختک دخوبه څخه راپاڅیده ، خپلی زړی پخپلی یی په پښواوڅادر یی په اوږه واچاوه په ډیره چټکتیا سره یی خپل خان دملک کړه ور ورساوه او دملک سره مخامخ کیدل لو نه وروسته یی ورته بپاهم عرض وکړ چه .

«ملک صاحب هغو دووتو نور و دختکرو خو دخپلی مزدوری له کبله را باندی عریضه کړی ده اوس نو څه وکړم او لاره را په گو تو کړه ؟» ملک په غوسه ناک ډول سره وخنډل او بیا یی وویل :

دختک لارو نه یی پرون می درته څه وویل ؟
 دختک څخه چه نوره لاره ورکه شوی وه ډبه وارخطایی سره خواب وکړ ..

پلار خواشینی او آبتړه حال او اوښکی زنی سترگی یی ولیدی نسود کوم غمیدلی او پت اسرار به موجو دیت باندی یی قناعت راغسی ولی دو مره لانه پو هیده چه دمور اوپلار ژړا به یی دهغی دعاقت په خاطر راپاریدلی وی ، نه پوهیده چه دیوه خان اوملک دظالما نه خیال او وحشت ناکه تفکر له امله به دهغی دخوان ژوندانه او نوی پیغلنوب تنکی گلو نه دملک دپانده او په عمر پاخه زوی په منگلو کښی رزول کپیری او هغی ته لا دغه حقیقت په ثبوت نه وو رسیدلی چه ملک صاحب به دخپل غیر انسانی غرور په څپو کښی دانسانیت په مړینه هم قادر وی .

خرما په عاجزانه او مایوسانه توگه سره دخپلی مور او پلار په لوری خپلی خماری سترگی ورواړولی او بیایی ور څخه پو ښتنه وکړه چه «ادی جانی تاسو ولی خپه یاست لکه چه کو مه پېښه شوی ده ؟» موری یی خواب ورکړ :
 «خپه نه یو څه لورکی خپل کار دی کوه هسی دی ما او پلار سره دکوردخرخ خوراک او دژمی دغلی په باب سره خبری کولی .»

خرما پوه شیبه نوک نیولی ولاړه وه او بیا بپیرته له کوئی نه باندی دانگړی منځ ته ووته . دختک او ماندینه یی خپلو خبرو ته سره دوام ورکړ او په پای کښی ماندینی ورته وویل :
 «سپریه : څه وکړو ، چاره څه ده اول خدای زوروردی او بیا ملک . البته چه راته مقرره به همدا سی وی اودخرما به خپل نصیب دبدو وی که نه دا خو دخدای لار نده چه تنگی خرما به موسی ته ناسته وی .»

دختک با خپله خپل څادریی و څانډه او بیا پسی دپاندی ووت . هلته دختک دخپلی زړی گوډ لید دپواله اړخ ته ناست او دآسمان په تندی باندی یی دماښام دستوری سره دخپل دردیلی او سوی ژړگمی لهسوزه رازاونیاز کاوه او دلته دژاړه او ویرجن انگړ را دننه هغه ماندینی دخپلی گرانی خرما دتور اوشدل بیکي دتارونو په څوکو کښی دهغی د عاقبت په هکله دغم داستا نو نه

زلزله چگونه .

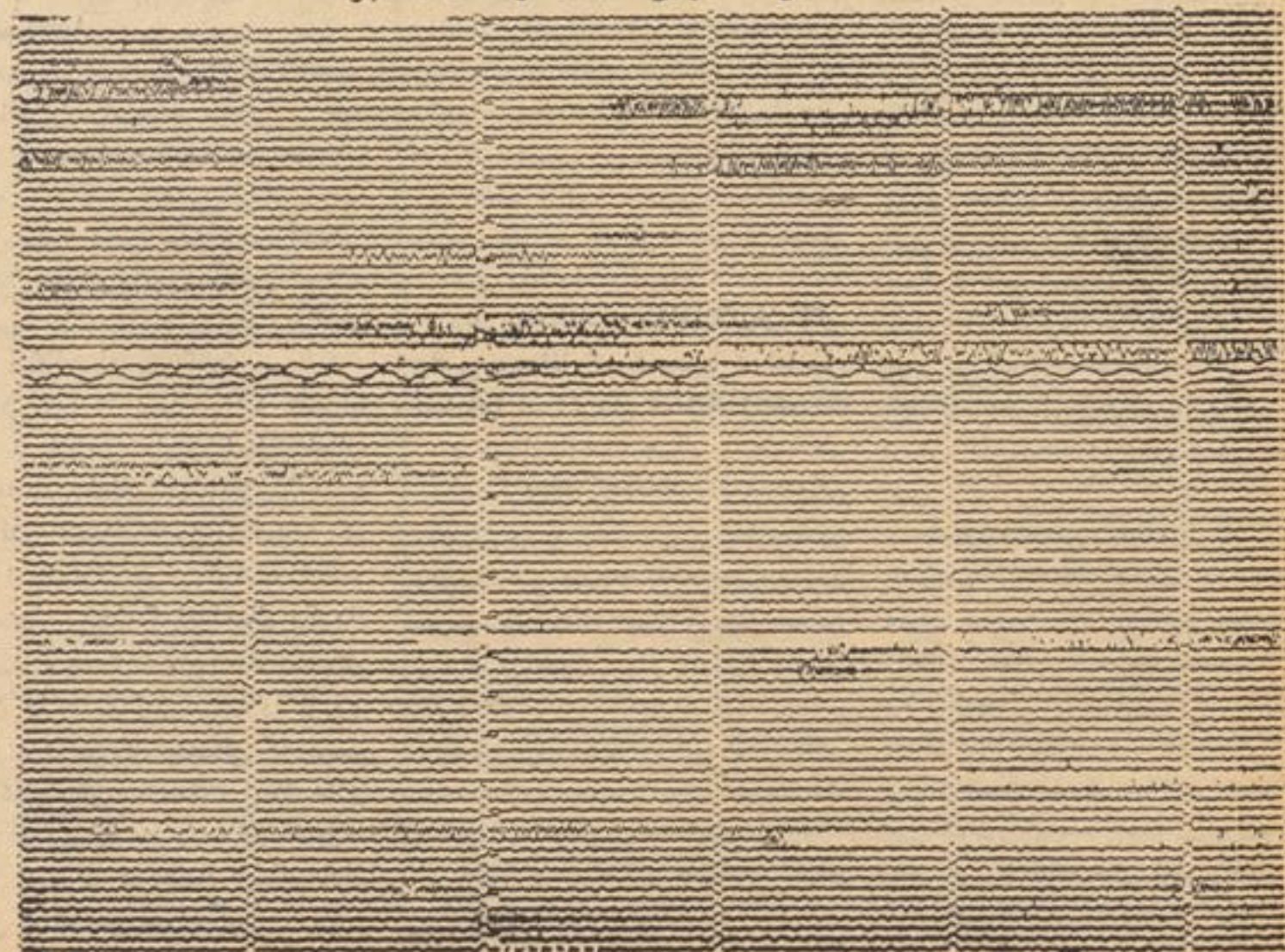
در نقاط دیگر جهان است، که گاهی باعث تکان های خفیف یا شدید در افغانستان میشود .

در اخیر این گزارش احصائیه مختصری را تهیه کرده ایم، که وقوع زلزله و تلفات آن را در سال های ۱۷۵۵ تا ۱۹۶۸ نشان میدهد:

زلزله شهر بستون پرتگال در سال ۱۷۵۵ شصت هزار نفر، زلزله سال ۱۷۸۳ شهر کلبیریا ایتالیا پنجاه هزار نفر، زلزله شهر لونا رای جاپان در سال ۱۹۵۰ بیست هزار نفر را تلف نموده است .
همچنان زلزله سال ۱۹۰۸ شهر مسینای ایتالیا یکصد هزار نفر، زلزله سال ۱۹۲۰ کتسوی چین یک صد هزار نفر، زلزله ۱۹۲۳ شهر کونتوی جاپان سی هزار نفر و زلزله ۱۹۳۵ کویته پاکستان بیست و پنج هزار نفر را تلف نموده است .
علاوفا به اثر زلزله که در سال ۱۹۶۰ در شهر اکادیر عریشی رخداد و واژه هزار نفر و در زلزله های سال ۱۹۶۲ و ۱۹۶۸ ایران بیست و چهار هزار نفر تلف گردیده اند .
تلاش دانشمندان برای پیش بینی زلزله ها و کشف آلاتی برای کنترل آن جریان دارد .



نمایی از خرابی های زلزله در دره آجر



این نقشه تکانهای زلزله را در نقاط دور دست دنیا نشان میدهد که در افغانستان ثبت گردیده است شماره ۲۹

ارزش های جهانی اسلامی

ایمان نیروئی است که هر اندازه تحول و نو آوری و نو گرایی دنیای انسانیت را فرا گیرد و بهر اندازه کاروان حیات تندتر و شتابنده تر گام بردارد و بطور عام در هر گونه شرایط و احوال یگانه عامل منحصر بفرد پیروزی و موفقیت و عامل غلبه و پیشرفت بحساب می آید و در هر حال، آنهایی میتوانند مصدر خدماتی ارزنده و مفید، برای جامعه بزرگ انسانی و یا جامعه بخصوص و مشخص خود شان گردند که ضمیر و باطن ایشان بنور ایمان منور و روشن باشد و با اندک غور تاثیر آن را در حیات روزمره و مظاهر کوچک و بزرگ آن بخوبی میتوان مشاهده کرد .

اسلام با اساس جهانی بینی که مل خود یکمزار و چهارصد سال پیش از امروز چاره ای اساسی برای حل مشکلات زندگی و دشواری های پیشرفت و سعادت انسان هاستنجید و از آن روزگار تا امروز و تا ابد، اعلام میدارد که جز در پرتو ایمان قوی و راسخ نمیتوان بر مشکلات چیره شد و راه ترقی و پیروزی را در ادوار حیات بیمود .

اسلام انسان را در موضوع روابط اجتماعی و روابط بین افراد انسانی و چگونگی آن نیز تنها نمیکندارد و رهنمائی های سود مند و حیاتی بوی انجام میدهد و واضح میسازد که با برادران خویش چطور روابط و پیوند برا درانه را حفظ کند و نظام اجتماعی مسلمانان از سبب پیروی و یا بندی کدام اصول استوار و مستحکم میشود و اگر گاهی دران خرابی و اختلال پیدا شود علاج و چاره آن چیست، تجربه نشان داده که اکثر منازعات و مناقشات در اثر خود خواهی و خود نمائی و اغراض بی حد و حصر شخصی بوسع میسرند و یگانه چاره اساسی در نظر اسلام آن است که مردم تمام آراء و اهداف شخصی خود را تابع یک معیار بلند بسازند و برای مسلمان هیچ

ارزشهای جهانی اسلام

مردی بانقاب بقیه

معیاری بلندتر و برتر از دسا تیرو ارشادات اسلامی نیست .

این ارشاد اسلام است که : **«انما المؤمنون اخوة فاصحابین اخویکم و اتقوا الله ...»**

یعنی افراد با ایمان با هم برادرند پس در میان دو برادر خود اصلاح کنید و موقعی که نا سازگاری و تصادمی در بین دو برادر اتفاق می افتد ایشان را بحال خود شان نگذارید بلکه برای اصلاح جانبین کوشش انتهائی نمائید و در حین اجرای چنین کوشش خدا (ج) را از یاد نبرید تا بناحق یکی از جانبین ترجیح نیا بد و یا حس انتقام جوئی شما در مورد یکار نیفتد .

اسلام باروش و طرزخاص اصلاحی خود نخست برای جلو گیری از نزاع و اختلاف در میان مسلمانان تدابیر را تلقین کرد و سپس تعلیم داد که اگر اتفاقا ناسازگاری رونما شود آن را بطریقه موثرو قوی از بین ببرید لیکن تا زمانی که نزاع خاتمه نیابد مساعی بخرج باید داد که لا اقل جذبات مناشرت و مخالفت تیز تر نگردد و از حد اعتدال تجاوز نکند .

عموما بمشاهده میرسد همینکه میان دو شخص یا دو گروه اختلاف رخ دهد یکی بردیگری تمسخر و استهزا مینماید و یک سخن جزئی را بهانه ساخته بلافاصله بریشخندی می پردازد بی خبر از آنکه شاید آن شخص نزد خداوند (ج) بهتر و ارجمند تر از او باشد بلکه بسا اوقات خود این شخص پیش از وقوع این اختلاف او را بهتر میدانسته لیکن در انانای ضدیت و نفسانیت ، عیب کوچک شخصی دیگر را بزرگتر نشان میدهد و عیب بزرگ خود را از نظر می اندازد ازین سبب دایره نفرت و عداوت روز بروز وسیعتر شده میرود و در دل ها آنقدر دوری و فاصله زیاد واقع میشود که برای صلح و آشتی امیدی باقی نمی ماند ازینرو قر آن میفرماید :

«یا ایها الذین آمنوا الایسخر قوم من ... ولا نساء من نساء ... و ... ولا تنا بزواجاللقاب»

یعنی « گروهی بر گروه دیگری نه ریشخندی کنید و نه بریک دیگر تهمت ها و بهتان ها نمائید و نه

تجسس نموده عیب های یکدیگر را برملا کنید و نه بنام های بد والقب زشت دسته مقابل را یاد نمائید زیرا که نتیجه اینگونه سخنان بدشمنی و نفرت جانبین می افزاید و آتش فتنه و فساد به قوت بیشتری مشتعل میشود .

همچنان شخصی که مومن باسلام گردد و در شمار مسلمانان درآید او را در باره سخنان پیش از مسلمان شدنش طعنه دادن و یا به بدترین القاب آن زمان یاد کردن، حرکتی است ناپسندهنکذا اگر شخصی مبتلا به عیبی و نقصی باشد و در عین زمان وجود آن عیب از اختیار او بیرون باشد و یا فرضا از گناهی توبه و ندامت نماید ، تذکار آن جائز و پسندیده نمی باشد .

از آنجا که در افزودن اختلاف و نا سازگاری های با همی بدگمانی و تجسس و غیبت را دخالتی است واضح و روشن، قر آن کریم بمنظور نجات بخشیدن انسان ها از ضررها و نتایج سوء این اعمال و برای رهنمائی انسان بسوی راه سعادت و درستکاری واقعی میفرماید :

« یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ... ولا تجسسوا ولا یغتب بعضکم بعضا»

یعنی ای کسانیکه در کانون ضمیر شما ایمانی راسخ و حقیقی وجود دارد، از بسیاری گمان ها اجتناب ورزید ، به یقین بعضی از گمان ها گناه است و در پی پیدا کردن و آشکارا ساختن اسرار و امور شخصی نبرائید و بعضی از شما به غیبت و بدگویی بعض دیگر مبادرت نکنید .

وقتی قرآن انسان را به کلمه مؤمن و شخص دارای ایمان خطاب مینماید این خطاب نمایانگر آن است که وقتی انسان مؤمن گردید و در قطار ایمانداران قرار گرفت، دیگر شایسته نیست اینگونه اعمال و کردار که اساس زندگی سعادت مند اجتماعی انسان ها را متزلزل میسازد، از وی سر زند و هر گاه باعملالی که هیچ نوع شایستگی با صفت ایماننداری ندارد از وی بظهور رسد درینصورت او را نمیتوان در شمار ایمانداران حقیقی و خالص قبول کرد .

ظاهر و آشکار است که سر چشمه

جوشا براد سرش را بعنوان تصدیق تکان داد . الك متفکرانه الاثمه اش را خاریده مجددا به قیافه بیحرکت که جلو پایش به روی زمین غلتید بود ، نگریست و اظهار داشت : و حالا آقای بقیه اجازه بده ، صورتت را ببینم .

بعد از گفتن این جمله دست دراز کرده ، ماسک را از صورت مقتول بر داشت و با کمال تعجب صورت جانسن را پشت ماسک پیدا کرد .

—۴۲—

نور خورشید از کلکین عمارت ماتیری به داخل می تاپید ، ظرفی جای هنوز به روی میز قرار داشت که مرد امریکایی به شرح داستان خود شروع کرد :

طوریکه شما آقای الک درسمت

حدس زده اید ، اسم من شاول مورس است . من از لحاظ اخلاقی یک جنایتکارم اگر چه طی ده سال اخیر هیچگونه جرم و جنایتی را مرتکب نشده ام که مورد تعقیب پولیس قرار بگیرم ، من در هر تفورد واقع کنکته کت بدنیا آمده ام .

نمی خواهم شمارا ناراحت بسازم و دلچسپی تان را نسبت به شغلم برانگیزم ، من با انگشتان ماهر و حرص فراوان بدنبال اندوختن ثروت بودم .

ثروتی که از طریق غیر مشروع و بدون تحمل زحمت پهنسنگ آورم . محیط زندگی بدی نداشتم . بطور یقین جریان زندگی من با سایر جنایتکاران فرق داشت .

باقیدار

به لفظ عام (مردم) مورد خطاب قرار گرفته و چنین افاده بعمل آمده که ای مردم ! شما از یک مرد و یک زن بدنیا آمده اید و در شکل و صورت نژادها و قبایل در آورده شده اید و این وجود نژادها و قبایل انسانی نمایانگر هیچگونه امتیاز و برتری یک نژاد یا دیگر نژاد و یا یک قبیله باقیبیلای دیگر نیست بلکه فقط بمنظور آن است که بدین وسیله شما یکدیگر را بشناسید و آشنائی حاصل نمائید و ملتفت باید بود که امتیاز و برتری در نگاه اسلام معیار و ملاک منحصر بفردی دارد و آن عبارتست از اصل تقوی و پاکی و هیچ فردی از افراد انسان و هیچ قبیله و نژادی از قبایل و نژاد های بشری جز در پرتو این معیار بزرگ و بلند پایه اسلامی نمیتواند حق تفاخر و امتیاز را بر خویش ادعا نماید و سخن همین است و بس .

در روزگارانی که هنوز انوار فروزان آئین اسلام دنیای پر آشوب آدمیان نتابیده بود ، مسئله تبعیض نژادی و تفاخر خاندان و نسب و به قوم و قبیله ، از مسایل داغ و مهمی بشمار میرفت و چه بسا خونبائی که بر سر همین یک موضوع بسخاک میریخت و چه بسا جوانان نیرو مند در پیشگاه آفریدگار جهانیان دارای عزت و منزلت میباشد .

درین آیات مبارکه قرآنی انسانها

غیبت، طعن و عیبجویی، غالبا خود خواهی و خود بینی هاست زیرا وقتی که شخصی خود را بزرگ و دیگران را حقیر و کوچک می شمارد باینگونه اقوال اقدام میکند ازینرو اسلام بدنبال نکوهش و تقبیح از غیبت و بدگویی و مورد طعن قرار دادن دیگران، عامل این نوع اعمال و ریشه اساسی آن را تشخیص و بصورت واضح برای انسانها گوشزد مینماید و به تنویر اذهان و رهبری طرز دید و نحوه اندیشه انسان در ارزیابی های انسانی ، می پردازد و باسناد این هدف عالی و جهانی و بخاطر تعیین معیار و مقیاس اصلی و بنیادی بر تری و فضیلت، فرمود :

«یا ایها الناس اناخلقناکم من ذکر وانثی وجعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقکم...»

و طی این ارشاد جهانی اسلام خاطر نشان گردیده که معیار اصلی بزرگی و امتیاز و یا عزتمندی و حقارت در واقعیت امر وابسته به خاندان و نسبیت ها نیست بلکه معیار و ملاک حقیقی برتری و امتیاز و سر بلندی، داشتن تقوی و برهیز گاری و داشتن ادب و خصایل ستوده انسانی و اسلامی بوده و هر اندازه انسان درین راه پیشرو و موفق باشد بهمان پیمانان در پیشگاه آفریدگار جهانیان دارای عزت و منزلت میباشد .

هیملی ثلاثی عزل شد

مبصرین سیاسی به این عقیده اند که شکل معزول نمودن هیملی ثلاثی و یا بهتر بگوئیم ایجاد کودتادر آن سر زمین خیلی ماهرانه ترتیب شده بود چه درین کشور که امپراتوری و شاهای بصورت عنعنیه از زمانهای قدیم باقی مانده و مردم آن بایک عقیدت و اخلاص به جانب آن میدیدند شاید ایجاد تغییر آنهی و فوری مشکلاسی را در آنجا بود چو میاورد. فیلدگار ها طوری تنظیم گردیده بود که گویا در مدت هفت ماه از یک جانب بامر ملا ساختن اعمال نا درست مامورین حکومتی احساسات مردم آن سرزمین و علیه حکومت بر می انگیخت و از جانبی با این تکتیک قدرت امپراتوری و حکومت او را محدود می ساخت تا آنکه با معزول نمودن امپرا توری هیچ نوع عکس-العملی در برابر آن ایجاد نشد .

مو ضوع دیگری که در اینجا قابل تامل است این است کمیته انسجام نظامی اصفاهو سن بسرهیملی ثلاثی را بحیث یک شخص و مقام تشریفاتی اعلان کرد اصفاهو سن از مدوسی باینطرف از گمر پایین فلج شده و برای علاج خود در سویس بسر می برد. و از مدتها با اینطرف مور و غضب امپرا تور قرار گرفته چنانچه حتی او را از جاه نشینیه خود هم خلع کرده بود چه وی از طرف مردم در یک توطئه در سال ۱۹۶۵ بجای چیده شود .

تر کهاقوی هستند

اندازه تجهیزات ناتو را در قلمرو خود فلج ساخته از فعالیت می اندازد و به این ترتیب تمام فعالیت های ناتو را معطل میسازد شش سیستم اختطاریه ناتودر قلمرو یونان نصب میباشد ، این استیشن ها قسمتی از چتر دفاعی هلال مانند را احتوا میکنند که از قطب شمال از طریق دنمارک جمهورییت فیسند رال آلمان و ایتالیا تا به جنوب شرق ترکیه کشیده شده است . یکی ازین استیشن ها با تجهیزات سنگین رادار درسا-لوتیکا از یک سه هفته پیش عملا از فعالیت باز مانده است .

زنجیر اختطاریه قبلی که به کمک آن ناتو میتوانست پرواز طیارات دشمن را بلا معطالی ثبت کرده ، به آن آگاه شود در صدد دفاع از آن (توسط جت های شکاری یا راکت های دفاعی) با استفاده از سیستم الکترو نیکی بر آید ، اکنون در جای حساسی قطع میشود .

گزارش سفر

سراسری ایران پخش شد مطالبی پیرامون موسیقی افغانستان بیان کردند که بخشی از آن در شماره های مجله تماشا چاپ شده است .

حرف آخر اینکه شاعر نامدار معاصر ایران آقای نادرپور هم در شیراز وهم در تهران با ما همدم و همراز بود در آخرین شب اقامت در تهران ، در دعوت صمیمانه یی ، برای عده یی از رفقای ما شعر خواند و بزم ادبی از یاد ترفتنی تشکیل داد او برای رادیو افغانستان یکی از اشعار منتشر نشده اشرا اهدا کرد که روز جمعه ۲۹ سنبله در رادیو سی مجله خوانده شدو ما با عرض سپاس ازین دوست صدیق هنروادپیان وطن ما شعرش را بار دیگر برای نشر در ژوندون تقدیم میکنیم تا سر آغازی برای همکاری های دیگرش باشد .

شعر زیبا ونشر نشده ای از شاعر معاصر ایران نادر پور که برای هنرمندان افغانی در تهران اهدا شده است .

ازدرواز نزدیک واز دور ...
توقتی که دور از منستی
خیال تو از خلوت من
ازین شامگاه زمستانی غربت من
مرا می برد تا دیاری ،
که دران ، طلوعی ثلاثی است ، آری ...

طنین قدم های تودردل شب
طیش های قلبی است در آستان توله
عبور درختی زمرز شکفتن
تو چون در شب تیره ، رخ می نمای
دری بر من از روشنی می گشایی
تو چون می نشینی ، مرا می و بایی

توقتی که پیش منستی
چرا می پس چهره داری
- چرا می که خط های پنهانی گونه ات
چو رنگ های برگی جوان می نماید
توقتی که پیش منستی
چرا می در اعناق شب می درخشد
نسیمی در اقصای شب می سر آید

توقتی که پیش منستی
زمین - زیر پایم نهی لرزد آری
زمین استوار است و افق ، روشن
تو وقتی که پیش منستی
بهار است و خورشید و آینه و من

تو چون جامه برگیری از پیکر خود
سوز پای آینه - چشمی است حیران
که دران ، تو چون مردمک ، بی قراری

فراموش باد تراجم رفتن
امر چند - چون روی برتابی از خلوت من
صدای تومی آید از دور داستان
در آغوش شب - بیکر آبشاری

توقتی که دور از منستی
خیال تو از شامگاه زمستانی غربت من
مرا می برد تا دیاری
که دران طلوعی ثلاثی است - آری
تو روح بهار
تسیران بشجشنه ۱۶ خرداد ۱۳۵۳
نادر نادر پور

راپور تازی یکی

نواز و دیگر گل علم دهل نواز ، شنوندگان چندین بار به کف زدن های ممتد پرداختند ، این دو استاد با سرعت باور نکردنی ساز مینواختند همچنین استاد هاشم چنان طبله نواخت که بانوازندگان هندی برابر بلکه از ایشان بهتر بود ، اگر چه نوازندگان هندی را در طی چندین سال گذشته در نظر بگیریم .

این نواختن زیر بغلی دهل و طبله توسط استادان افغانی بهترین گروه ضرب بود که تا کنون در حافظیه نواخته شده است . و تعجب میکنیم که چرا از افغانان خواهش نشد یک بار دیگر نمایش بدهند در حالیکه در پروگرام پیشبینی شده بود .

دیگر آلات مورد علاقه هندی در پروگرام افغانی رباب ، دلربا ، تنبور و دو تار بود که همه بخوبی نواخته شد . و حا ضران آنرا بکمال شوق پسندیدند .

اینست



مسؤل مدیر :

علی محمد «بریالی»

معاون روستا باختری

مہتمم ع.م عثمان زاده

دمسئول مدیر ددفتر تیلفون: ۲۶۸۴۹

دمسئول مدیر ددفتر تیلفون: ۲۱۹۶۰

سوچبور د ۲۶۸۵۱

د معاون ددفتر ارتباطی تیلفون ۱۰

د توزیع او شکایات مدیرت ارتباطی

تیلفون ۵۹

پته: انصاری واپ

داسترالایه

به باندنیو هیوادو کبئی ۲۴۱۵۱

دیوی گنئی به ۱۳ افغانی

به کابل کبئی ۱۵۰۰ افغانی

گفتگوی کوتاه . . .

جمهوری کشور و با درک و شناخت عینی علل پسمانی ها در منطقه کوشیدیم در اولین مرحله ساحت قدرت و نفوذ اشخاص از ولایت محدود گردد و سیاست سازش و کرنش به سیاست کار و عمل تبدیل گردد. در مدت یکسال تعداد زیادی از دو سیه های نسبی مراحل قانونی خود را طی نموده، دو سیه های که حتی پیش از هژده سال تمام در زیر قشری از خاک پوشیده مانده بود، در قدم دوم اصلاحات اداری در هرات شروع گردید. چه بدون اطمینان از اینکه اشخاص باک نفس، وطنپرست و مردمی عهده دار کارهای مردم باشند، نمی توان انتظار بسط خدمات بهتر را در ارگانهای دولت و به نفع مردم داشت.

در تنظیم وضع اجتماعی و تأمین عدالت بوسیله تطبیق قوانین گام های مؤثری برداشته شد. با قیام دولت که از سالها نزد عده ای از اشخاص با نفوذ و یا سودجو باقی مانده بود تحصیل گردید. در بخش انسداد قاچاق فعالیت های مؤثری صورت گرفت که مانع استفاده جوی قاچاقبران گردید مقابل رشوه، اختلاس، احتکار و مفاسد اداری و اجتماعی به شکل گسترده و متداوم مبارزه شد، علیه عدم استقرار نرخها در مارکیت های شهر و کمبود مواد از تزارقی گامهای مؤثری برداشته شد و با شرایط جدیدی که بوجود آمد حجم واقعات جناحی قطاع الطریق و دزدی ها بیشتر از سی فیصد کاهش یافت. در بخش زراعتی برای اینکه حداکثر کمک به زارعین صورت گرفته بتواند فیصله گردید که بخته از زارعان بخته کار عوض شهر در خود ولسوالیها خریداری گردد که این اقدام هم جلوگیری جوی یک عده از خریداران و مامورین را گرفت و موجب شد که پول ترانسپورت به نفع زارع و فروشنده ذخیره گردد.

برای کمک بیشتر به بیله و ران هرات قیمت بیله افزایش داده شد و امکانات فراهم گردید که به کمک حکومت ابریشم بخارج از کشور صادر گردد و با فروش آن اسعار

سال آینده قیرریزی متبای چاره های شهر نیز تکمیل میگردد علاوه از آن کار کانگریت تمام پیاده روی های شهر هرات یکمک خود مردم رو باختتام است.

- بناغلی والی هرات در گذشته شهریان هرات شاهد بودند که عواید بناروالی یا محدود بود و یا نزد مردم باقی میماند بمسایل شهری توجه نمیگردید، خانه سازی در هرات بدون نقشه اساسی ادامه مییافت و از ضایع صحتی در حد رقت باری رو به خرابی گذاشته بود، میتوانیست معلومات دهید که در مدت یکسال برای رفع این نواقص چه اقداماتی صورت گرفته است؟

- در مدت یکسال بخش زیاد بقیات بناروالی تحصیل شدو برای این موسسه عواید تازه ای بدست آمد، سروی قیمت گذاری جای داد اهالی برای اخذ صفائی متوازن و عادلانه شروع شدو پاساس پلان ۲۵ ساله شهر هرات قسمت شمالی شهر هرات برای یک کارته جدید و عصری نقشه گردید، کارته ای دارای شبکه آبرسانی برق تیلیفون، سینما کود گستان، پارک و تمام وسایل عصری زندگی خواهد بود.

در بخش های صحتی زایشگاه و مستورات هرات که اصلاح تعمیراتی آن از چند ماه قبل شروع شده بود، آماده افتتاح میباشند و تکمیل اکثریز جدید هرات بانک خون هرات و کمک های اولیه سره میباشند از کار های است که صورت گرفته و مراکز صحتی اساسی نیز در ولسوالیها یکی بعد دیگر تکمیل و بکار انداخته میشود. همچنین با لایحه که برای هوتلدار ساخته شده است.

وضع هوتل هاورستورانهای شهر صحتی میشود و اصلاح میگردد. کمبود انرژی برق از سالها است که در ولایت هرات محسوس است



پارک جمهوریت در هرات

و مردم از این ناحیه به مشکلات فراوان روبرو میباشند، میتوانید در این زمینه هم معلوماتی ارائه نمایید؟ - دولت جمهوری به منظور اینکه بزود ترین فرصت این مشکل اساسی شهر هرات حل گردد، پروژه برق حرارتی روی دست دارد، پاساس این پروژه با استفاده از ذغال سنگ معدن کرخ و تولید بخار میزان تولید برق افزایش مییابد فایده دوم این پروژه این است که تا یکسال آینده بهر برداری از آن میتواند آغاز گردد ولی باتوجه به این مطلب که تا پنج سال آینده پروژه های صنعتی شهر هرات یکی بعد دیگر آماده بهره برداری می گردد ضرورت ببرق نیز افزایش می یابد، از این رو برق حرارتی هرات فقط تا ده سال آینده میتواند جواب گوی ضرورت باشد دولت با در نظر داشت همین مطلب طرح استفاده از برق آبی را نیز در هرات در نظر دارد که بعد از تطبیق پروژه آن ماشین های دیزلی به شهر های فاقد برق ارسال خواهد شد و در هرات از برق آب و حرارتی استفاده بعمل خواهد آمد.

- بناغلی والی هرات متشکر خواهیم بود اگر پیرامون پروژه های زود نمر شهر هرات معلوماتی بخوانند گان ژوندون ارائه کنید، من شنیده ام که همین اکنون کار بیش از ده پروژه در هرات جریان دارد که تکمیل هر کدام نقشی بسزا در رفاه حال عمومی و تأمین اقتصاد بهتر برای مردم خواهد داشت - کاملاً درست است دولت جمهوری با در نظر داشت اینکه عوامل و عمل بیکاری در هرات، موجب رکود اقتصادی عمومی شده بود در قدم اول پروژه هایی را در این ولایت تجویز نمود که در قدم اول برای مردم کار تهیه گردد و خانواده های هرات و مردم اطراف باشند، با ضافه پروژه برق حرارتی

که کار بهره برداری از آن تا یکسال آینده آغاز میگردد، کار پروژه مالداری همین اکنون به شدت جریان دارد، کار پروژه فابریکه سمنت بزودی شروع میشود، پروژه چرمگری روی دست است و پروژه های نساجی از بخته، بشم و ابریشم یکی بعد دیگر بمرحله تطبیق گذاشته میشود علاوه از آن پروژه تهیه شکر از لبلبو زیر مطالعه است. پروژه بربایت هرات بشدت جریان دارد و بزودی با صدور این عاره معدنی اعمار زیادی بکشور

آزمایش شبانه

خانم دروازه رابسته روی يك چو کسی نسبت تمام بدنش از ترس می لرزید. باخود مشوره کرد که بهتر است مادرش را تلفونی نزد خود بخواد تا وقتی چم از سر بر گردد اما مادرش دو صد گیلو متر دور از آنجا زندگی می کرد و آیا معقول بود که به علت ترس خود مادرش را زحمت میداد. گمشده ازین کسی هم این کار را نمی کرد که طفل خود را در وقت شب زیر پل زده دو صد کیلومتر راه برای دیدن مادرش برود. آنهم محض بسه خاطری که می ترسد. مخصوصا تا تلفون کردن درین ناوقت شب هم مادرش را پریشان می ساخت.

و از جانب دیگر تلفون کردن در آنوقت شب به حال خانم چم کمکی هم نمی کرد. از جمله همسایه ها هم حتی يك نفر را نمی شناخت و به آنها چه می گفت؟ جز اینکه بورد تسخیر و استیلا واقع میشد.

خانم درست نمی فهمید که چقدر دیر خوابیده بود اما دلغتا از خواب بیدار شد. کلید بسیار به آرامی در قفل دروازه چرخید بسیار به اهستگی و احتیاط کلید را کسی در قفل چرخاند. سپس خموشی برقرار شد. اما در خلال همان لحظات کوتاه یکنفر داخل اتاق شده بود.

با قلب پر از ضربان خانم چم روی بستر افتاده، منتظر ماند. باخود اندیشید نباید خواب می بیند. يك خواب وحشتناک است که زود بیدار خواهد شد و روشنی روز را پشت پنجره اتاق خواهد دید. آن شخص بدون صدا تابه داخل اتاق خواب خانم چم نفوذ کرده هم اکنون در چوگات دروازه ایستاده بود.

خانم جیم شبخاورا يك شیخ سیاه و نارنگ میدید. ابتدا سعی نمود فریاد بزند و همسایه ها را به کمک بطلبد. اما صدا در گلویش خفه شده بود و هر چند سعی نمود آوازی نیرآمد.

آن شیخ با قدمهای شمرده به بستر خواب نزدیکتر شد. يك قسم بر داشت و يك لحظه توقف کرد.

باز يك قسم پیش آمد و متوقف شد. به فاصله يك متری چیرکت ایستاده ماند.

خانم چم صدای نفس کشیدن او را می شنید و چشمش چیزها را که آن مرد در دست داشت میدید.

سکوت شب به اثر يك فریاد درهم شکست. خانم چم ابتدا تصور نمود که این صدای خودش است. اما پس از حدس زد که شاید آن فریاد و ناله از کتی پسرش باشد. گشای کتی! او خدا یا! خواهش میکنم کمک بکن.

مادر مینالید و زاری میکرد. کتی در اتاق خود بود و آن مرد در کنار بستر خانم

يك آواز خواب آلود از اتاق کودک بلند شد. ناگل سرش را بر گردانده گوش فراداد.

خانم چم ضمن ترس و وحشت خود يك احساس دیگر هم پیدا کرد.

يك احساس آمیخته با گینه و خشم که به روی جرات و جسارت میداد. خانم چم جیراغ خواب را روشن کرده فریاد زد: آقای ناگل شما نمی خواهید نزدیک بیایید و با من حرف بزنید. من امید وار بودم که شما بیایید تا با من صحبت کنید.

پسر قیامتی بود باید خانم چم حرف میزد و از حرف زدن باز نمی ایستاد. هر طوری بود باید توجه ناگل را بخود جلب مینمود تا از قفل دست می برداشت و کودک را بحال خودش میگذاشت.

خانم چم بيك جست از چیرکت بیرون آمده. بالا پوش خوابش را پوشید، بدنبال آقای ناگل روان شد.

ناگل برگشته تگاهی به چهره خانم اداخت

گفتگوی کوتاه...

جذب خواهد کردید. یکی از خو بی های این پروژه این است که تما ما پنج سال آینده تکمیل میگردد و علاوه از تألیفیکه در وضع اقتصاد دی مردم دارد زیر بنای اقتصاد دی کشور را نیز بنویسند. بنوبه خود تحکیم می بخشند.

مثل اینکه برای تحکیم بیشتر اقتصادی در کشور پرو گرا مها و پروژه های طویل المدتی نیز برای ولایت هرات و مخصوصا در بخش های زراعت و صنعت روی دست است و یا مطالعاتی پیرامون آن دوام دارد؟

محدودیت بز ر ک هرات در بخش های انکشافی زراعت مربوط میگردد به کمبود آب زراعتی در هرات خو شبخانه آب زیر زمینی وافر موجود است و با احداث بندها امکان استفاده اعظمی از آب های روی زمین نیز کاملاً میسر می باشد علاوه از آن قوای بشری در این ولایت بسیار زیاد است و دهقانان و بزرگ هراتی خوب کار میکنند و خوب حاصل بر میدارد با توجه به همه این مطالب دولت جمهوری در انکشاف زراعت این ولایت توجه عمیق وجدی دارد.

با اصلاح سیستم کانال های زراعتی آب موجود خوبتر باراضی تراشی را لمس میکرد.

خانم جیم از نگاه ناگل شیدنا ناراحت شده بالا پوش خواب را محکمتر بدور پیچانیده اظهار داشت: هوای دهلیز سرد است. بهتر است به اتاق نشیمن برویم. آنجا گرم است ناگل به نوک سر پنجه از دنبال خانم جیم وارد اتاق نشیمن شد.

و در آنجا ایستاده ماند. سرش را مانند گاوی خم گرفت.

خشم خانم جیم مجدداً به طغیان در آمده پرسید: جای می نوشید؟ يك پیاله چای برای تان بیارم یا قهوه؟

ناگل جوابی نداد. بلکه صرف بصورت خانم جیم خیره مینگریست.

خانم جیم به دنباله حرفهایش گفت: خوب پس برای هر دویم قهوه درست میکنم. ناگل خموشانه از دنبال خانم جیم وارد مطبخ شده ویرا نگاه میکرد.

خانم جیم پرسید: دو پیاله، دو نعلبکی و دو قاشق برای سوودادن قهوه.

خانم بطرف الماری رفته، پیاله و نعلبکی هارا بیرون آورد. سپس به طرف روک میز رفته میخواست آنرا باز کند. پنجه و قاشق را در روک میز گذاشته بود. اما روک میز چسبیده بود و هر چند کوشید نتوانست باز کند. اکثر اوقات روک میز بند میماند و خانم جیم در باز کردن آن دچار زحمت میشد. به شدت بیشتر آنرا بطرف خود کشید. هر قدر بیشتر تلاش کرد، کمتر نتیجه گرفت و قتی موهای خانم جیم بصورت عرق پرش فرود آمده چسبید. وی از تلاش و گوشش باز ایستاد و به سادگی اظهار داشت: حال که نشد ما بدون قاشق هم می توانیم قهوه خود را صرف کنیم.

خانم جیم به خود نسیب زد: آرام باش. کاملاً آرام بمان. بصورتش نگاه مکن. و مخصوصاً به دست راستش مین.

در پیاله قهوه ریخت و به ناگل گفت: آقای ناگل! بیایید، قهوه را در اتاق نشیمن می نوشیم.

سپس برخود داد زد: حرکت کن. معطل مشو. حرف بزن. هر قدر بیشتر میتوانی صحبت کن. در راه باز گشت به اتاق نشیمن مقداری قهوه از دستش بروی زمین ریخت. و قتی به اتاق نشیمن برگشت به ناگل گفت: شما به روی کوچ بشینید. آنجا آدم مستریتر می نشیند.

آیا برای ناگل واضح بود که تا زمانی کتی در اتاق خوابش نموده باشد، او در صد فرار بر نخواهد آمد؟ باید به حرف زدن ادامه دهد؟ اما دیگر در چه ساره حرف بزند؟ به این ترتیب به صحبتش ادامه داد: می فهمید، دستمال بینی را که شما امروز من باز گردانیدید، دستمال بینی بسیار عزیز من بود. بسیار خوشحال شدم که شما آنرا پیدا کردید.

خانم جیم پشت سر هم کلمات را می بافت و بیرون میداد. در حالیکه عووشش جای دیگر بود و افکارش به چیزی دیگری مشغول. ساعت بروی یغاری دیواری ۳ و ۳۰ دقیقه شب را نشان میداد. ناگل به روی کوچ خودش را جایجا کرد. انگشتپایش باله تیز تیغ ریش تراشی که در دست راست داشت بازی میکرد.

خانم جیم سرش را تکان سبکی داد تا حالت رخوتی را که از دیدن لبه تیز تیغ ریش تراشی بوی دست داده بود، از خود دور کند. در همین لحظه نگاه خانم به گرامافون افتاده فوراً موضوعی به ذهنش خطور کرد و با خوشحالی ساختگی پرسید: آقای ناگل! شما لابد به شنیدن موسیقی دلچسپی دارید؟

ناگل بدون اظهار يك کلمه حرف همچنان سر جایش نشسته بود. خانم جیم رانگاه میکرد و انگشتش روی لبه بران تیغ ریش

خانم جیم مجدداً به ساعت نظر نکرد. درست چار صبح شده بود. صفحه را از نو گذاشت. باز هم موسیقی هایدن. دلغتا مطلبی به فکرش خطور کرد که از درک آن لرزشی در سر تابه پای خود احساس نمود. آیا جرات آنرا داشت؟

توستان های من

با چشمان بیا بین افتاده بدست های کلفت و مر دانه اش دیدم. زرد گی دوس دیگری برآیم آموخته بود. راستی من هیچ چیز در مورد هم مکتبی هابم نمسی دانستم. در حالیکه پیلو به پیلوی شان می نشستیم.

ایش بیشتر از من درباره فرید مسی دانست به صورت عموم او بیشتر از همه و دوستتر از هم می دید.

سالها گذشت. سال های زیبا، روشن و تاریک، راه های زیادی را زیر پا گذادم. موهایم خا گستری شده است و باور نمسی کنم که همان بچه دیروزی، نویسنده کوتونی باشد کتاب های کمی نوشتم، و لی هنوز کتاب های در قلمم و جود دارند که نوشته نشده است ممکن روزی آنها را بنویسم؟ آیا ممکن تمام چیز های که در مورد سرزمینم و مردم می دانم در قالب کلمات بریزم؟ اکنون تو کتشیای من یا صدای نسو برآند. صدای قهقهه ای پسری را می شنوم که در جنگل بدنبال دختری می رود.

روزی آنان بسوی شما ای توستانهای عزیز سر زمینم باز خواهند گشت و آهنگ ها و سرود های دیگری که نما یسگر - جاوید انگی زندگی اند، خواهند نواخت.

بقیه صفحه ۶۴

ترکها قوی هستند

سد راعظم و رئیس حکومت آتن ، کرا مانلیس امید وار است اضرائی که از بیرون رفتن از پکت ناتو برای دفاع از یونان متصور می باشد ، از طریق دیگری بدست آورد .

شمول در پکت عدم تجاوز پایو- کوسلاوی و بلغاریه و همچنان تشکیل یک پکت جدید بالقان بدون اشتراك ترکیه ، ولی با جلب همکاری رومانیه یا کشور های غربی که به حکومت آتن در بحران قبرس خیانت کرده اند ، باید قرار داد های دو جانبه عقد گردد ، مانند انگلستان و فرانسه که در هفته اخیر سلاح های سنگین به یونان تحویل داده اند .

بطور انحصار قدرت شاخص در پکت ناتو ، یعنی ایالات متحده امریکا باید از طرف شدن خویش از طرف قدرت کوچک (قدرت مینسی) یونان هراس داشته باشند و نباید برای واشنگتن این موضوع قابل اغماض تلقی گردد ؛ پس از عقد قرار داد ایجاد پایگاه ها بین ایالات متحده امریکا و یونان در سال ۱۹۷۳ ، قوای بحری نمبر ۶ امریکا پایگاه های برای لنکر انداختن و اقامت در میترانه را حاصل داشت شش مخرب اجازه استفاد از بندر پیروس رایه مناظیر نظر لوزستیک حاصل داشت .

سودا بای در جزیره کریت بهترین بندر گاه طبیعی مدیترانه برای لنکر انداختن قوای بحری امریکا محسوب میشود .

گذشته ازین ، در جزیره کریت دستگاه های رادار ناتو و پایگاه بزرگ پرتاب راکت ها در نامضی قرار دارد که درین اواخر فعالیت آن ها تعطیل شده است . بتاريخ ۱۸ همین ماه المانی ها میبانیست اینجا را تخلیه می کردند .

همینگونه اهمیت استراتژی جزیره قبرس در خور توجه می باشد بر تانوی ها از همین جزیره آلات و وسایل دقیق رادار را توسط میخا- نیک های امریکایی جهت ثبت حرکات اداره میکنند . وظیفه عمده این دستگاه های رادار ثبت فوری فیر شدن راکت های قاره پیمای از طرف مقامات روسیه شوروی میباشد مجله اویشن ویک می نگارد وزارت دفاع ایالات متحده امریکا حتی برای محافظت این پایگاه نیرو به جزیره قبرس پیاده کرده است .

شاید به این ترتیب آخرین راکت نمایش تیاتر آن ناتو مانع از سعی و تلاش ترکیه برای اشغال و تشبث

نظامی در ساحه نصب پایگاه مذکور بشود . بهر حال روش سیا مسی متحدین در مورد کشیدگی اخیر و در گیری یونان با ترکیه چنین تصریح میشود .

یونان عضو پکت ناتو در طول ۷ سال دیکتا توری نظامی خود در کشور از لحاظ سیاسی باری بوده بر دوش ناتو ، صرف در ۱۹۷۴ چنان جلوه داد که در مسیر دیمو کراسی حرکت خواهد کرد و آثار حرکت دیمو کراتیک یونان بیرون رفتنش از عضویت پیمان ناتو میباشد عضو دیگر ناتو یعنی ترکیه پس از سالها دیکتا توری نظامی در سال ۱۹۷۳ روشن دیمو - کراتیک را در پیش گرفته ، بالای یک عضو دیگر پیمان ناتو تعرض کرد یکی از کشور های همسایه را اشغال نظامی میکنند و برای قوای متحد ایجاد خطر مینماید این تشبثات را در ترکیه یک صدرا عظم سوسیال دیمو کرات انجام میدهد اگر کسانی که ۷ ماه پیش برای انتخاب بولنت- ایجویت صدرا عظم و رئیس حکومت ترکیه رای دادند ، میدا نستند که او به زوری اتا تورک دیگری می شود ، هرگز به آن باور نمی کردند . حتی صدرا عظم ۴۹ ساله ترکیه بولنت ایجویت ، این مرد نرم خوی ، مهربان شاعر ، زور نالیست و تحصیل یافته پوهنتون هارود و مترجم آثار هایترشن هاینه ویلیت تاگورتصور آنرا نمی نمود که در صحنه جنگ و در ساحه نظامی چنین موقفی نصیب خواهد شد .

جامعه اروپایی در سال ۲۳۵۹

ایجویت هنگام انتخابش به این سمت متوجه شد که با دو ملیون بیکار و اضافه از یازده ملیون مردمی که حداقل کار برای شان میسر است رو برو می باشد در آمد سرانه ۴۰ ملیون ترکیه فی نفر در سال ۴۹۵ دالر که کمترین عاید سالانه در اروپا محسوب میشود . در شرایط متوقف انکشافی کشور و افزایش نابست نفوس پر ابلمی بشمار میرود که ترکیه در سال ۲۳۹۵ قادر خواهد بود

مبارزه بخاطر طلای سیاه آتن و انقره را تهدید به قرار گرفتن در یک حالت جنگی مینماید ، تا اینکه بحران قبرس ناشی از اهمال و تشبث نا- شیانه حکومت نظامی یونان به حکومت ایجویت این فرصت را داد تا توجه مردم خود را به اقدامات فی الواقع بزرگی بکشاند .

زیرا کودتا و شورش گارد ملی یونانی زبان علیسرا سقف مکاریوس و رویکار آوردن شامپسون دشمن شماره یک ترکهای قبرس به صفت رئیس دولت آن جزیره برای ترکها وسیله یک جنگ طلبی و مبارزه خواهی شد . ترکیه به این فکر افتید که یونان رادر هم بگوید تا پشمها یش بساد شود .

بر خلاف یونان که تصور میشود قدمی به سوی دیمو کراسی برداشته شده در ترکیه پیم آن می رفت که دیمو کراسی مورد تهدید قرار گیرد اگر ایجویت در برابر حرکات یونان در قبرس آرام می نشست ، احتمال آن میرفت که قوای نظامی ترکیه در مورد برداشتن سهم شان از نفت دریای که از طریق حمله گشتی های جنگی قصد داشتند ، با حزب

انقلابی دست راستی مخالف ایجویت بنام (حزب سلامت ملی) و حزب ایجویشن بالای ایجویت حمله میکرد . اما اتخاذ یک موقف قوی استحکام بر ستیز ایجویت را در بر داشت و اتخاذ یک موقف استوار در چنین حالت بدین معنی بود : حمله به قبرس پس از تصرف ویند یک در سال ۱۵۷۱ پس از روز هامذاکره

در لندن وانقره و انتظار ملاقات با کیسنجر که به سردی سپری شد و سر انجام او معین خود جوزف سیسکو را فرستاد ، صمیم ایجویت با بر جا بود . در روز شنبه ۲۰ جولای گشتی های جنگی ترکیه از کرینیا حرکت کرده پا را شوتی های ترکیه روی مزارع قبرس فرود آمدند و طیارات ترکیه بمبهای خود را به روی نیکو سیا ریختند .

اتاشه های نظامی کشور های غربی در انقره ، فرود آمدن جتر بازان رایه جزیره قبرس کدام عمل در خشا ن نظامی تلقی نکردند ، زیرا یونانی ها فرود آمدن پارا شوتی های ترکی را در ناحیه کرینیا بطور دقیق انتظار داشتند . از همین سبب ستون نخستین پارا شوتی که فرود آمد پاسلح های تقیل مجهز نبود .

اما غرق شدن مخرب ترکیه بنام (کورا تیپ) توسط بمب افکن های یونانی توانست سرعت عمل جنگی ترکها را بطی سازد .

هیچ روز نامه بدون تصاویر قهر- مانان چاپ نمی شود .

از روز آغاز تعرض جنگی به جزیره قبرس در ترکیه بیرق های سرخ با هلال سفید و ستاره در همه جاحتی به روی غرفه ها فروش روزنامه هم به اهتزاز در آمده است . هیچ یک از جراید و روز نامه ها چاپ تصاویر قهرمانان را به صورت سیاه و سفید و رنگه فراموش نکرده ، روز نامه جمهوریت حتی تصویر افسر بسیار قدیمی صلاح الدین اطبر را که در آخرین جنگ بین یونانی ها و ترکها مصدر کارنامه های فراوان شده بود فراموش ننموده است ، و این جنگ ۵۲ سال پیش واقع شده بود .

مردم برای تقویت قشون پیاده ، بحریه و قوای هوایی به گرد آوردن اعانه اقدام ورزیدند ، و شرکت های هوایی ملکی ترکیه قیمت تکت پرواز های داخلی را ۵۴ فیصد بلند کرد . باقی دارد

سوانح مختصر بناغالی عبداله پیر

در ۱۹۵۵ بعیث سکرتر دوم تجارتی سفارت اندونیزی در قاهره در ۱۹۵۶ عضو مدیریت همکاری چند جانبه اقتصادی وزارت امور اندونیزی در ۱۹۵۸ سکر تر اول تجارتی سفارت اندونیزی در روم در ۱۹۶۱ بعیث مستشار اقتصادی سفارت اندونیزی در توکیو در ۱۹۶۴ بعیث رئیس هیات جبران خساره

جنگ در توکیو برتیه مستشار وزیرمختار در ۱۹۶۸ بعیث سکرتر مدیر عمومی روابط اقتصادی خارجی در وزارت امور خارجه اندونیزی در ۱۹۷۰ بعیث جنرال قونسل اندونیزی در امستر دم هالند در ۱۹۷۲ بعیث وزیر مختار در سفارت اندونیزی در واشنگتن ایفای خدمت نموده است.

بناغالی موصوف متاعل میباشد.

بقیه صفحه ۵

پروژه های اقتصادی و اجتماعی

هتل پارک دایر گردیده بود طی بیانیه ای پروژه های اقتصادی و اجتماعی هرات را مهدف اهداف انکشافی دولت جمهوری خوانده از همکاری مردم هرات برای هر گونه خدمت در تحقق بخشیدن آن اطمینان داد.

قرار يك خبردیگر :

بناغالی علی احمد خرم وزیر پلان در حالیکه والی هرات نیز با وی همراه بود دیروز از پروژه آب آشامیدنی و لایت هرات دیدن نموده در مورد تطبیق پلان شهری هرات که به بناوالی آن ولایت تفویض گردیده است با

والی و بنادوال مذاکره کرد.

بناغالی خرم ضمن ادزیابی نقشه شهری منطقه اسلام قلعه از مو ضعی که برای ساختمان گمرک آنجا تعیین گردیده دیدن نمود . در مورد تطبیق همه جانبه پروژه انکشاف ما لمداری هرات با موظفین مربوط مذاکره کرد.

همچنان وزیر پلان از يك تعداد ساختمان های صحنی ولایت هرات به شمول شفاخانه چشم مرکز، حمایه طفل و مادر و مراکز صحنی اسلام قلعه و و لسوا لی گمدره که کار اعمار آن در حال اكمال است دیدن نمود .

بقیه صفحه ۶۱

آزمایش شبانه

اما باید این کار را میکرد . این یگانه چانس برایش بود. همزمان با نوای موسیقی هایدن شروع به زمزمه کرد و از ناگل پرسید: آهنگ قشنگی نیست ؟

چنان جلوه داد که بر حسب تصادف و اتفاق انگشش دگمه گرامفون را چرخاند و آواز موسیقی از لاوت سبیکر بشدت هرچه بیشتر بلند شد .

خانم جیم برخود نسیب زد: این کار را با احتیاط انجام بده . او متوجه تو است و حرکات ترا زیر نظر دارد . نباید متوجه شود که از بلند کردن آواز موسیقی منظور خاصی دارم . بسیار با احتیاط باش . به آهستگی عمل کن . آنگاه به دستهای لرزان خود دیده تکرار کرد : کاملاً به آرامی عمل کن . امیدوار هستم که متوجه نشود .

خانم جیم برای يك لحظه ریسک کرد . آقای ناگل سر و کله اش را همراه با ناگت موسیقی شور میداد . حرکت سرو گردن او به حرکت مارشباخت داشت و انگشش همچنان با تیغه برهنه پساکی ریش تراشی سازی می کرد .

يك مرتبه خانم ناگل متعجبانه متوجه صدای بلند خودش . آوازی که بسیار تند و شدیداً بلند بود ، بنحوی که آهنگ موسیقی رانحت نا تیر گرفت . خانم جیم از ناگل پرسید: می شهید که چرا این آهنگ را سنفونی با نوای قبل می نامند ؟

وقتی هایدن این آهنگ رامی ساخت ، تصمیم داشت که ... صدای خانم جیم که در گوش خودش بیگانه می آمد به همین شکل به هر حرفی ادامه داد . ا و خودش را ظاهراً خوشحال جلوه میداد و در باره آهنگ هایدن در سالون کنسرت حکایت کرد که چگونه در میان شنوندگان و تماشا کنندگان همچنان ایجاد کرد و ...

خانم جیم حرفش را قطع کرده بانگاه

ترسناک بطرف ناگل دید . مگر بلند کردن آواز گرامفون در او ایجاد سوظن نموده بود ؟ آقای ناگل هنوز سرش را مانند بندول ساعت دیواری شور میداد . اما تبسمی سبک از صورت او پیدا بود و انگشش مرتب تبه تیز تیغ ریش تراشی را لمس می کرد و با چرخاندن منظم تیغ ریش تراشی در هوا موافق به ضرب آهنگ موسیقی هوارا پاره مینمود .

افکار مختلف به مغز خانم جیم هجوم آورد : نوای موسیقی آن حیوان وحشی دارم کرده بود . رام کردن يك حیوان وحشی . حیوان وحشی ...

خانم جیم سرش را بر گردانده به اندیشه فرورفت . تبسمی کرده مدتی سرگرم تماشای ناگل ماند آواز بلند موسیقی فضای اتاق را پر کرده بود . آن مرد روی کوچ در اتاق نشیمن خانم جیم نشسته ، مرتب بصورت خانم تبسم مینمود . دلغتا خانم جیم صدای ضربه های محکم رابه دروازه ایبارن تمام شنید و متعاقباً آواز های خشم آلود عده ای از پشت دروازه بگوشش رسید . خانم جیم پشت به طرف آن مرد کرده با قدمهای مطمئن به طرف دروازه اتاق رفت و پیش از آنکه دروازه را باز کند با خود اندیشید : بالاخره موفق شد آن وضع را تالحنه اخیر تحمل نماید و در آینده هم نباید از چنین اتفاق هایی ترس داشته باشد و اگر بتواند مثل اشبوا هم را از خود دور کند ، قادر به ادامه زندگی در تنهایی خواهد بود

به يك چشم دروازه را باز کرد و عده ای از همسایه هارا با چهره های پرافروخته از خشم پشت دروازه ایستاده دید . خداوند به همسایه های خشمگین خیر و برکت بدهد ! خشم آنان پس از تماشای صحنه در پشت سر خانم جیم به تعجب مبدل شد . اما خانم جیم پس از آنکه به طرف اتاق برگشت ، تمام صحنه يك بسار دیگر جلو چشماش مجسم شد و بیسوس نقش زمین گشت .

بقیه صفحه ۵

مارینا نیلوا و استاره جدید

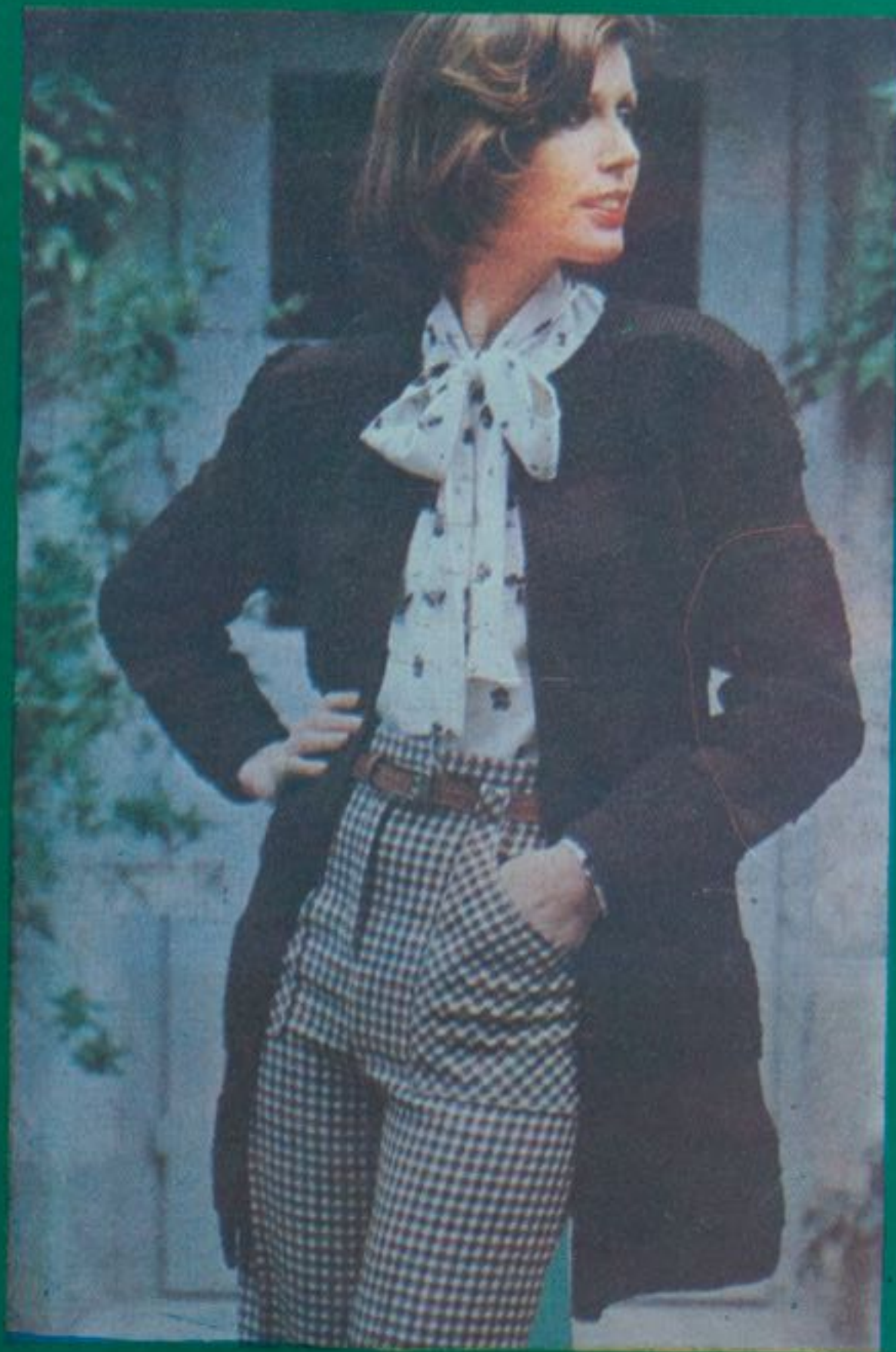
چندی قبل در فلمی بنام «با تو و بی تو» نقش هیروئین را بازی کرد این رول برای او بکلی بیگانه بود زیرا نامبرده مجبور بود نقش يك دختر دهاتی را بازی کند مار نیلوا میگوید:

مارنیانیلوا علاوه از آنکه به عالم هنر علاقه مند است و با جهان سینما و تیاتر سرو کار دارد به شنا، رقص ماهیگیری، مطالعه... نیز علاقمند است. او يك اکتروس عصر جدید است و تمام حیات وی مواد یست برای نقش های آینده او.

مارنیا نیلوا اکنون در جهان سینمای شو روی موفقیت های شایانی را بدست آورده و غوغا ئی برپا نموده است نامبرده درین اواخر



در فلم «باتو و بی تو»



مود و فیشن



**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**